

تولکو ماتالى

خلج تىلى

میرزا محمد باقر خلخالى

شعلبيه سى

گردا آورى و ترجمە:

على اصغر جمراسى



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خـلـجـ تـورـ كـوـسـوـ

تـولـكـوـ مـاتـالـىـ

TÜLKÜ MATALI

محمد باقر خـلـخـالـىـ ثـعـبـيـهـسـىـ

گـرـدـآـورـیـ ،ـتـرـجـمـهـ وـتـنـظـيمـ بـهـ تـرـکـىـ خـلـجـىـ

علـىـاصـفـرـ جـمـرـاسـىـ

تابـسـتـانـ ۱۳۹۳

سرشناسه: خلخالی، محمد باقر، ۱۳۹۶ق.

عنوان و نام پدیدآور: تولکوماتالی محمد باقر خلخالی ثعلبیه سی / گردآوری، ترجمه و تنظیم به ترکی خلجی علی اصغر جمراسی مشخصات نشر: تهران: تکدرخت، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهري ۳۵۰ ص: مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۴۶-۳۲-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: ترکی.

موضوع: شعر ترکی - ایران قرن ۱۳ق. - ترجمه شده به ترکی خلجی

موضوع: شعر ترکی - ایران - قرن ۱۳ق.

موضوع: ترکی خلجی

شناسه افزوده: جمراسی فراهانی، علی اصغر

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۷۲۳ ۷۷۴/خ/۳۱۴PPL

رده بندی دیوبی: ۸۹۴/۳۶۱۱

شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۸۶۴۱۶

تولکو ماتالی

(محمد باقر خلخالی ثعلبیه سی)

گردآوری، ترجمه و تنظیم به ترکی خلجی:

علی اصغر جمراسی

ناشر: تکدرخت، محل نشر: تهران، سال نشر: ۱۳۹۲، چاپ اول، شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۷۰۰۰ تومان. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۴۶-۳۲-۹

بوکتاب تقدیم اولتا:

اوللارقا کى، ننه تىلىئ قاوالى بوللار؛
اوندو لا تىررىلىك شايollerlar و اوندو لا هؤلە يوللار.

تقدیم بە:

كسانى كە، به زبان مادرى عشق مى ورزند؛
با او مى زىند و با او مى ميرند.

اپچی چه کی لر / İçiçekiler

۱- ط

مقدمه استاد دکتر حسین محمدزاده صدیق

۲- ن

اوئنگ سؤز

۳- ۶

پیشگفتار

دفتر اول : خلج تیلی خطی و یازاقی / Helec Tili Hetti ve Yazaqı

۸	۱. مشخصات و ویژگی های زبان خلจی
۱۰	۲. زبان گفتار خلچی
۱۲	۳. پیشنهادی در باره رسم الخط و املای زبان خلچی
۲۲	الف) الفبای فارسی - عربی زبان خلچی
۲۶	ب) الفبای لاتین زبان خلچی
۳۰	۴. پسوند(سون شکلک) در زبان خلچی
۳۴	۵. طرز نگارش پسوندها در زبان خلچی
۳۹	۶. طرز نوشتتن کلمات دخیل (آلینما سؤزلر)
۴۱	۷. بن و انواع آن در زبان خلچی
۴۲	۸. ضمایر/ضمیرها/ Zemirler
۴۳	۹. تلفظ در خلچی

دفتر دوم : تولکو ماتالی / Tülkü Matalı

۴۸	âçluş	۱. آچلوق
۵۱	ķurbet turpaquéy oğramaň	۲. غربت مقصدى اوغراماق
۵۳	nene hadaķıň öpmesi	۳. ننه هاداقین اوپمهسى
۵۶	kissi`le vedalaşması	۴. کیسسی له وداع لاشماسى
۵۸	kiss`éy cavab vérmesi	۵. کیسسی جواب وئرمەسى
۶۱	ǵezel(1)	۶. غزل (۱)
۶۲	ǵezel(2)	۷. غزل (۲)
۶۳	tülkün̄ dilek dilemeki	۸. تولکوین دیلک دیلمەکى
۶۵	horos bangı	۹. خروس بانگى

- | | | |
|-----|------------------------------|--|
| ٦٨ | tülkü keminke kirmeki | ١٠. تۈلکۈ كەمىن كە كىرمه كى |
| ٦٩ | tülkün̄ ḥoros tutmağı | ١١. تۈلکۈن خروس توتماقى |
| ٧٢ | tülkü müselmanluğu | ١٢. تۈلکۈ مىسلمان لوقو |
| ٧٣ | Tülkün̄ movizesi | ١٣. تۈلکۈن موعظە سى |
| ٧٦ | ḥorosiṇ tülüküe cavabı | ١٤. خروسىن تۈلکۈ كە جاوابى |
| ٧٧ | tülkün̄ ḥoroska ȝezeblenmeki | ١٥. تۈلکۈن خروسقا غضب لىنە كى |
| ٧٩ | ḥoros tülüküe gunalarıṇ | ١٦. خروس تۈلکۈ دە گوناه لارىن سۇروشىمىسى |
| | soruşması | |
| ٧٩ | ḥoroska üç corm beyan étmek | ١٧. خروسقا اوچ جرم بىان ائتمك |
| ٨٠ | ḥorosiṇ bîyimci cormu | ١٨. خروسىن بىــ يمجى جرمۇ |
| ٨٠ | ḥorosiṇ ekkémci cormu | ١٩. خروسىن اكئىمچى جرمۇ |
| ٨١ | ḥorosiṇ üçümci cormu | ٢٠. خروسىن اوچومجۇ جرمۇ |
| ٨٢ | ḥorosda cavab hişemesi | ٢١. خروسدا جاواب هيشىمەسى |
| ٨٢ | ḥorosiṇ cavablari | ٢٢. خروسىن جاوابلارى |
| ٨٣ | bîdeki cavab | ٢٣. بىدكى جاواب |
| ٨٤ | ekkédeki cavab | ٢٤. اككى دكى جاواب |
| ٨٤ | üçdeki cavab | ٢٥. اوچ دكى جاواب |
| ٨٥ | ḥoros tülükü ke yalvarışı | ٢٦. خروس تۈلکۈ كە يالوارىشى |
| ٨٦ | şahad hişeme | ٢٧. شاھاد هيشىمە |
| ٨٩ | ḥorosiṇ itirazı | ٢٨. خروسىن اعتراضى |
| ٩٠ | Tülkün̄ ḥoroska cavabı | ٢٩. تۈلکۈن خروسقا جاوابى |
| ٩١ | ḥorosiṇ allahka yalvarışı | ٣٠. خروس آللە قا يالوارىشى |
| ٩٥ | te`ecüb | ٣١. تعجب |
| ٩٧ | ḥorosiṇ duası icabeti | ٣٢. خروس دعاسى اجاپتى |
| ٩٧ | ķebistanluğ ve ķurtuluş | ٣٣. قېستانلوق و قورتولوش |
| ١٠٢ | tülkü ḥorusda zehrikmeki | ٣٤. تۈلکۈ خروسدا زەرىقىمە كى |
| ١٠٣ | ḥorus hababak çekmesi | ٣٥. خروس هاباباڭ چىكمەسى |
| ١٠٤ | tülkün̄ naumid olmakى | ٣٦. تۈلکۈن نامىد اولماقى |

١٠٦	tülküň perişan olmakı	٣٧. تولکوین پريشان اولماقى
١٠٨	tülkü géybde ses eşitmekı	٣٨. تولکو غييده سس ائشىتمەكى
١١٠	tülküň kitik tutmağı	٣٩. تولکوين كيتىك توتماقى
١١٣	tülküň kitik yémesi	٤٠. تولکوين كيتىك يئمەسى
١١٣	kişsi yadéy tüşmeki	٤١. كىشى سى يادئ توشمهكى
١١٤	tülküň tiş körmesi	٤٢. تولکوين تيش كؤرمەسى
١١٨	béri körüméy varması	٤٣. بئرى كۈرۈمە ئارماسى
١٢٢	tülkü 'le béri danışağı	٤٤. تولکو له بئرى دانىشاقى
١٢٥	bériň կudruķ körmesi	٤٥. بئرين قودرۇق كۈرمەسى
١٢٥	tülkü âyidi	٤٦. تولکو آيدى
١٢٨	ilişekler	ايليشك لر
١٢٨	Allah қazası	١. آللاده قضاسى
١٢٨	tülküle ḫoros haletiň dunyağa manıtmağ	٢. تولکو له خروس حالتىن دونياقا مانىتماق
١٣٠	tiliň sakläý	٣. تىلىن ساقلى
١٣١	cavanluğ kedriň bilmek	٤. جاوانلۇق قدرىن بىلەك
١٣١	hevsele 'le telesik hekkice	٥. هوسلە له تلسىك حقى چە
١٣٣	dunya ehliň béri halı oğusatmağ	٦. دونيا اھلىن بئرى حالى اوغشاتماق
١٣٥	kitabiň (soyu)ahıri	٧.كتابىن (سوپۇ) آخرى
١٣٧		٨. ملحقات

مقدمه استاد دکتر حسین محمدزاده صدیق

جغرافی‌دانان اسلامی از سده‌ی پنجم هجری به این سو، از قومی ترک زبان با نام خلج/ خلجیه اسم برده‌اند.

ژ. مارکوارت گوید که در یک منبع سریانی مربوط به سده‌ی ششم میلادی هم از قومی با اسم kholas نام برده شده که به احتمال او همان خلج است.^۱

مسعودی در مروج الذهب تاکید می‌کند که قوم خلنج، قومی ترک بودند.^۲

استخری (ف. ۳۴۶ ه.) در مسالک الممالک گوید که: «خلنج‌ها در حد فاصل هندوستان و سیستان زندگی می‌کنند و زبان و ریخت آنان ترکی است.»^۳

ابن خردادبه (ف. ۳۰۰ ه.). گوید که: «خلنج‌ها قبیله‌ای ترک‌اند که در آسیای میانه هم‌جوار قارلوق‌ها زندگی می‌کنند. مردمی مهربان، خوش خلق و مهر ورزند. سرزمین آنان از آبادترین و داراترین سرزمین‌های ترکان است.»^۴

در حدود العالم آمده است که خلنج‌ها در غزنه و اطراف آن، بلخ، تخارستان، بست و جوزجان به دامداری مشغول‌اند و صاحب مراتع‌اند.^۵

پیداست که ترکان خلنج در سده‌های اولیه‌ی اسلام از رود جیحون گذشته به ایران سرازیر شده‌اند. عبدالعزیز بن عبدالله والی سیستان در عصر امویان آنان را داخل در اردوی خود کرده است و یعقوب لیث صفاری هنگام مراجعت از جنگ کابل به سیستان، بر آنان حمله کرده و دامهایشان را به غارت برده است.

سبک‌تگین در روزگار اسحاق بن آلب تگین، شورش‌های ترکان خلنج را در هم کوید و بسیاری از آنان را وارد اردوی خود کرد و اینان در جنگ‌های محمود غزنوی با غارتگران سامانی، به او کمک

^۱ ایرانشهر، برلین، ۱۹۰۱، ص ۲۵۴-۲۵۱.

^۲ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۴.

^۳ استخری، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، مسالک الممالک، چاپ Goeje de، ص ۲۴۹-۲۵۳ (و نیز: چاپ ایرج افشار، ۱۳۷۳، ص ۲۵۸).

^۴ ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله، المسالک و الممالک، مکتبه المثنی ببغداد، ص ۲۸ (و نیز: چاپ ترجمه‌ی فارسی تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۴۶).

^۵ حدود العالم، چاپ مینورسکی، ص ۱۱۱.

کردند و در فتوحات وی در هندوستان نیز شرکت نمودند. اما در روزگار مسعود غزنوی، در جنگ دندانکان میان رؤسای قبایل خلج با او اختلاف افتاد.

پس از حمله‌ی مغول، خلچ‌های ساکن در افغانستان، به هندوستان کوچ کردند و بسیاری دیگر به ایران مرکزی و غربی و آذربایجان و آنادولو کوچانده شدند. و در روزگار امیر تیمور در اطراف ساوه، قم و کاشان پراکنده شدند.

حاج میرزا حسین فساوی در کتاب فارسنامه‌ی ناصری می‌نویسد:

«شقایقی‌ها طایفه‌ای از ترکان خلچ بوده‌اند که از عراق عجم و ساوه کوچیده‌اند. قسمتی از این مهاجران در بلوك قوتی (شهرستان آباده) ساکن و دهنشین شده‌اند که هنوز هم به ترکی سخن می‌گویند و به نام خلچ نامیده می‌شوند. گروهی دیگر به زندگی کوچنشینی ادامه می‌دهند و به دو بخش خلچ و قشقایق تقسیم می‌شوند.»

شیخ محمود کاشغری در دیوان لغات الترك اسطوره‌ای در پیدایی قوم خلچ نقل می‌کند و آنان را دو تیره می‌نامد و می‌گوید که خلچ‌ها ترکمان شمرده نمی‌شوند. زیرا «ترکمان» معنی «ترک مانند» می‌دهد. در حالی که هر دو تیره از خلچ‌ها اصلاً ترک هستند. آن اسطوره چنین است: «به روزگاری که ذوالقرنین از سمرقند گذشت و آهنگ دیار ترکان کرد، خاقانی جوان به نام شویل بود که قشونی انبوه داشت و در نزدیک بالاسعون، قلعه‌ای با نام «شو» بنا کرده بود. همه روزه سیصد و شصت نوبت در مقابل کاخش، برای بیگان طبل نوبت می‌نواختند.

وقتی خبر نزدیک شدن ذوالقرنین را به خاقان شو رسانیدند، گفتند:

- چه فرمائید؟ آیا نبرد کنیم، فرمان شما چیست؟

شو، چهل ترخان (= سپهسالار) را به اطراف رودخانه‌ی خُجَنْد Xocənd فرستاده بود که نگهبانی دهند و از مسیر گذر ذوالقرنین او را آگاه سازند. افراد قشون [اسکندر] از کنار آنان گذشتند و آنان نفهمیدند ولی خاقان آسوده خاطر بود.

خاقان حوضچه‌ای از نقره داشت که هنگام سفر، همراه خود می‌برد و آن را پر آب می‌کرد و اردک و مرغابی در آن می‌افکند که شنا کنند. هنگامی که از او پرسیدند:

- چه فرمان می‌دهید؟ نبرد کنیم یا نه؟

او به پاسخ گفت:

- این اردکان و مرغابیان را بنگرید که چگونه در آب فرو می‌روند!

از این پاسخ، حاضران به گمان اینکه خاقان آمادگی نبرد ندارد و نیز کنار نخواهد رفت، دل نگران شدند.

ذوالقرنین رود خنجد را پشت سر نهاد. طلايهداران خاقان آمدند و از عبور اسکندر خبر دادند. و خاقان در دم امر به نواختن طبل و دهل کرد و به سوی خاور روانه شد. مردم از اینکه خاقان بی-ساز و برگ و بدون آمادگی آهنگ عزیمت کرده بود، دچار یاس شدند. همگان را ترس و وحشت برداشت. هر کسی مرکبی یافت، بر روی آن پرید و به دنبال خاقان راه افتاد. هر یکی، مركب دیگری را می‌گرفت. سحرگاهان اردوگاه به بیابان برهوتی بدل شده بود. در آن روزگاران هنوز شهرهای طراز، اسفیحاب، بالاساغون و جز آن بنا نشده بود، بعدها ساخته شدند. مردم آن سرزمین‌ها، کوچنشین بودند و در چادر و خیمه زندگی می‌کردند.

هنگامی که خاقان آن دیار را ترک گفت، بیست و دو تن از آنان با فرزندان و عیال خود باقی مانده بودند که شبانگاه نتوانسته بودند چارپایان خود را بیابند و آنجا را ترک گویند. اینان، همان کسانند که در آغاز کتاب، نامشان را نگاشتم و نشانه‌های چارپایانشان را هم باز گفتم. مانند:

- قِنْقِنْ qinqinq

- سَلْغُور salğur

و جز آن.

این بیست و دو تن در اینکه در آن جای بمانند و یا پیاده گام در راه نهند، در بحث و کشاکش بودند که ناگهان دو تن سر رسیدند. این دو، بارهاشان بر دوش و اهل عیالشان در کنار راه می-سپردند، و به دنبال قشون می‌رفتند. خسته و عرق ریز بودند.

آن بیست و دو تن، این دو نفر را مهمنان کردند و با آن سخن گفتند. آن دو تن چنین سردادند: - شخص ذوالقرنین نام، مسافری است. در یک جا توقف نمی‌کند. از اینجا نیز رد خواهد شد. و ما نیز در جای خود، خواهیم ماند. آن بیست و دو تن به این دو نفر به ترکی گفتند:

- قالْ أَجْ أَقْ qalْ aqْ یعنی: درنگ کنید و بمانید و توقف نمایید!

بعدها، آنان خلَّاجْ xələc نام گرفتند. ریشهشان از این جاست که دو تیره‌اند.

ذوالقرنین چون به آنان رسید و گیسوان آنها و نشانه‌های ترک بر آنان مشاهده کرد، گفت: «ترک مانند!» یعنی: شبیه ترک هستند. این نام، از آنجا برایشان باقی ماند.

ترکمانان در اصل بیست و چهار تیره‌اند. ولی دو تیره از خلچها به برخی چیزها، از ایشان جدایی یافتنند و ترکمان شمرده نمی‌شوند. »^۶

محمد کاشغري در کتاب خود، نمونه‌هایی نیز از ترکی خلچی آورده است. مثلاً در ماده‌ی قایو qayu در معنای کدام، کو؟ گوید:

«قیوُّ qayu: [کدام، کو؟] به صورت خیو xayu هم تلفظ می‌شود. حرف «ق» از حرف «خ» xalaç ابدال یافته است. اوغوزان و قپچاقان «ق» را به «خ» بدل می‌سازند. اینان گروهی از خلچها هاستند. اینان قیزیم qızı́m را که دیگر ترکان می‌گویند، خیزم xızm تلفظ می‌کنند. و نیز به جای قندا آردنک qanda ərdıñ را که گویش دیگر ترکان، آنان می‌گویند. خندا آردنک xanda ərdıñ یعنی: کجا بودی؟ »^۷

در سنگلاخ نیز از خلچ نام برده شده است. مثلاً ذیل کلمه‌ی توغوز toğuz گوید: «توغوز toquz عدد نه باشد. که آن را (به عربی): تِسْعَة خوانند. و چون عدد افلاک نه و اشکال رقم هندسه نیز نه و عدد سلاطین طبقه‌ی مغول هم نه است - که اول ایشان مغول‌خان و آخر ایشان ایلخان باشد. و بعضی از مورخین هم عدد اولاد یافت را نیز که ابوالترک است، نه شمرده‌اند که عبارت از: ترک و روس و سقلاب و خلچ و چین و کماری و غازان و خزر باشد!»^۸ و ماده‌ی خلچ را نیز به فرهنگ خود وارد کرده است:

«خلچ Xələc [م. ر ۳۰۳ الف] (به فتح لام) اسم طایفه‌ای است از اتراک. الشَّاهِدُ عَلَيْهِ، شعر: نوایی آنکلاما ظاهر دا چهره مقصود، / عرب و گر جختای یوقسه ترکمان و خلچ.

Nəvāi aqlama zāhirdə çehre-ye məqsud،

'ərəb və gər Çağatay yeqsa Türkman o Xələc.

و در جامع رشیدی مذکور است که: «نوبتی در عهد اوغوزخان فرزندی از زن سپاهی متولد شد. آن ضعیفه به سبب فقدان قوت از رفتار بازماند. لاجرم سپاهی توقف کرده، ناگاه شغالی دید که تذری گرفت. آن شخص چوب را به جانب شغال انداخته، تذرو را از وی باز ستد و کباب ساخته،

⁶ کاشغري، محمود. ديوان لغات الترك، برگرдан فارسي: دكتر ح. م. صديق، تبريز، نشر اختر، ۱۳۸۳، ص ۶۱۰.

⁷ پيشين، ص ۵۳۲.

⁸ استرآيداي، ميرزا مهدى خان. سنگلاخ، مقدمه و تصحیح: دكتر ح. م. صديق، ماده‌ی توغوز (زیر چاپ). و نیز رک: خوبی، محمد. خلاصه‌ی عباسی، مقدمه و تصحیح: دكتر ح. م. صديق، تبريز، نشر ياران، ۱۳۸۸، ص ۱۸۳.

به زن خود داد تا سیر خورده، شیر پدید آمد. چون اوغوزخان از این قضیه مطلع شد گفت: «قال آج! Qal ac!»؛ یعنی: بمان گرسنه! و این لفظ از کثرت استعمال به خلنج $\times \text{ələc}$ تبدیل یافت.^۹ ترکی خلنجی موارد مشابه بسیاری با ترکی آذری دارد. از آن میان می‌توان ضمیرهای منفصل و متصل شخصی را نام برد و نیز صیغه‌های افعال ماضی ساده، ماضی نقلی و ماضی بعید و وجه شرطی افعال که همانند معادلهای خود در ترکی آذری تصريف می‌پذیرند. اما وجود افتراق آوایی چندی دارد که می‌توان به شرح زیر برشمود:

۱. حرف / د / D در ترکی آذری، به صورت کهن خود یعنی / ت / T در ترکی خلنجی به کار می‌رود. مانند:

داش ← تاش.

دوشدوْم ← توشدوْم.

دېرناق ← تیرناق.

۲. حرف / گ / G در ترکی آذری به صورت کهن خود یعنی / ک / K در ترکی خلنجی به کار می‌رود. مانند:

گون ← کون.

گؤز ← کؤز.

گولمک ← کولمک.

۳. آواک / آ / A در ترکی آذری در آغاز کلمه، اغلب به صورت ترکیبی با واکه‌ی / ه / H در ترکی خلنجی به کار می‌رود. مانند:

آياق ← هاداق.

آسماق ← هاسماق.

⁹ سنگلاخ، ماده‌ی خلنج (زیر چاپ). و نیز رک: خلاصه‌ی عباسی، ص ۲۱۰.

در تصریف اسم و ضمیر، پی افزوده‌های موجود در ترکی آذری با پی افزوده‌های معادل خود در ترکی خلجی نیز متفاوت است. مانند پی افزوده‌ی حالت دری (مفهول فیه) که در ترکی آذری دو شکل *də/də* را دارد و در ترکی خلجی به صورت *a/ça* می‌آید. مانند:

کنده ← بالوچا.

شهرده ← شهرچه.

اثوده ← هوچه.

پی افزوده‌ی حالت ازی (مفهول عنہ) نیز که در ترکی آذری دو شکل *dən/dan* را دارد، در ترکی خلجی دو شکل *də/də* را حفظ کرده است. مانند:

مندن ← منده.

اوندان ← اوندا.

در شیوه‌های گوناگون ترکی خلجی صیغه‌های زمان حال به چهار صورت تصریف می‌پذیرد، در حالی که در ترکی آذری فقط یک شیوه را دارد. مانند:

مانند صرف مصدر وارماق (= رفتن):

وارپرام ← واربیپروم، وارژروم، وارفوم، وارماچام.

صرف فعل امر، در ترکی خلجی، ویژگی خود را دارد و در شیوه‌های گوناگون این زبان، اشکال مختلفی پیدا می‌کند و گاه تا دوازده مدل منقسم می‌شود که مؤلف در فصل مربوط به آن، بحث می‌سوطی در این باب کرده است. البته تفاوت‌های ذکر شده در فصل مذکور، اغلب مربوط به تلفظ تقلیل آواک‌های خفیف شده در ترکی آذری است. مانند:

کئچتیم (= عبور کردم).

قورقتوم (= ترسیدم).

هاشتوم (= باز کردم).

هاستوم (= آویزان کردم).

صرف فعل در ماضی استمراری نیز همین گونه است. مانند:

گئدردیم ← وارانتوم (= می‌رفتم).

گلیردیم ← کللتیم (= می‌آمدم).

اشکال باستانی برخی از پی افزوده‌ها در ترکی خلجی اکنون برجای است، در حالی که در ترکی آذری به شکل‌های جدید درآمده‌اند. مانند پی افزوده‌ی چهار شکلی *lig/ luq/ lüg/ liq* که در ترکی آذربایجانی به صورت *lu/ lü/ li/ li* رایج است: *كندلی ← بالوقلوق (= روستایی).*

تصrifی فعل در زمان آینده، اصلاً با مشابه آن در ترکی آذربایجانی ندارد. مانند:

گله‌جیگم ← کلسیم گره ک (= خواهم آمد).

گنده‌جیگم ← وارسام کره ک (= خواهم رفت).

که به صورت‌های:

كلگیلیکم / وارقولوقام

نیز رایج است.

در برخی شیوه‌های زمان حال گستردگی، در معنای آینده هم به کار می‌رود. مانند:

کلییم (= خواهم آمد).

واروم (= خواهم رفت).

توجه مستشراقان اروپایی به ترکی خلجی از سال ۱۹۴۵ شروع شد. سالی که ولادیمیر مینورسکی توانست کتاب خود در باب این زبان را چاپ کرد.

در ایران، محمد مقدم - که خود را گاه *مهْمُدْ مُعْدَمْ* نیز می‌نامید - در سال ۱۳۴۹ مثال‌هایی از این زبان را در یکی از شماره‌های مجله‌ی ایران کوده داد.

بعد‌ها گرها رد دورفر در سال ۱۹۷۱ توانست نخستین کتاب خود در موضوع پژوهش پیرامون ترکی خلجی را چاپ کند. وی در سال ۱۳۴۰ همراه *سمیح ترجان*، پژوهشگر جوان آن روزگار اهل ترکیه به ایران آمده و به تحقیق در میان خلچ‌ها پرداخته بود. وی، واژه‌نامه‌ی خلجی را در سال ۱۹۸۰ و کتاب سوم خویش را که در واقع اطلس واژگان خلجی است در سال ۱۹۸۷ و کتاب دستور زبان خلجی را در ۱۹۸۸ به چاپ رسانید.

اکنون در استان مرکزی در شمال شرقی شهر اراک و در اطراف قم و ساوه، در حدود ۶۰ روستای خلچ نشین وجود دارد که در آن‌ها نزدیک ۵۰,۰۰۰ نفر گویش‌ور ترکی خلچی زندگی می‌کنند و این زبان باستانی را زنده نگه داشته‌اند.^{۱۰}

در ایران، پیش از انقلاب می‌توان گفت هیچ متنی به زبان خلچی چاپ نشد و هیچ تحقیق جدی هم در این باب انجام نگرفت. اما در سال‌های اخیر از میان تحصیل کردگان خود خلچ‌ها افرادی به پژوهش در تبار، زبان و آداب و رسوم خود می‌پردازند. از میان آنان، صاحب کتاب حاضر، چند سال پیش در مرکز دقت این جانب قرار گرفت.

نویسنده‌ی این کتاب آقای علی اصغر جمراسی (متولد ۱۳۴۳) خود، زاده و بزرگ شده‌ی روستای تلخاب است تا کنون، مطالعات ارزشمندی در زمینه فرهنگ و زبان خلچی به عمل آورده است، شش مقاله درسطح بین المللی:

۱. خلچ‌لرین دورomonona بیر باخیش ۲. حیدر بابایا سلام شعرینین خلچ تورکچه‌سی ایله قارشیلاشیدیرماسی ۳. خلچ تورکلرینده توی مراسمی و بو مراسمده اسکی تورکلر ایزی ۴. ایراندا یاشایان بیر تورک بویو خلچ‌لر ۵. خلچ چو جوکلارینین آنا دیلی اویرنمه مسئله سی ۶. هوقامق(منظومه شعر) و دو کتاب:

خلچ‌ها، یادگار ترک‌های باستان (۱۳۸۵) و منظومه‌ی قارشو بالوقفا سلام (۱۳۸۶) به ترکی خلچی از او انتشار یافته است که کتاب قارشو بالوقفا سلام، اولین متن خلچی است که تاکنون در ایران به چاپ رسیده است و در سال گذشته (۱۳۹۱) توسط دکتر بیلگه خان آتسیز به ترکی استانبولی برگردانده شد.

وی در مجموعه‌ی حاضر، به توصیه‌ی این جانب، مثنوی گرانجای ثعلبیه اثر آخوند میرزا محمدباقر خلخالی را که در اصل به ترکی آذری سروده شده، به ترکی خلچی برگرداند و آن را در فصل اول این مجموعه گنجانده است. فصل دوم کتاب اختصاص به دستور زبان خلچی دارد. در باب گویش معیار امروزی در ترکی خلچی، به نظر می‌رسد گویش روستای تلخاب، از میان گویش‌های روستاهای فوق که تقریباً همگی تفاوت‌های اندک و یا بیشتری حداقل در تلفظ کلمات دارند، گویش معیار به شمار می‌رود.

^{۱۰} سازمان چگرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح. فرهنگ چگرافیایی، ج ۴۸، قم – اراک. ۱۳۷۴، ص ۷۲

مثنوی ثعلبیه از سوی محمد باقر خلخالی به سبک و سیاق مثنوی مولوی سروده شده است و مؤلف کتاب حاضر، متن بازنویسی شده‌ی آن را به گویش ترکی خلجی برگردانده و در فصل سوم این کتاب قرار داده است.^{۱۱}

مؤلف همراه متن مثنوی، آن را جهت تسهیل کار خوانندگان و پژوهشگران، آوانگاری نیز کرده است که کمک بسیاری به درست خوانی و تحقیق در دقایق صوت شناسی این زبان خواهد کرد.

^{۱۱} برای متن اصلی رک. حسین دوزگون و علیرضا اوختائی، ثعلبیه و محمد باقر خلخالی، توپلایان و چنورن: محمد داوریار اردبیلی، تهران، نکدرخت، ۱۳۸۹.

اۇنگ سۆز

بئین خلچ لر قم شهرىنین خلجستان بؤلگەسى چە و فراھان و آشتىان شهرلىرى محاللارىچاكو بالوق لارچا آتمىش بالوق چا ياشىءىورلار و خلچ لهجەسى تۈركۈ دانوشويورلار. خلچلر خىليلى قدىم و تەيرلىغ فرهنگ كە صاحىب آرلار. آمما تېمكە تا هئچ كىمىسە، خلچ فرهنگى حقى چە كىناش ائتمىدىك و بو باراچا مىلزىمە يازمادقق. موندا سارى خالقىن يازولمادقق اينن لرى و باوارلارى كۈن به كۈن يادلاردا ھۇنمۇش بىتىبور و بئين ده وارماققا اوغراسى بور.

يىغىناتىق عالم لرى ھايىمىشارلار: «بى ملتىن وارلوقو فرهنگ و كولتور سرمایالارى نىن ياشاتولماسى والوغ آر». بو كتابى يازقولو «على اصغر جمراسى» نچچە واقتار فرهنگى سرمایالارى، يانى «خالق اينن لرىن يىغىش تىرمەسى و يازماقى اوغرامىش، واوللارى خلچ تىلىچە كىلگىلى كىللاروموزقا امانت وئرى بور. بو وارلوق لارين بى سى «قارشى بالوققا سلام» كتابى رى كى ۱۳۸۶ چاپ اولمۇش، اككىيمىجى اثر «شاھزادا صنوبلە گول پريزات داستانى» اوچۇمچۇسۇ دق «چۈگۈرسى كتابى رى» كى بو تېزلىك لە چاپ اولور.

آمما اليزچە كى كتاب كى اونا «تولكۇ ماتالى» يا روباه نامە آتى قوموشاق، بىدىك شاعر ميرزا محمد باقر خلخالى يىن «تعلىبىيە» آتلوغ كتابى رى، كى بىز بو كتابى خلچ تۈركۈ سى چوپرىمىشك. بو كتاب نچچە يول تېرىز و استانبول چا چاپ اولۇنماش.

بو چوپىرىم ده بىزىم آماجوموز بولاركى ھم بو يئكە وبىدىك شاعرى خالقۇمۇزقا بىلتىرى گى ھم دق خلچ تۈركۈ دۇنيا تىلىچى لرى و تۈركۈلۈك لارقا آيناتىقاق، چون كۇ باواروم وار خلچ تىلى اوغوز تۈركۈسۈ تىلىنىدە ساواى بى مستقل تۈرك تىلى رى كى بو تىلىن «تىل بىلگەسى» يانى بعضى ايلى شىكلەرى (شىكلەرى و امر فعلى) تەيرلىغ بىلگى لر و معلومات لار تىلىچى لر كە وئرى بور.

اوەمودوم وار حىرىتلىغ خلچ تىلىن ھىيشە گىلى لر بو شعرلەدە خوش لانى قالار و اگر بو يازمالار چا كۈزلىرى اشتباھ كلمە توقۇندو بىزى باغيشلى گە لر چۈن كۆ، خلچ تىلى يازماسى حالا بى كلمە كالقا بنزىءى بور و او زامان قالا كى بو كلمە كال بودۇمدىك، بو هازمالار و اشتباھ لار خلچ تىلى يازقولولاروندا بوش وورو بىلىر.

على اصغر جمراسى (بىلىم)

آغاز سخن

امروزه خلچ ها در ۶۰ روستای کشورمان ایران در بخشی بنام خلjestan واقع در شهرستان قم و برخی از روستاهای شهرستان های آشتیان و فراهان از توابع استان مرکزی زندگی می کنند و کم و بیش به زبان ترکی کهنه خلچی سخن می گویند.

خلچ ها از یک فرهنگ اصیل و بسیار کهنه برخوردارند اما تاکنون هیچ کس پیرامون فرهنگ نانوشته و آداب و سنت این قوم تحقیقی به عمل نیاورده است.

به همین سبب باورها و اعتقادات مردمان خلچ روز به روز رو به فراموشی سپرده و از خاطرات دورمانده و از میان ما رخت بر می بندد. نگارنده این سطور با اذعان به اینکه سرمایه یک ملت به سرمایه فرهنگی آن قوم وابسته است مدت‌ها است با دست تنها و بدون حمایت شخص و نهادی اقدام به جمع آوری این سرمایه‌های کهنه فرهنگی نموده و این فرهنگ نانوشته را به زبان مردمان خلچ با کمترین دخل و تصرف به رشته تحریر درآورده و به دست آیندگان به امانت می سپارد.

یکی از این سرمایه ها کتاب «قارشو بالوقفا سلام» است که در سال ۱۳۸۶ چاپ دوم آن منتشر گردیده است. دومین اثر داستان «شاهزاده صنوبر و گل پریزاد» است که چاپ آن در دست اقدام می باشد و سومین اثر نیز «چؤگورسی» یا صدای تار است که بزودی چاپ و منتشر خواهد شد. و اما کتاب حاضر که به آن عنوان «تولکو ماتالی» یا داستان روباه داده شده است، برگردان خلچی مثنوی «تلبیه» سروده شاعر بزرگ و توانا میرزا محمد باقر خلخالی است که بارها در تبریز و استانبول چاپ شده است.

هدف از ترجمه و تنظیم این اثر آن است که ضمن معرفی اثر ماندگار این شاعر بزرگ، قدمی هر چند کوچک در معرفی ادبیات ترکی خلچی به دنیای زبان شناسی و تور کولوچ ها بویژه ادبیات دنیای ترک و فارس برداشته باشم.

زیر براین عقیده‌ام که زبان ترکی خلچی شاخه مستقلی از ترکی اوغوز می باشد و قواعد منحصر بفرد آن از قبیل شکلک ها و تنوع ساختار فعل امر معلومات ارزشمندی به علم زبان شناسی می دهد.

امید وارم خلچ دوستان از قرائت اشعار این کتاب خرسند گشته و چنانچه در نوشته‌های آن اشکال و یا اشتباهی سر زده باشد ما را ببخشند. زیرا نگارش زبان خلجی هنوز در مرحله نوزادی و کودکی است و تا رسیدن به مرحله بلوغ امکان اشتباه از نویسنده‌گان این زبان، که فاقد الفبای نگارش است امری عادی و طبیعی بنظر می‌رسد.

علی اصغر جمراضی

پیشگفتار

جدول آسان خوانی متون ترکی خلجی

برای آسان خوانی متون ترکی، برخی تغییرات در نگارش کلمات ترکی در این کتاب اعمال کردیم که در جدول های زیر نشان می دهیم؛ و هم چنین سعی کردیم شکل نگارش کلمات دخیل عربی و فارسی را نیز حتی الامکان مطابق مبدأ و اصل آن ها حفظ کنیم.

۱. جدول واک نگاری

معادل حروف لاتین		مثال	نشانه های واکه های خلجی
alumla	A,a	آلوملا(سیب)	آ ، ،
el	E,e	ال(دست)	آ، ، ع، ۵
étmek,yél	É,é	ائتمک(کردن) یئل(باد)	أ، ئ، ئ
inek	İ,i	اینک(گاو)	ای، ی
baci	I,i	باجی(خواهر)	ای، ی
ķız,īne	Î,î	قیز(دختر) اینه(سوزن)	ای ، ی
sol	O,o	سول(چپ)	او، -و، و
söz	Ö,ö	سوئز(سخن)	اؤ، -ؤ، و
yulduz	U,u	یولدووز(ستاره)	او، سو، و
kün	Ü,ü	کون(آفتاب)	او، -و، و

۲. جدول واک نگاری

معادل حروف لاتین		مثال	نشانه های واکه های خلجی
buz	B,b	بوز(یخ)	ب / ب / ب
puş	P,p	پوش(خس)	پ / پ / پ
tük	T,t	توک(موی)	ت / ته / ت
eser	S,s	اثر	ث / ثه / ث
can	C,c	جان	ج / جه / ج
çak	Ç,ç	چاق	چ / چه / چ
hal	H,h	حال	ح / حه / ح
ḥallık	Ĥ,ĥ	حالق(حلق)	خ / خه / خ

dam	D,d	دام	د / د
zavk	Z,z	ذاوق(ذوق)	ذ / ذ
ram	R,r	رام	ر / ر
zik	Z,z	زيق(پر)	ز / ز
jala	J,j	ژاله	ژ / ژ
serin	S,s	سرین(خنک)	س / س / س / س
şehid	Ş,ş	شهید	ش / ش / ش / ش
siğe	S,s	صيغه	ص / ص / ص / ص
zelalet	Z,z	ضلالت	ض / ض / ض / ض
tur-é sina	T,t	طورسينا	ط / ط
zill	Z,z	ظل	ظ / ظ
ce`fer	E	جعفر	ع / ع / ع / ع
bağ	Ğ,ğ	باغ	غ / غ / غ / غ
fagan	F,f	فغان	ف / ف / ف / ف
kaş	K,k	قاش(ابرو)	ق / ق / ق / ق
kesik	K,k	كسيك(لباس)	ك / ك / ك / ك
gevş	G,g	گهوش(نشخوار)	گ / گ / گ / گ
lala	L,l	للا(برادر)	ل / ل / ل / ل
men	M,n	من	م / م / م / م
narm	N,n	نارم(نرم)	ن / ن / ن / ن
vaft	V,v	وافت(آهسته)	و / و
her	H,h	هر(مود)	ه / ه / ه / ه
yılan	Y,y	ييلان(مار)	ي / ي / ي / ي

ملا محمد باقر خلخالی (قاضی ، مجتهد و شاعر)

ملا محمد باقر خلخالی، خالق کتاب «ثعلبیه» قاضی و مدرّسی است که هنر والای شعراو، پرده بر مقام علمی او پوشانده است. در سال ۱۲۴۶ هجری قمری برابر با ۱۸۲۹ میلادی در روستای قارابولاق که در آن زمان از توابع خلخال بود دیده به جهان گشود(حسین زاده صدیق، ص ۱۴۷). و پس از هفتاد سال عمر در سال ۱۳۱۶ قمری دیده از جهان فرو بست. پدر او، آخوند ملا حیدر مجتهدی، پیش از تولد فرزندش از روستای درآوا به روستای قارا بولاق منتقل شده بود(همان ، ص ۱۴۸-۱۵۰).. روستای قارا بولاق در ۲۰ کیلومتری هشجین خلخال و ۵۱ کیلومتری میانه و در دل کوهستان نهفته است. اهالی این روستا، محمد باقر خلخالی را «میرزه باقر» می خوانند و به نقل از پدران و پدربرزگان خود از میرزا محمد باقر خاطراتی تعریف می کنند که نشان از عظمت روحی و مقام علمی او دارد. میرزا محمد باقر برای پیاده کردن افکار خود، مردم را به دو دسته تقسیم کرده بود: مردم عام و مردم خاص. مردم عام را بوسیله شمشیر برندهای بنام طنز آگاهی می داد و مردم خاص را با کمک مدرسه علمیه ای که خود آنرا بنا نهاده بود و شاگردان بزرگی در آنجا تربیت نمود، هدایت می کرد. از آن مدرسه که به دارالعلم معروف بود و طلاب زیادی از میانه، خلخال و زنجان بدانجا روانی می آوردن.

مقدمات صرف و نحو را از پدر روحانی خود آموخت و در ۱۴ سالگی برای تکمیل دروس حوزوی، به زنجان رفته و از محضر ملاعلی زنجانی تلمذ نمود اما فوت پدر، اجازه نداد از خانواده خود دور بماند. او مدتی را در منصب قضاؤت و مدرس در خلخال و کاغذ کنان و زنجان سپری نمود.

او بخاطر استغنای طبع و روح، شدیداً مورد احترام عام و خاص خصوصاً نزدیکان دولت ناصرالدین شاه بود. طبع شعری روان داشت و به زبانهای فارسی و ترکی اشعار نغز می سرود. در بدیهه گویی و تمامی فنون شعر، دستی تواناداشت. مهم ترین اثر او مثنوی ثعلبیه است (مدرس تبریزی، ج ۲، ص ۱۵۵).

مثنوی ثعلبیه یا «تولکو ناغیلی» مشتمل بر حدود ۱۶۰۰ بیت شعر است که در بحر هرج مسدس مقصور، منظوم شده است. این مثنوی در سال ۱۳۱۱ قمری به اتمام رسیده است.

محمد باقر خلخالی در شوال ۱۳۱۶ قمری دار دنیا را ترک نمود (مدرس تبریزی، ج ۲، ص ۱۵۶) برابر با ۱۹۰۰ میلادی و بنابه نوشه پرسنور محمدزاده در سال ۱۳۱۱ قمری دار دنیا را ترک نمود. (حسین زاده صدیق، ص ۱۴۸).

در ماههای اخیر، مزار این عالم وارسته و آگاه با سنگی جدید مزین شده است که امید داریم با مساعدت بخشدار منطقه به بارگاهی بایسته و شایسته تبدیل گردد. تن شریف این عالم، در قبرستان قارابولاق آرمیده است و بر سنگ مزار او این شعر حک شده است که نهایت تواضع و فروتنی ایشان را می‌رساند:

أَزوْمُ أَوْزَادِيْمِيْ قُويَّ أَئِيلِهِ يِيمِ عَرْضِ	خبر آلسا بیری آدیمی بالفرض
مُحَمَّدْ باقرَ خَلَخَالِيَّ يِيمِ مِنِ	فنون معرفتندن خالی یم من
ثَلَبِيَّهِ مُحَمَّدْ باقرَ خَلَخَالِيَّ، كَه در دهها سال ورد زبان ترک زبانان ایران شده بود، فارسی	علبیه محمدباقر خلخالی، که در دهها سال ورد زبان ترک زبانان ایران شده بود، فارسی
زَبَانَ رَا كَنْجَكَاوِ كَرْدَه بَوْدَ كَه از مَوْضُوْعَ آن باخْرَ شُونَدَ. مَانَند هَمَان حَسَاسِيَّتَ وَعَلَاقَه اَيَّ كَه	زبان را کنجکاو کرده بود که از موضوع آن باخبر شوند. مانند همان حساسیت و علاقه ای که
بَرَى دَرَكَ مَفَاهِيَمِ حِيدَرَبَابَا دَاشَتَه اَنَّدَ. اَيَّنَ مَوْضُوْعَ باعَثَ شَدَ، اَيَّنَ اَثْرَگَرانِسَنَگَ دَوَ بَارَ در قالب	برای درک مفاهیم حیدربابا داشته اند. این موضوع باعث شد، این اثرگرانسنگ دو بار در قالب
	منظوم به فارسی برگردانده شود.

نگاهی به ثعلبیه

ثعلبیه منظومه‌ای است تمثیلی و انتقادی از زبان جانوران، در بحر هرج مسدس مقصور (مفاعیلن، مفاعیلن؛ فَعُولَن) در ۵۰۰، ۱ بیت (حسین زاده صدیق، ص ۱۶۰؛ اما دقیقاً ۱۶۲۵ بیت رجوع کنید به ثعلبیه، چاپ کتاب فروشی سعادت تبریز).

کتاب با عبارت «هذا کلیات کتاب ثعلبیه» و بسمله آغاز می‌شود و در مجموع ۸۳ عنوان دارد که جملگی به فارسی است (خلخالی، ص ۶۰). آخرین عنوان مثنوی، «خاتمه کتاب» است که شاعر در آن خود را محمدباقر خلخالی معرفی نموده (همان، ص ۸۲) و اشاره کرده که در آخرین بیت، تاریخ نوشتن کتاب آمده است (همانجا). با توجه به این مطلب، کوچرلی (ج ۲، ص ۳۶۳-۳۶۴)، کلمه خلخالیم را در بیت ماقبل آخر مثنوی، ماده تاریخ تلقی کرده که به حرروف جمل عدد ۱۳۱۱ از آن به دست می‌آید.

ثعلبیه، به معنای «روباخنامه»، سرگذشت روباخی است که خود و خانواده اش دچار گرسنگی می‌شوند و او به ناچار در پی کسب روزی، راه سفر پیش می‌گیرد و در ضمن سفر با ماجراهایی روبرو می‌شود. شاعر، به شیوه معمول مثنوی سرایان، خاصه مولوی، به هر مناسبتی حکایتی آموزنده یا نصیحتی راهگشا آورده است.

در ثعلبیه به کلمات و ترکیبات عامیانه و ضرب المثلها و کنایات فراوان بر می خوریم، زیرا زبان خلخالی زبان مردم و مطابق فهم عموم است (حسین محمدزاده صدیق، ص ۱۶۱). در این اثر همچنین شماری امثال و حکم و اشعار فارسی و نیز احادیث مشهور عیناً به فارسی یا عربی یا به صورت ترجمه آورده شده است (برای نمونه رجوع کنید به ص ۴، ۱۶، ۴۴). این مثنوی بارها در تبریز و استانبول چاپ شده است (مدرس تبریزی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ مشار، ج ۲، ستون ۱۴۷۳). دو ترجمه فارسی منظوم از آن با عنوان روباهنامه در دست است، یکی سروده مهین دخت دارائی (تهران ۱۳۳۴ ش؛ برنجیان، ص ۲۴؛ مشار، ج ۲، ستون ۲۶۶۱)، دیگری از قباد طوفانی خلخالی (تبریز ۱۳۱۹ ش؛ مشار، ج ۲، ستون ۱۴۷۳). قباد طوفانی، متن ترکی آن را نیز چاپ کرده است (موسوی، ص ۷۶). بعدها نیز علیرضا نابل پرداخت دیگری از ثعلبیه، به نظم ترکی به نام تولکی ناغیلی (قصة روباه؛ نشر آئینه تبریز، بی تا). منتشر کرد (همان، ص ۸۳). در سال ۱۳۷۹ خورشیدی این کتاب به اهتمام فرهنگ خاک نژاد با نام ملامحمدباقر خلخالی نین شعرلری در تهران منتشر شده است. و آخرین چاپ آن با باز نگری و گردآوری مجدد این اثر توسط محمد داوریار با مقدمه دکتر حسین دوزگون و علی رضا اوختای در سال ۱۳۸۹ توسط انتشارات تک درخت تهران چاپ و منتشر شده است.

مثنوی بلند «تولکو ناغیلی» (روباهنامه یا ثعلبیه) را بدون تردید باشد کار شعر فولکلوریک آذربایجان دانست که نزدیک به ۱۲۰ سال پیش توسط ملا محمدباقر خلخالی خلق شده و ده‌ها سال توسط مردم آذربایجان در سینه‌ها حفظ شده و در محفل شب نشینی‌های قدیمی، گرمی بخش زمستانهای سرد بوده است.

مثنوی ثعلبیه، دارای مضامین بلند عرفانی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی است. تمثیل یک داستان تخیلی با زبان شیرین طنز توسط این استاد چیره دست، بهانه‌ای است تا مفاهیم بلند عرفانی و فلسفی به ما آموخته شود. میرزا باقر، نقطه اكمال شعر طنز است و مثنوی ثعلبیه تفاوت آشکاری بین طنز سرایی و هجوسرایی نشان داده است. هرچه تعمق و تسلط خواننده بیشتر باشد، یافته‌هایی عمیقتری از این مثنوی خواهد داشت و بهره‌های بیشتری از آن خواهد برد.

گویا مثنوی ثعلبیه دریایی است که هر کس به قدر تشنگی از آن سیراب می شود. چه، کسی که صرف در لابلای طنز و شیرین گفتاری غوطه ور شده و دنبال سخنی برای خنده و سرگرمی است و چه، کسی که با تدبیر در مفاهیم و مضامین بلند آن به کشف آیات و روایات، مثل‌ها و

متل ها، گرته برداری ها و نقل قولها، ظرفتهای گفتاری در بیان مفاهیم اخلاقی و عرفانی، بیان مسائل اجتماعی و سیاسی و ... می پردازد.

در حقیقت با خواندن حیدربابای سلام، خاطرات کودکی زنده می گردد و آداب و رسوم قدیمی یادآوری می شود اما با خواندن ثعلبیه، اطلاعات خواننده زیاد شده، قدرت تحلیل رویدادهایش افزایش می یابد. با نکات طریف اخلاقی، اجتماعی، دینی و مسائل سیاسی آشنا می شود و با دریابی از مثلها، متلهای، دئیمی ها، گرته برداری ها، آیات و احادیث و ... آشنا می شود. تسلط چشمگیر میرزا، به مثل و متل های ترکی ستودنی نیست. آن ستودنی است که بسیاز زیرکانه و بجا آنها را در مثنوی خود گنجانده است.

میرزا با تسلط به زبان عربی، دائمًا از آیات، روایات و حتی اشعار و امثال عربی نیز کمک می جوید و به زیبایی در میان اشعار ترکی جای می دهد. مانند: ولیکن صبر مصباح الفرج دیر، دئدی: آنی توکلت علی الله، فَكُم اللَّهُ مِنْ لَطْفِ خَفَّى – يدق خفاده عنهم الزکی ، اذا جاء القضا ضاق الفضاء؛ الہی عبدک العاصی آناکا، «قل الله ثم ذرهم» حق کلامی.

در میان خلچ ها نیز این اثرگرانبهای غریب نیست چرا که در دوران طفویل خود به کرات از زبان مادر و سایر اقوام که قسمتی از این مثنوی را از بر بوده اند داستان رباء را شنیده ام . به همین سبب پس از مطالعه این منظومه ارزشمند تصمیم به باز سرایی دستان مختص روباه از ترکی آذری به ترکی خلچی شدم.

منابع: حسین محمدزاده صدیق ، هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات مردم آذربایجان، مقاله ۷ : «محمدباقر خلخالی و مثنوی ثعلبیه »، تهران ۱۳۵۷ ش : محمدباقر خلخالی ، ثعلبیه ، تبریز: کتاب فروشی سعادت ، [بی تا.]؛ محمدعلی مدرس تبریزی ، ریحانة الادب ، تهران ۱۳۶۹ ش : خانبابا مشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی ، تهران ۱۳۵۰—۱۳۵۵ ش؛ نوشین موسوی ، کتابشناسی توصیفی آثار موجود یا منتشره به زبان ترکی آذربایجانی در ایران: از چاپ سنگی تا سال ۱۳۷۰ ، تهران ۱۳۷۳ ش؛ محمد داوریار با مقدمه دکتر حسین دوزگون و علی رضا اوختای انتشارات تک درخت ۱۳۸۹ ش،

دفتر اول

بى يمجى دفتر

BÎYİMÇÎ DEFTER

خلج تىلى خطى و يازاقي

HELEC TİLİ HETTI

ve YAZAKI

آشنايى با رسم الخط و قواعد نوشتارى زبان خلجى

۱. مشخصات و ویژگی‌های زبان خلجمی

زبان خلجمی از نگاه گروه بندی زبانی به گروه آلتای زبانهای ترکی مربوط بوده و از جهت ساختمان جز زبانهای التصاقی است. زبان ترکی قدیم در گذشته تاریخی خویش، دارای رسم الخط و الفبای ویژه خود بود که کتبه‌های اورخون و آثار نوشتاری این زبان در آن الفبا نوشته می‌شده است. در گذشته های دور، برخی از آثار زبان ترکی قدیم به الفبای اویغوری نیز نوشته شده‌اند.

حقیقین و زبان شناسان شرقی و غربی از جمله گرهارد دو فر، دکتر جواد هیئت و دکتر محمدزاده صدیق براین عقیده اندکه زبان [ترکی] خلجمی قدیمی ترین لهجه‌ی زبان ترکی است و در آن ویژگی‌های زیر دیده می‌شود:

۱. «ه» اول کلمات از دوران ترکی مادر (قبل از ترکی قدیم قرون ۶-۷ م) به طور سیستماتیک باقی مانده و در صورتی که سایر لهجه‌های ترکی: آذری، قوموق، اوزبکی، اویغور جدید و قارا قالپاق، به طور نادر دیده می‌شود. مثل: هاز / haz (آز / کم)، هاغاج / hağaç (آگاج / درخت)، هو / hev (اوئو / خانه) هوزوم / انگور، هوچاق / huçałk (اوچاق)، هتك / hetek (اتک / دامن).

به نظر «گرهارد دورفر»^{۱۲} مهمترین ویژگی زبان خلجمی در آن است که بسیاری از ویژگی‌های ترکی باستان را در آواهای خود حفظ کرده است.

به عنوان مثال حرف [ه] از دوران پرتو تو تورک باقی مانده و قبل از [ه] بوده است. بنابر این [ترکی] خلجم از ترکی قدیم یعنی زبان گوئگ تورک‌ها که در کتبه‌ی اورخون باقی مانده است قدیمی تر است.

۲. صدای «د» مانند ترکی قدیم در ترکی خلجم هم باقی مانده و به [ای] تبدیل نشده است. مانند: هاداق / hadač (آیاغ = پا)، بودا / buda (بویا=رنگ)، بود / bod (بوی / قد) او دانماق

۱۲. گرهارد دورفر Gerhard Doér, Fer واز سال ۱۹۲۸ به بعد در برلین گذراند. وی که از سال ۱۹۳۸ میلادی در آلمان نازی مشغول کاربوده است. بعدها به خدمت سربازی رفت و در جنگ به اسارت در آمد. بین سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۵۴ در برلین در نزد کارل هاینریش منگس karil menges W.Braune اسلام Heinrich R.Hartmann آنائیستیک و نزد و برائونه O.Hansen ایران شناسی پرداخته است. اور در سال ۱۹۵۴ میلادی تزدکتای خود را درباره سینتاكس شناسی و نزد او، هانسن Tariix پنهان مقول ها به پایان رساند و در سال ۱۹۶۹ به همراه هیئتی به ایران آمد و تحقیقاتی در روستاهای تلخاب، خلت آباد و واشقان فراهان از استان مرکزی به عمل آورد. حاصل این تحقیقات کتابی به نام ماتریال خلجم Khalaj Material در سال ۱۹۷۱ به زبان آلمانی منتشر شد. در تاریخ ۲۷ دسامبر ۲۰۰۳ میلادی فوت نمود.

haduru (اویانماق/بیدار شدن)، او دوماق/خوابیدن)، هادورو/udumağa (اویوماق/خوابیدن)، آیری/جدا)، قادون կadun (قایین/برادر زن و شوهر). لذا این صدا در زبان‌های زنده‌ی ترکی فقط در ترکی تووا (جنوب سیبری) باقی مانده است.

۳. حرف «ک» در اول کلمات مانند ترکی قدیم به جای (گ) حرف (ک) موجود است. مثل: کون/kün (گون=آفتتاب، روز)، کئچه/kéče (گئچه/شب)، کؤرمک/körmek (گئرمک / دیدن)، کؤز/köz (گوز / چشم).

۴. حرف «ی» در اول کلمات اکثراً باقی مانده است. مانند: بیل/yıl (ایل/سال)، ییلان/yılan (ایلان / مار)، بیر تیق/yırtık (ایر تیق / پاره)، بیر اراق/yıraq (ایراخ / دور).

۵. در ترکی خلجمی برخلاف لهجه‌های ترکی غربی در اول کلمات به جای [د] حرف [ت] موجود است. مانند: تیل/til (دیل / زبان)، تیش/tış (دیش / دندان)، توئش/töş (دوش / سینه) تیرناق/tırnak (دیرناق / ناخن)، تیز/tız (دیز / زانو)، تؤرت/tört (دورت / چهار).

۶. در شاخه‌ی خلجمی زبان ترکی، حروف [اـق] و [اـگ] ترکی قدیم در بسیاری از کلمات باقی مانده است. مانند: سیچان/sıçan (سیچان / موش) تاووشقان/tavuşkan (تووشقان / دوشان / خرگوش)، یونگ/yüng (یون / پشم)، گوش/göş (گوش / نشخوار)، کورگهک/körgek (کوره ک / پارو).

۷. حرف «غ» در ترکی خلجمی اغلب اوقات در وسط کلمات به شکل [اـغ] تلفظ می‌شود. مانند: هاگاج/hağaç (آقاچ / درخت)، سیقیر/sıkır (سیغیر / گاو)، یاقیش/yakış (یاغیش / باران)

۸. در آخر اغلب کلمات کسره و فتحه باقی مانده و تبدیل به (ایی / ای) نشده است. مانند: تیشی/tişé (دیشی / مونث)، تری/teré (دری / پوست)، اککی/ekké (اککی / دو).

۹. کلماتی که در ترکی جدید به [خ] اختتم می‌شوند، اکثراً در ترکی خلجمی به [غ / ق] ختم می‌گردند. مانند: توق/toğ (توخ / سیر)، قولاق/külağ (قولاخ / گوش)، بارماق/barmağ (بارماخ / انگشت)، تورپاچ/turpağ (تورپاچ / خاک)، اوزاق/uzak (اوzaخ / دور).

۱۰. در ترکی خلجمی بجای (دگیل = نه) مانند ترکی قدیم آرگواز کلمه داغ/dağ استفاده می‌شود. مانند: هوچه داغ/hevçे (در خانه نیست، بو قلم داغ / Bu կelem dağ این قلم نیست).

۱۱. در ترکی خلجمی پسوند مفعول عنه (از) مانند ترکی قدیم (دا) یا (ده) می‌باشد در حالی که در ترکی جدید امروزی، (دان) و (دن) است. مثل:

کیتابی اوnda آلدوم/ kitabı unda aldum (کتاب را از او گرفتم)، بیز او بوز سودا ایشتیک / biz ما از آن آب خنک میل کردیم). نئرده کئلی یورین؟ (از کجا می آیی؟). ۱۲. سیستم سه گانه صائت‌ها (کوتاه، بلند، دیفتونگ) از زمان ترکی مادر باقی مانده است در صورتی که در اغلب لهجه‌های ترکی صائت‌ها کوتاه و یا نسبت به سابق کوتاهتر شده‌اند. مانند: اوون/uon/ اوون/اده/، اوو/uu/ (یوخو/خواب)، هو/hev/ (ائو/خانه)، کون/kün/ (گون/روز)، قول/kol/ (قول/بازو)، یورقان/yorçan/ (لحاف).

۱۳. حرف(ny) ترکی قدیم که در ترکی اوغوز و بسیاری لهجه‌های دیگر به (ى) تبدیل شده در ترکی خلچ مانند ترکی قدیم آرگو به (ن) تبدیل شده است. مانند: قون/kon/ (گوسفند) که در ترکی قدیم، قونی و در ترکی امروزی قویون و در لهجه آذری قویون گفته می‌شود و اوناماق/onamaç/ (اویناماخ/ بازی کردن، رقصیدن).

۱۴. در ترکی خلچی یک نوع صدایی مابین صدای (خ و غ) وجود دارد. این صدا اغلب بعداز یکی از حروف صدادار شنیده می‌شود. مانند: توغماق/toğmaç/ (زائیدن، هاچوغ/haçuğ/ (تلخ)، کاللوغ/kalluğ/ (بچه دار).

پرسفسور دورفر با مشاهده‌ی پاره‌ای ویژگی‌های مشترک ترکی خلچی و ترکی قدیم آرگو به این نتیجه رسیده است که خلچ‌های مرکز ایران اولاد همان آرگوها هستند که در زمان محمود کاشغری یعنی نه صد سال قبل در آسیای میانه بین اسفیچاب (تالاس و بالاساقون) زندگی می‌کردند و از ترک شدن سعدی‌ها بوجود آمده‌اند.^{۱۳}

۲. زبان گفتار خلچی

زبان گفتار یا زبان محاوره، همان زبانی است که اجماع مردم در محاورات و مکالمات روزمره‌ی خود به کار می‌برند. زبان تکلم هر قوم زبان طبیعی آن قوم است و به همین لحاظ از آن به عنوان زبان مادری و زبان خلق نیز نام برده می‌شود.

امروزه بیش از ۲۵ هزار نفر در مناطق مختلف ایران بویژه خلjestan به زبان ترکی خلچی سخن می‌گویند. اما متأسفانه روز به روز از تعداد این افراد کاسته می‌شود، شایسته است، پژوهشگران و دانشمندان، زبان شناسان، تورکلوكها / تورکولوژها و سایر مسولین و بزرگان جهت جلوگیری از انقراض این زبان چاره‌ای بیندیشند.

۱۳. بنگرید به: دکتر جواد هیئت، تاریخ لهجه‌های ترکی ص ۴۲۲

۱.۲. تفاوت های زبان گفتاری و نوشتاری

پایه‌های زبان نوشتاری در هر زبانی برمبنای زبان گفتاری آن بنا شده است و البته در هر زبان بین گفتار و نوشتار آن تفاوت‌هایی وجود دارد که این تفاوت‌ها در سه زمینه گرامر، نحو و لغات مشهود است. به عنوان مثال اغلب کلمات علمی، سیاسی، فنی و... بیشتر در حوزه نوشتاری کاربرد دارند و کمتر در زبان گفتاری رایج می‌باشند و همین طور بالعکس کلماتی نیز هستند که فقط در حوزه زبان گفتاری (محاوره) کاربرد دارند و در حوزه زبان نوشتاری (كتابت) به نگارش در نمی‌آیند.

زبان نوشتاری و گفتاری از بسیاری جهات متفاوت است. با این حال برخی از اشکال به گفتار نزدیک‌تر از دیگران است، و بالعکس.

۲.۰۲. تفاوت بین نوشتمن و سخن گفتن خلچ

با اذعان به اینکه زبان ترکی خلچی نیز این قاعده مستثنی نبوده و فقدان زبان کتابت در بین خلچ‌ها، درک و تفہیم هر گوییش از این زبان را برای سایر گوییشها درهنگام تقابل با همدیگر مشکل ساخته است و کار را بجا بایی رسانده که در صورت مشکل تفہیم و تفاهم بلا فاصله با زبان فارسی با همدیگر سخن می‌گویند.

- پایداری و اعتلای هر زبان به حوزه نوشتاری و کتابت آن وابسته است و این مسئله در مورد زبان خلچی سبب شده تا در عین حال که هم خانواده و هم ریشه باقیه اقوام ترک در داخل کشور است به مرور از قافله اعتلا و پیشرفت علمی روز فاصله بگیرد که خود این امر سبب شده است تا خصوصاً در قرن اخیر کلیه لغات علمی، فنی و... در زبان خلچی به همان صورت فارسی، عربی و انگلیسی به کار برده شود.

مهمترين دليلي که زبان ترکي خلچي برای اغلب ترکان ايران به دشواری و يا با دقت بيشتر قابل فهم است جدای از تفاوت لهجه‌ها و آشنا نبودن اغلب ترکان ايران به زبان نوشتاري خلچي؛ وجود لغات ترکي قديمی در اين زبان است که در نزد اکثر ترکان ايران غريب و نامفهوم است.

- آشکار است که آموزش زبان گفتاری درخانه و زبان نوشتاری در مدرسه می‌باشد. همان طور که متذکر شدیم، گفتار و نوشتار دو مقوله متفاوت ولی در عین حال وابسته به هم هستند.
- ادبیات مکتوب و نوشتاری هیچ زبانی را به صورت صحیح نمی‌توان بدون آموزش رسمی آموخت و با توجه به این مسئله، اکثر ترکهای ایران درخواندن کتابهای ترکی یا نگارش آن به

دلیل این که فاقد آموزش رسمی مدرسه‌ای هستند، دچار مشکل می‌باشند که این مسئله برای سایر زبانهای اقلیت ایران نظیر زبان کردی و ... نیز وجود دارد.

- تفاوت گویش خلجمی در بین گویشوران روستاهای خلجم نشین (خلجستان، آشتیان و فراهان) به قدری مشهود است که بعضاً اهالی یک روستا گویش خلجمی دیگر روستا را نپسندیده و آن را خلجمی نمی‌داند. در یک روستا نیز گاها برخی از صداحا (واکه‌ها) بشكل متفاوت بیان می‌شود.

۳. پیشنهادی در باره رسم الخط و املای زبان خلجمی

باعنایت به مباحثت فوق، زبان خلجمی تمام ویژگیهای عمومی زبانهای ترکی را مانند: پیوندی بودن زبان، توالی پیوندها، هماهنگی اصوات، نبودن علامت جنس، و تنوع و نظام افعال، را داراست. افزون بر این، ویژگیهایی مانند: دارا بودن واگه‌های کوتاه و کشیده که ازین لحاظ زبان خلجمی در میان زبانهای ترکی حایز موقعیت خاص است. این واگه‌ها /تصوتهای کشیده در عین حال به شکل نازک و ضخیم نیز دیده می‌شوند و از این لحاظ از تصوتهای موجود در دیگر زبانهای ترکی متفاوت است.

روشن است که الفباء و حروف شکل رمزی و قراردادی آواهای یک زبان است و هیچ الفبایی نمیتواند به صورت کامل تمام ویژگیها و مشخصات یک زبان را افاده نماید، با آنهم زبانشناسان کوشیده‌اندتا در این امر تسهیلاتی فراهم آورند که حروف الفباء بتواند این خصوصیتها را هرچه بیشتر افاده نمایند. به خاطر همین بود که دانشمندان زبانشناس در زبان فارسی – دری چهار حرف علیحده (پ، چ، گ، ژ) را به الفباء عربی اضافه نمودند و در زبان پشتونیز برای نشاندادن اصوات مخصوص آن زبان، علامات (ټ، ٻ، ڦ، ڻ، ڻ، ڻ، ڻ، ڻ) را به میان آوردند تا در نوشتمن وازه‌های پشتون به مشکلی برخورند.

چون الفباء زبان خلجمی، مانند رسم الخط زبانهای فارسی و پشتون، همان الفباء پذیرفته شده رسم الخط عربی است و این الفباء در بعضی موارد نمی‌تواند برخی از ویژگیهای نظام آوازی (fonetik) این زبان را به صورت تام افاده نماید، این مشکل بیشتر در بخش آواهای مصوت و نیز در بعضی از آواهای صامت بروز می‌کند.

با درنظر داشت اینگونه واقعیتهای زبانی، به منظور آسانی تلفظ و درک مفاهیم کلمات توسط خوانندگان، به ویژه دانشآموزان در هنگام تدریس زبان و همچنین برای وجود آمدن الفباء خاص زبان خلجمی بر مبنای الفباء معمول عربی و فارسی وارد آوردن تغییرات و اصلاح اندک در رسم الخط، لازم به نظر می‌رسد.

همانطور که شکل گیری و تکامل زبان ادبی هر ملت، ناشی از الزامات زمان بوده و به معنی طی شدن بخشی از موانع و مشکلات و رشد و تکامل آنهاست. انتخاب نوع خط و تنظیم حروف الفبایی که بتواند مسایل ارتتوگرافی (درست نویسی و املاء) و تلفظ صحیح زبان را حتی المقدور آسان سازد، نیز از الزاماتی است که زندگی و روزگار از هر ملتی می طلبد. عدم توجه و یا کم توجهی و تأخیر در این زمینه موجب ضربات مهلک فرهنگی شده و نتیجه‌های جز عقب ماندگی ندارد.

طی سالهای اخیر، در رابطه با آرتتوگرافی یا درست نویسی و تلفظ صحیح و آسان واژه‌های خلجمی و نیز الفبای مخصوص خلجمی، نظرها و پیشنهادهای چندی از سوی تورکولوگ‌ها و زبان‌شناسان، داخل و خارج کشور ارایه گردیده، ولی تا کنون این پیشنهادهای نظرها صرف به صف نظریه‌ها باقی مانده و راه عملی نه پیموده است. متأسفانه اکنون در املاء و نگارش زبان خلجمی، که به الفبای عربی – فارسی نگارش می نماییم، رسم الخط و املای واحد و معینی وجود ندارد و هر کس نظر به ذوق و سلیقه خویش می نویسد.

در ترتیب نظام املاء و نگارش تقریبا تمام زبانها سه اصل: فونیتیکی (طرز تلفظ کلمات)، مورفولوژیکی (ساختر کلمات) و تاریخی (طرز نگارش تاریخی کلمات) در نظر گرفته می شود. هر یک از این اصول به تنها ی خود دارای جهات منفی و مثبت می باشد. از اینرو اتکای محفوظ به یکی، یا به فورمالیزم و هرج و مرج در تلفظ و یا به محافظه کاری و پایبندی به اسلوبهای گذشته منجر خواهد شد. به این جهت از وحدت سه اصل باید بهره گرفت.

به نظر ما، برای تدوین الفبای مخصوص زبان خلجمی باید خصوصیات آوایی و گرامری این زبان را دقیقاً آموخته و سپس به استخراج پرنسیپ‌ها و متدهای علمی پرداخت و بعد الفبای معمول را با درنظرداشت خصوصیات این زبان اصلاح و به حیث الفبای مخصوص خلجمی تصویب نمود.

ترویج و تعمیم این الفبا البته به عهده مراکز علمی و فرهنگی خواهد بود. از نگاه زبانشناسی بهترین و کامل ترین الفبا برای هر زبانی، رسم الخطی خواهد بود که در برابر هر صوت از زبان تکلم، علامت و گرافیک مشخص داشته و با ساختمان طبیعی زبان هماهنگ باشد تا بتواند کلمات، عبارات و جملات را آنچنان که از دهان خارج می‌شود، ضبط نماید. ولی این امر در قسمت رسم الخط خلجمی امکان پذیر نیست. علت اینست که زبان خلجمی نیز مانند سایر زبانهای معمول و مروج این کشور، به ویژه ترکی بر مبنای الفبای عربی استوار است، ولی پیداست که علامات گرافیک این الفبا همه اصوات زبان خلجمی را نمی تواند

نشان دهد. به طور مثال در الفبای عربی برای چهار مصوت «و، ئ، ق، و» زبان خلجی یک علامت «و» موجود است. این حالت تعداد اموگرافها را در این زبان زیاد ساخته و در خوانش کلمات دشواری ایجاد می‌کند. به مثال‌های ذیل توجه کنید:

اوْز / öZ (خود)، اوْزمك / üzmek (کندن)، اوْت / ot (علف)، اوْغول / uğul (پسر).

همانطور که بیان شد زبان خلجی «۱۰» مصوت داشته و هر یک این مصوتها از نگاه کوتاهی و درازی و ضخامت و نازکی نیز به دو نوع تقسیم می‌شوند. لذا چون نوشتن همه مصوت‌ها در نوشтар دشوار بوده و اگر ما به همه این اصوات نشانه‌هایی قابل شویم، تعداد حروف الفبا زیاد شده، نه تنها به تلفظ صحیح و آسان کمک نمی‌کند، بلکه این رسم الخط را مشکل تر نیز می‌نماید. بنابرین مجبور هستیم که همه مصوتها را ننوشتیم، بلکه اصلاحات اندکی در الفبا بیاوریم. به خاطر ورود به بحث پیرامون تنظیم قواعد نوشтарی زبان خلجی، پیش از همه این نکات به عنوان معیار‌های کار در نزد ما گذاشته شده است:

الف) در وهله اول باید مشخص شود که به لحاظ زمانی و مکانی، کدام لهجه خلجی مدنظر ماست. این در واقع مقدمه گزینش یک زبان مبنا است که قواعد و تنظیمات نوشтарی و املایی زبان خلجی بر اساس آن انجام می‌یابد. به نظر ما زبان معیار خلجی آن زبان ادبی مسلط معاصر است که در حال حاضر محصولات ادبی - فرهنگی خلجی به آن نگارش می‌یابد. با توجه به وجود لهجه‌های متعدد در زبان خلجی، انتخاب یک زبان معیاری میتواند حرکتی اساسی با هدف جلوگیری از تشتت و تفرق زبانی در ادبیات خلجی باشد. البته معتقدیم که شرایط ویژه زبانی مناطق را نیز در حد متعارف باید در نظر گرفت.

ب) در درجه اول سعی شد که در تمامی موارد اعم از انتخاب علایم دیاکراتیک و تنظیم قواعد نوشтарی، وفاداری به دستاوردها و تجربه‌های پیشینیان در این خصوص را درنظر بگیریم و حتی الامکان از آن تجارب بهره بگیریم. به عنوان مثال حفظ شکل کلاسیک صدای نون غنه «ن؛ن» با این هدف بوده است.

ج) شاخصه‌های مهم دیگر برای ما، سهولت در املای کلمه و سهل و ممتنع بودن در خوانش و مأنس بودن شکل ظاهری کلمه برای خواننده بوده است. در بعضی حالات جنبه‌های زیبایی شناسی حروف و کلمات به ویژه در هنر خوشنویسی مدنظر گرفته شد.

اینها شاخصه‌های مهمی بودند که ما در طول بررسی های آرتوگرافی و تنظیم قواعد املای زبان خلجی سعی کردیم مدنظر داشته باشیم و بر اساس آنها قواعد مربوط را تدوین و تنظیم نماییم.

همان طوریکه از عنوان این نوشه پیداست، مسائل مورد بحث ما پیرامون رسم الخط و قواعد نوشتاری و املایی زبان خلجی است. به همین جهت در این نوشه، از مباحث گرامری و دستوری زبان خلجی صرف نظر شده، اما هر جا که ضرورت اقتضا می‌کرد در حدکفایت و کمک به درک مشخص تر موضوع، به مقولات گرامری نیز وارد شده ایم، ولی این توضیحات به اختصار ارایه شده است.

ما افتخار می‌کنیم که با ارائه این سند سهمی هرچند کوچک در جهت سازماندهی امر تنظیم «رسم الخط و قواعد نوشتاری زبان ترکی خلجی» داشته باشیم. امیدواریم این رساله به علاقمندان و محققین محترم در نگارش زبان خلجی مثمر ثمر قرار گیرد.

۱.۳. اصول نگارش اصوات زبان خلجی

دستگاه صوتی زبان خلجی براساس نگارش الفبای فارسی- عربی، دارای «۱۰» صوت واگه (صوت) و «۳۲» صوت همخوان(صامت)، جمعاً «۴۲» صوت میباشد. این واگه‌ها را به سه گروه می‌توان تقسیم کرد:

الف) گروه اول تحت عنوان صوت‌های دهگانه به تعداد ۵/۱۰ صوت.

ب) گروه دوم تحت عنوان صامت‌های خلجی برگرفته از الفبای عربی - فارسی به تعداد ۲۴ حرف.

ج) گروه سوم تحت عنوان صامت‌های دخیل به تعداد هشت /۸ صوت که در جدول با علامت ستاره مشخص شده‌اند.

در جدول شماره (۱) الفبای فارسی- عربی خلجی نمایش داده شده است. به منظور تسهیل در خواندن صامت‌ها و صوت‌ها در مقابل هر یک آنها معادلهای لاتین خلجی را نیز نمایش دادیم. ذیلاً اشکال و اسلوب نوشتاری هر یک از این صوت‌ها را تشریح می‌کنیم:

صوتها (و گه‌ها):

۱. صوت آ (â):

این صوت معادل صدای «آ» در زبان فارسی بوده و در ابتدای کلمه به شکل «آ» آمده و در وسط و انتهای واژه‌ها نیز به شکل «آ» می‌آید، مثل: آت/at/(نام)، آج/aç/ (گرسنه) هاala/ (ابلق)، هات/hat/ (اسب)، تاتا/tata/ (پدربرزگ)، قارا/ara/ (سیاه) وغیره.

توضیح اینکه صوت «آ» در زبان خلجی دو قسم: دراز و کوتاه بوده، در کلمه‌های «آت/ât/ (نام)، آج/ç/ (گرسنه)» بشکل دراز و در کلماتی چون «هات/hat/ (اسب)، هاala/ (ابلق)،

تاتا/tata/ پدربزرگ) «بشكل کوتاه تلفظ می‌گردد. از نظر املا هر دو قسم این مصوت به شکل آـ/â يا /a/ نوشته می‌شود.

۲. مصوت «اـ، ئـ /Éé/ »: این واکه همانند «اـ» فارسی تلفظ می‌شود در بیشتر موارد بصورت کشیده بیان می‌گردد به همین سبب با الفبای فارسی آن را در ابتدای کلمه بشکل (اـ) و در وسط کلمه بشکل (ئـ) و در انتهای کلمه نیز بشکل (ئـ) نشان می‌دهیم. ائل /é/، کچه /kéce/، یئتی /yété/.

۳. آـ، ئـ /Ee/ «این واکه مانند «اـ» فارسی تلفظ شده و در ابتدای کلمه بشکل «اـ» نوشته می‌شود. مثل: ات /et/ (گوشت)، ال /el/ (دست)، هو /hev/ (خانه) و در وسط کلمه در هجای اول نوشته نمی‌شود، مثل: تزمک /tezmek/، منده /mende/ وغیره.

این مصوت در انتهای کلمه به دو شکل نوشته می‌شود: در برخی کلمات منتهی به حروف «د، ر، ز، و» به شکل «هـ» نوشته شده و در بقیه موارد به شکل چسبیده «ـهـ» می‌آید. مثال: چلله /çille/، چـille وغیره.

شایان ذکر است که شکل دراز و کشیده مصوت «ـ/Eـ» در برخی کلمات زبان خلجی کاملا مشهود است. مانند: بـر /bêr/ خلق، رفتار و اـرـین /êrin/ لب.

این مصوت در زبان خلجی یکی از صوت‌های فعل و پر استعمال بوده و اگر بخواهیم آنرا در همه گونه‌ها نشان بدهیم، نه تنها در خواندن کلمه سهولت بوجود نمی‌آورد، بلکه خواندن واژه را مشکل ساخته و شکل کلمه‌ها نیز بد ساخت خواهد شد. لذا این مصوت را در همه جا نمی‌نویسیم. این مصوت در کلمه‌های یک هجایی به شکل «ــ» فتحه می‌آید و نیازی به نوشتن آن نیست، چونکه در هجای اول طبیعتاً این مصوت در نخستین هجا بصورت ساکن خوانده نمی‌شود. مثال: برـک /berk/ (محکم)، سـن /sen/ (تو) وغیره، اما در واحدهای دو سیلابی و بیشتر، این صدا در سیلاب دوم به شکل «ـهـ» و «ـهـ» نوشته می‌شود. مثال: کـرهـک /kerek/ (بـایـد)، جـلهـ /celek/ (ابـزار پـشم رـیـسـی)، تمـهـن /temen/ (جوـالـدوـز)، چـینـهـمـکـ (جوـیدـن)، وغیره. اگر مصوت «ــ» در کلمات سه هجایی آمده باشد، در هجای دوم و سوم، آن بشکل «ـهـ» نوشته می‌شود. مثل: یـکـهـ لـهـ مـکـ، سـپـهـ لـهـ مـکـ وغیره. همچنین در کلماتی که به (هـ) ختم می‌شوند در هنگام گرفتن ضمیر شخصی یا هر پسوند دیگر شکل اصلی خود را حفظ خواهند نمود. مانند: وظـیـفـهـمـ، نـنـهـمـ، اـبـهـمـ، سـوـپـورـگـهـ لـرـ...

۴. مصوت «ـیـ، ئــ /Ii/» مثل کسره ضخیم تلفظ می‌شود. مانند: یـاشـیـلـ /yalı̄l/، یـیـلانـ /ilan/، قـیرـقـ /kırık/، بـاجـیـ، عـامـیـ /ami/ (عمو).

این مصوت در لهجه تلخاب در سیلاح های (هجاها) دوم به بعد اغلب بشكل «او/ **u**» کوتاه و مخفف تلفظ می گردد. مانند: باجو/bâcu/ (خواهر)، قاررو/qârru/ (پیر)، عامو/amu/ (عمو) وارموش/varmuš/ (رفته) هایموش/haymuš/ (گفته).

Varmış → varmuş

ما در این نوشتار به ناچار براساس الفبای فارسی آن را بشکل وارموش/varmuš/ می نویسیم. به عبارت دیگر این مصوت را در لهجه تلخاب بصورت او کوتاه تلفظ می نماییم.
۵. مصوت «ای، یی (İ)»: این صدا معادل صدای اول کلمه «این» در زبان فارسی است. دارای سه شکل نوشتاری است: در ابتدای کلمه به شکل «ای» و در وسط به شکل «ی» و در انتهای به شکل «ی» نوشه می شود.

این صدا دارای دو تلفظ بلند و کوتاه است. صدای کوتاه مثل: اینک/inek/ (گاو ماده)، هیسسی/hissi/ (گرم)، خیس/his/ (نم، رطوبت)، ایچ/iç/ (درون، داخل)، تیل/til/ (زبان) وغیره.

نگارش صدای بلندی را به تبعیت از پرفسور گرهارد دورفر، بشکل «ایی/î» نشان داده ایم مثل: بی/bî/ (یک)، قیز/kiçîz/ (دختر)، ایده/îde/ (سنجد)، اینه/îne/ (سوزن)، تیز/tîz/ (زانو) وغیره.

۶. مصوت «ای/ İ»: این مصوت مانند: بی/bî/ (یک)، قیز/kiçîz/ (دختر)، ایده/îde/ (سنجد)، اینه/îne/ (سوزن)، تیز/tîz/ (زانو)، ایران/iran/ وغیره تلفظ می شود.

۷. مصوت «او، او/U»: این مصوت معادل صدای ضمیر او در زبان فارسی است که در ابتدای کلمه به شکل «او» و در وسط و انتهای کلمه به شکل «و» نوشه می شود. تلفظ این صدا به دو صورت کوتاه و بلند شنیده می شود. صدای کوتاه مثل: اوغول/uğul/ (پسر)، اوemma/ (ران)، تووز/umma/ (نمک)، بوز/buz/ (بیخ)، اوجا/uca/ (بلند)، اوzacı/ (دراز)، بوت/but/ (ران) وغیره.

صدای بلند را در نوشتار املایی بشکل «او/û، و/û» نشان داده ایم. البته امروزه کلماتی خلجمی که دارای صدای «او/û» بلند باشند بسیار اندک اند. مانند: او/û/ خواب، اودوماق/ûdumaç/ خوابیدن، هون/hûn/ (آرد) وغیره.

۸. مصوت «او / Ü»: این مصوت معادلی در عربی و فارسی ندارد. مثل (**ü**) فرانسه بین (و/ü) و یا (ü) آلمانی و مجاری تلفظ می شود. دارای دو شکل نوشتاری است: در ابتدای کلمه به شکل «او» و در وسط و انتهای کلمه به شکل «و» نوشه شده است. مثال: اوست/üst/ (فوق، بالا)، اوچ/ç/ (سه)، کوئن/kün/ (آفتتاب)، یوک/yük/ (بار،

۹. مصوت «او، او/Ö»: این مصوت معادل صدای (o) لاتین و ضممه «-» فارسی عربی است. دارای دو شکل نوشتاری است: در ابتدای کلمه به شکل «او» و در وسط به شکل «و» نوشته می‌شود و در انتهای کلمه دیده نمی‌شود.

تلفظ این صدا به دو صورت کوتاه و بلند شنیده می‌شود، ولی از نظر املایی به یک شکل نوشته می‌شود. مثال از صدای کوتاه: اوتراق/otraq، یوچ/yöç، توق/toç، اوغلاق/oğlak، بزغاله/bod (قد)، کوب/kop (جمع) وغیره. توب/top (توب)، اوت/ot (علف)، هوق/hoç (تیر)، بود/bod (تیر)، قون/on (ده)، قون/köñ (میش)، کوف/kof (توخالی) وغیره. مثال از صدای بلند: اون/on (ده)، قون/köñ (میش)، کوف/kof (توخالی) وغیره.

۱۰. مصوت «او، او/Ö»: این مصوت معادلی در زبان عربی و فارسی ندارد، مثل(eu) فرانسه بین (e) و (o) تلفظ می‌شود. دارای دو شکل نوشتاری است: در ابتدای کلمه به شکل «او» و در وسط به شکل «و» نوشته شده و در انتهای کلمه دیده نمی‌شود. تلفظ این صدا نیز به دو صورت کوتاه و بلند شنیده می‌شود، ولی از نظر املایی به یک شکل نوشته می‌شود.

مثال از صدای کوتاه: اوردک/ordek، اولکه/ölke (سرزمین)، تؤرت/tört (چهار)، کؤز/köz (چشم)، کولگه/kölge (سايه). مثال از صدای بلند: کۆز/z (گداخته)، هؤل/l (تر)، کۆک/kö:k (سبز)، اونمک/ön:mek (تولید شدن) وغیره.

سامتها (همخوان‌ها):

۱. ب (B): این همخوان اگر در ابتدای کلمه واقع شود، با چسبیدن لبها به همدیگر ادا شده، در وسط کلمه لبها کاملاً به هم دیگر نمی‌چسبند و در انتهای کلمه با چسبیدن لبها بهم و نسبتاً سخت نزدیک به «پ» ادا می‌شود. نمایش لاتین آن «b» است. مثال: باش (سر)، بلی (معلوم)، ایبرمک (فرستادن)، وغیره.

۲. پ (P): این همخوان دارای صدای سخت بوده، شکل لاتین آن «p» است. مثال: پاوجار (کفش)، پری (پری)، یوف (ویران، محظوظ)، پوف (پف) وغیره.

۳. ت (T): این همخوان دارای تلفظ سخت بوده، نمایش لاتین آن «t» است، مثل: تاق (کوه)، تاتا (پدر بزرگ)، اوت (علف) وغیره.

۴. ث (S): این همخوان مخصوص کلمه‌ها و الفبای عربی بوده و نمایش آن در لاتین «s» است. مثال: ثواب، مثلث، حدیث وغیره.

۵. ج (C): دارای صدای نرم بوده نمایش لاتین آن «C» است، مثال: جان، جاوان (جوان)، حاجی (حاجی)، هوج (نوک) وغیره.

۶. ج (C): دارای صدای سخت بوده نمایش لاتین آن «*ç*» است. مثال: چاشت (نهار)، چوج (آلت تناسلی نر)، هاچوغ (تلخ)، هاچوق (باز)، ساج (موی) وغیره.

۷. ح (H): این صدا مخصوص زبان عربی بوده در لاتین به شکل «*h*» نشان داده میشود. به این حرف کلمات دخیل عربی نوشته میشود. مثال: حقیقت، حلوا، صحبت، محبت، صحیح وغیره.

۸. خ (H̄): این صدا در زبان خلجمی با آن شدت و سختی زبان فارسی تلفظ می شود. مانند: «خبر» که تلفظ خلجمی آن بشکل «خبار» و «سخت» بشکل «سخد» می باشد. اما چون این کلمات عربی اند، باید به شکل اصلی آن نوشته شوند. نمایش لاتین آن «*ḥ*» است. استثنای این حرف تلفظ باریک ندارد. مثل: خان، خزینه، تخت، چرخ وغیره.

۹. د (D): این همخوان دارای صدای نرم بوده، اما در آخر کلمه نسبتا سخت تلفظ میگردد، نمایش لاتین آن «*d*» است. مانند: داغ، (DAG)، دولاشقان (نوعی گل)، یاد وغیره.

۱۰. ذ (Z): این صدا در کلماتیکه ریشه عربی و فارسی دارند، می آید، نمایش لاتین آن «*z*» است. مانند: ذوق، ذلیل، غذا، لذید وغیره.

۱۱. ر (R): این همخوان دارای صدای لرزشی بوده در خلجمی در اول کلمه می آید، اما در برخی لهجهای ترکی صدای این حرف با ضمیمه شدن یک «همزه» به ماقبل آن تلفظ میگردد، مانند: رجب - ارجب، روزه - اروزه، رخصت - ارخصت وغیره. نمایش لاتین آن «*r*» است. این جای تعجب است که در کلمات اصیل خلجمی صدای «ر» در اول کلمه ها نمی آید و هیچ واژه ایکه با این صدا می آید، کلمه ترکی نیست، بلکه لغت دخیل می باشد.

۱۲. ز (Z): این همخوان در زبان خلجمی با قرار گرفتن زبان در بین دندانها تلفظ میگردد و نمایش لاتین آن «*z*» است. مثال: زار، زلف، اوزاد (دور)، آغیز (دهن)، اؤکوز (گاو) وغیره.

۱۳. ژ (J): این همخوان در زبان خلجمی استعمال بسیار محدودی دارد و خلجم ها اغلب از همخوان «ج/چ» به جای آن استفاده می کنند. نمایش لاتین آن «*j*» است. مانند: بیژن، مژده، مژه واژدر وغیره.

۱۴. س (S): این صدا نیز مانند «ر» با قرار گرفتن زبان در بین دندانها تلفظ گردیده، صدای نسبتا سخت دارد. و نمایش لاتین آن «*s*» است. مانند: ساغ (راست)، سوں (چپ). وغیره.

۱۵. ش (ʃ): این همخوان دارای صدای نرم بوده، نمایش آن «*ʃ*» است. مانند: شام (شام)، شممک (فضول)، ایش (کار) وغیره.

۱۶. ص (S): این همخوان مخصوص عربی بوده، صدای آن ضخیم و نمایش لاتین آن «s» است.
مانند: صلح، مصلحت، مخصوص وغیره.
۱۷. ض (Z): این حرف نیز مانند «ص» مخصوص زبان و الفبای عربی بوده، نمایش لاتین آن «z» است. مانند: ضعیف، ضرور، فضل، قرض وغیره.
۱۸. ط (T): این حرف نیز مخصوص زبان عربی بوده، دارای تلفظ ضخیم میباشد. نمایش لاتین آن «t» است. مانند: طوطی، مطلق، خط، فقط وغیره. نوشتن کلمات ترکی با این حرف مثل: طور، اطاق وغیره نادرست میباشد.
۱۹. ظ (Z): این همخوان نیز مخصوص زبان عربی بوده، کلمات دخیل عربی با این حرف نوشته میشود. مانند: ظلم، ظالم، نظم، لحاظ وغیره.
۲۰. ع (A/E/I): این همخوان نیز مخصوص عربی بوده، کلمات دخیل عربی با آن نوشته میشود. نمایش لاتین آن «e/a» است، مثل: عالم، عقل، عزت، معنی، معقول، معلم، شرع وغیره.
۲۱. غ (ğ): این همخوان واجی انسدادی ساییشی بوده، با صدای ضخیم تلفظ میگردد. در برخی حالات در زبان خلجی با حرف «خ» اشکال زیر و بم یکدیگر اند. در کلمات اصیل خلجی در ابتدای کلمه نمی آید چنانچه در ابتدای کلمه بیاید، نسبتا سخت و در وسط و در انتهای کلمه نسبتا نرم تلفظ میگردد. مثل: غاز(غاز)، بوغدا(گندم)، تاغ(کوه)، بوغ وغیره. نمایش لاتین آن آن «ğ» است.
۲۲. ف (F): این همخوان در کلماتی وجود دارد که از زبان های دیگر وارد زبان خلجی شده اند. مانند: مفت نمایش آن در لاتین «f» است. مانند: فرم، فقیر، قفل، صف، وغیره.
۲۳. ق (K): این همخوان تلفظ ضخیم داشته، نمایش لاتین آن «k» است، مانند: قان(خون)، قار(برف)، سیقیر(گاو) یا تاق(خوبگاه)، اتاق وغیره.
۲۴. ک (K): این همخوان شکل باریک «ق» بوده نمایش لاتین آن «k» است همانند حرف «ک» در زبان فارسی و عربی تلفظ می شود. مثل: کتاب، کاباب، یوره ک، وغیره. شایان ذکر است اغلب کلمات ترکی که با حرف «گ» شروع می شوند در خلجی با حرف «ک» تلفظ می شود.
۲۵. گ (G): این همخوان هم شکل باریک «غ» است و نمایش لاتین آن «g» می باشد، مثل: گوله(گوساله)، چؤنگه، (گوساله)، اونگ(جلو) وغیره.

۲۶. ن (ŋ): این صامت مخصوص خلجی بوده و اصطلاحا در قوائمه عربی به «نون غنه» معروف است. همخوانی است خیشومی. در زبان فارسی معادل تقریبی آن صدای ترکیبی «ن» و «گ» در کلمه «جنگ» است، اما در زبان خلجی با یک صدای واحد ادا میگردد. نمایش آن در لاتین «ŋ» است. هیچ کلمه ای با این حرف شروع نمیشود، اما در وسط و آخر کلمه میآید. مثل: سانگای/sanjay/ (گویا)، مانگولا/mangula/ (منگوله)، مانگ/mang/ (منگ)، دانق/danq/ (پژواک)، یشنگی/kéŋgi/ (نو)، کشنگ/yéŋgi/ (عریض) وغیره.

۲۷. ل (L): این همخوان در لاتین بشکل «l» نمایش داده میشود. مثل: لال، لا-la(برادر)، قولاق(گوش)، ییلان/yilan/ (مار)، تیل/til/ (زبان) وغیره.

۲۸. م (M): این همخوان در همه جای کلمه آمده نمایش لاتین آن «m» است. مانند: mom(سمع)، کامار(سنگ صخره)، تمام(تمام)، ائم(سلوار) وغیره.

۲۹. ن (N): در لاتین بشکل «n» نمایش داده میشود. مانند: ننه، نوخود(نخود)، تون(پیراهن)، کلین(عروس)، بیچین(درو) وغیره.

۳۰. و (W): این همخوان با تلفظ معمولی «v» در خلجی وجود ندارد. و به شکل «و» عربی و «w» انگلیسی تلفظ میگردد. در ابتدا، وسط و انتهای کلمه قابل تلفظ است. مانند: وار(سالم، هست)، ور(بده)، واری(همه). البته امروزه عموماً اغلب کلماتیکه با «و» آغاز میشوند، خلجی نیستند. مانند: وطن، واشقان، وصیت، وارث، واقعه، واکسین، وثیقه، وجه، وحشی، ورزش، وزیر، وسیله، وضو، وضع، وظیفه، وفا، وعده، وقت، ولایت، ویتامین وغیره.

در اینجا، کلماتیکه تقلید صدای های طبیعی هستند، خارج از این قاعده قرار دارند. مثل: واがらماق، وغیره.

۳۱. ه (H): این حرف مخصوص زبان خلجی و ترکی قدیم بوده و یکی از ویژه گی های این زبان حفظ حرف (h) در آغاز کلمات می باشد. در لاتین به شکل «h» نشان داده میشود.

مثل: هاداق/hadak/ (پا)، هاول/havul/ (خوب)، هات/hat/ (اسپ)، هوت/hot/ (آتش)، هوq/hoq/ (تیر). این حرف در وسط و یا در انتهای کلمه واقع نمیشود. همانطور که دیدیم این حرف گاهی صوت «l» را نشان میدهد، در این صورت مصوت است و به عنوان مصوت در وسط و یا پایان کلمه می تواند واقع شود. مانند: کلمه (نیا)، وئرمه (نده)، تیشله (مه)، وغیره.

۳۲. ی (Y): این همخوان در هرجای کلمه می آید و در نمایش لاتین بشکل «y» نشان داده میشود. مثل: یار، یان، یاشیل، یاز، میله، مین، های وغیره. بنابراین، الفبای خلجی در مجموع چنین پیشنهاد میشود:

الف) الفبای فارسی- عربی زبان خلجی

جدول(۱) الفبای فارسی زبان خلجی(نگارش خلجی با الفبای فارسی(آواکها یا همخوان‌ها)

فارسی	کسیک	لباس	ابرو	قاش	فارس	باغ	جعفر	ظلم	ضامن	مسطح	سفت	خنک	زیق	رام	ذوق	دام	خالق	حال	چاق	اثر، نشانه	مو	پوش	سر	فارسی		
لفبای لاتین	لفبای عربی خلجی	لفبای فارسی خلجی	تنها واژه	انتهای واژه	وسط واژه	ابتدای واژه	مثال خلجی	فارسی	لفبای لاتین	لفبای عربی خلجی	لفبای فارسی خلجی	تنها واژه	انتهای واژه	وسط واژه	ابتدای واژه	مثال خلجی	فارسی	لفبای لاتین	لفبای عربی خلجی	لفبای فارسی خلجی	تنها واژه	انتهای واژه	وسط واژه	ابتدای واژه	مثال خلجی	فارسی
b	ب	ب	ب	ب	ب	ب	بوش/باش	سر	p	پ	پ	پ	پ	پ	پوش	حس	t	ت	ت	ت	ت	ت	ت	توک	مو	
p	پ	پ	پ	پ	پ	پ	پوش	حس	s	*ث	ث	ث	ث	ث	ث	اثر	اثر، نشانه	c	ج	ج	ج	ج	ج	ج	جان	جان
t	ت	ت	ت	ت	ت	ت	توک	مو	ç	ج	ج	ج	چ	چ	چ	چاق	چاق	h	*ح	ح	ح	ح	ح	ح	حال	حال
ç	ج	ج	ج	ج	ج	چ	چاق	چاق	h̄	خ	خ	خ	خ	خ	خ	خالق	خالق	d	د	د	د	-	د	د	دام	bam
h̄	خ	خ	خ	خ	خ	خ	خالق	خالق	z	*ذ	ذ	ذ	-	ذ	ذ	ذائق	ذوق	r	ر	ر	ر	-	ر	ر	رام	رام
z	ذ	ذ	ذ	ذ	-	ذ	ذائق	ذوق	s	س	س	س	س	س	س	سرین	خنک	j	ژ	ژ	ژ	-	ژ	ژ	ژاله	ژاله
r	ر	ر	ر	ر	-	ر	رام	رام	ş	ش	ش	ش	ش	ش	ش	شاق	سفت	s	*ص	ص	ص	ص	ص	ص	صف	مسطح
ş	ز	ز	ز	ز	-	ز	زیق	زیق	z	ض	ض	ض	ض	ض	ض	ضامن	ضامن	t	*ط	ط	ط	ط	ط	ط	طرف	سمت
z	ذ	ذ	ذ	ذ	-	ذ	ذائق	ذوق	t̄	ظ	ظ	ظ	ظ	ظ	ظ	ظلم	ظلم	z̄	*ظ	ظ	ظ	-	ظ	ظ	ظلم	ظلم
t̄	ظ	ظ	ظ	ظ	-	ظ	ظلم	ظلم	E	*ع	ع	ع	ع	ع	ع	جعفر	جعفر	ḡ	غ	غ	غ	غ	غ	غ	باغ	باغ
z̄	ظ	ظ	ظ	ظ	-	ظ	ظلم	ظلم	f	ف	ف	ف	ف	ف	ف	فارس	فارس	k̄	ق	ق	ق	ق	ق	ق	قاش	ابرو
f	ف	ف	ف	ف	-	ف	فارس	فارس	k̄	ک	ک	ک	ک	ک	ک	کسیک	کسیک	k	ک	ک	ک	ک	ک	ک	لباس	لباس

g	گ	گ	گ	گ	گ	گ	گههه	دستیار
l	ل	ل	ل	ل	ل	ل	لا	برادر
m	م	م	م	م	م	م	من	قصه
n	ن	ن	ن	ن	ن	ن	نه	مادر
ڦ	ڻ	ڻ	ڻ	ڻ	ڻ	-	وارین	می روی
v	و	و	و	و	-	و	وافت	آهسته
h	ه	ه	ه	ه	ه	ه	هر	مرد
y	ي	ي	ي	ي	ي	ي	يئر	زمین

واکه ها یا صائت های خلجمی

فارسی	مثال خلجمی	ابتداي واژه	وسط واژه	انتهاي واژه	تنها	الفبای عربی خلجمی	الفبای لاتین
سیب	آلوملا	آ	-	ا	آ	ا، آ	a
دست	ال	آ	ه	ه	آ	ا	e
ایل، طایفه	ائل	أء	ء	ء	أء	é	
سگ	ایت	اًي	ي	ي	اي	i	
روشنایی	ایشوق	اًي	ي	ي	اي	í	
سوزن	اینه	اًي	ي	ي	اي	î	
چپ	سول	او	و	و	او	و	o
سخن	سوز	أؤ	ؤ	ؤ	أؤ	ö	
پسر	اوغل	او	و	و	او	و	u
سه	اوج	أو	و	و	او	و	ü

۳.۲. طرز نگارش کلمات خلجمی با الفبای فارسی - عربی

زبان عربی و فارسی از لحاظ فونوتیک با زبان اترکی [خلجمی] غالبا هماهنگی ندارد. لذا کلمات گرفته شده از این دو زبان در گویش زبان [ترکی خلجمی] هم مشکلات تلفظی به وجود آورده و هم در کتابت باعث تغییراتی شده است. بعضی افراد آنها را از شکل اصلی خارج ساخته و بالهجهی محاوره می نویسند که برای خوانندگان مشکل آفرین می باشد.

چنانچه در صدد نوشتن زبان خلجمی با الفبای فارسی هستید پیشنهاد می گردد زبان کتابت را از زبان محاوره جدا کنیم یعنی کلمات قرضی به ویژه عربی را با شکل اصلی آن بدون تغییر

بنویسیم ولی موقع خواندن بالهجه‌ی محاوره بخوانیم. مثلاً بنویسیم: معلم بخوانیم موعظیم، بنویسیم حرمت بخوانیم حورمت.

- ۱). کلمات قرضی که دو حرف آخرشان ساکن است وقتی به گوییش [ترکی]‌خلجی تلفظ می‌شوند حرف ما قبل آخر باحرکت خوانده می‌شود. مانند: نسل = نسیل، قبر = قبیر، عمر، عمور.
- ۲). کلمات دخیل یا قرضی نیز با این شرایط در زبان [ترکی]‌خلجی به تبعیت از قاعده فونوتیک تغییرپیدا می‌کنند مانند: خراب = خارب، تخته = تاختا، خلق، خالق، عقل، عاقول.
- ۳). کلماتی که دارای دو فتحه پشت سرهم هستند فتحه اول به صورت زَّتَر وفتحه دوم به صورت (هَـ)، غیر ملفوظ نوشته می‌شود. پته ک /petek/ (کندو، گرما)، هته ک /hetek/ (دامن).
- ۴). بعضی از کلمات سه یا چهارفتحه پشت سرهم دارند در این گونه موارد دوفتحه وسط را به شکل (هَـ، هَـ) غیر ملفوظ بنویسیم. کُورسَه کُوك (خواهد دید).
- ۵). چنانچه آخر کلمه به پسوندهای (جک، مک، لک، نک)، ختم شوند بازهم فتحه وسط به شکل (هَـ، هَـ) غیر ملفوظ نوشته شده به همین شکل با زیر بنویسیم. مانند: کله جک (خواهد آمد) هره ک مک (برداشتن)، سپهله مک (پاشیدن)، گؤبه لک (قارچ)، کوپه نک (پروانه، لباس چوپان که مثل پروانه است).
- ۶). کلماتی که فقط دارای یک فتحه هستند استفاده از (هَـ، هَـ) غیر ملفوظ در وسط کلمه نیازی نیست مانند: اُردک (اردک)، چؤلمک (ظرف دیزی).
- ۷). شایان ذکر است که شرایط فوق برای کلمات [ترکی]‌خلجی بوده و در کلمات دخیل از زبان عربی و زبان فارسی اعمال نمی‌شود. مانند: اثر /eser/، ظفر /zefer/.
- ۸). کلیه کلماتی که آخرشان (گن) است بافتحه نوشته شود. و اگر حرف ما قبل شان فتحه دار باشد با (هَـ، هَـ) غیر ملفوظ نوشته شود مانند: کوله گن /külegen/ (زیادخنده کننده)، کزه گن /kezegen/ (زیادگرددش کننده).
- ۹). هرگاه کلمه‌ای پشت سرهم سه تا (او) داشته باشد برای آسانتر تلفظ شدن (او)ی سوم به (ى) تبدیل می‌شود مانند: سوو (آب) – سووون آخار (سووبین آقار)،
- ۱۰). کلیه کلمات کسره دار قرضی که وارد زبان [ترکی]‌خلجی شده اند، اغلب کسره ها تبدیل به «اِ، اِ، اِ» می‌شوند مانند: اسلام = ایسلام، انسان = اینسان، مسکین = میسکین اما بهتر است به شکل اصلی نوشته شوند.
- ۱۱). در ترکی خلجی هیچ کلمه‌ای به «خ» ختم نمی‌شود.

(۱۲). در ترکی خلجمی امکان ختم برخی کلمات تک هجایی به «ق وغ» وجود دارد مانند: باع، تاغ، یاغ، فاق، هوق، توق.

۳.۳. نحوه نوشتن کلمات مرکب

۱- چنانچه کلمات تشکیل دهنده کلمه مرکب هر کدام به صورت مستقل دارای معنی باشند بصورت جدا نوشته می‌شوند و بین آنها لازم نیست خط تیره گذاشته شود مانند:

ائل گولو/ él gölü، گؤل بوغزو/göl boğzu، تؤرم من تاشو/törmen taşu، پریز تاغو/tağu، تکنه بایو/tekene bayu.

۲- چنانچه کلمات مرکب نسبت به یکدیگر معنای نزدیکتری داشته باشند و یا معنای عکس بدهنند(ضدهم باشند) یک خط تیره بین آنها گذاشته می‌شود مانند: هو- ائشیک/hev-éşik، دام- تاش/dam-taş، هاولو- ذبون/zebun.

۳- چنانچه کلمه مرکب از دو کلمه‌ی عین هم تکراری باشد و به وسیله(ba/ba/ يا به/be) از هم جدا شوند چسبیده یا متصل به هم نوشته می‌شوند و از گذاشتن خط تیره خودداری می‌گردد مانند: دالبدال/dalbadal، یئربه یئر/yerbeyér، یان بایان/yanbayan.

اما اگر در میان این کلمات حرف(با- به) نباشد با خط تیره نوشته می‌شوند مانند:

داللى- داللى/dalli-dalli (عقب-عقب)، تئز- تئز/téz-téz (زود زود)، یازا- یازا/yaza-yaza/.

۴- چنانچه در ترکیب کلمه مرکب یک «ورغو» وجود داشته باشد به شکل متحد یا متصل نوشته می‌شوند مانند: قاراقوش/aliçulu، علی قولو/çaratağ، قاراتاغ/.

۴. اساس نگارش فارسی - خلجمی

الف) خط فارسی خلجمی از راست به چپ (بر عکس خط زبان انگلیسی که از چپ به راست) است نوشته شده است. این همچنین بدان معنی است که صفحه کتاب ها از راست به چپ، شروع و می‌شوند. در حالی که فصل‌های کتاب درسی ما به دنبال انگلیسی چپ به راست جهت صفحه، واژگان دروس و انتهای این کتاب برای کمک به نوآموزان، بر اساس نگارش لاتین خلجمی از چپ به راست تنظیم شد است.

ب) حروف فارسی با هم نوشته شده است، به غیر از به اصطلاح حروف «پایانی» بقیه در نگارش به صورت متصل نوشته می‌شوند.

واژگان دخیل لاتین بایستی به شکل اولیه نوشته شوند. به عنوان مثال: تلویزیون kanada/کانادا télviziyon و تلویزیون

ج) کلمات شروع با حرف صدادار «آ/â» باید توسط «آی باکلا» نگارش شوند .
به عنوان مثال آدام /âdám که ما آن را در الفبای لاتین بصورت «â» نمایش داده ایم .
د) در نگارش لاتین خلجمی، دو واکه یا حرف صدادار متواالی باید توسط حمزه یا آپوستروف از هم جدا شوند، به عنوان مثال دو حرف صدا دار متواال در کلمه معلم مو /e/ + mu /ü/ نوشته می شود. موعلييم. ساعات /at/ mü` ellim.

خط فارسی - عربی برای برخی از حروف مانند: «س/ص/ث و ز/ظ/ذ» چندین شکل نشان داده است در حالی که در خط لاتین فقط یک حرف امثال «s» برای انواع «س» منظور گردیده است. بسیاری از اصوات خلجمی مشابه به زبان ترکی می باشد.

در کلیه دروس، مابه منظور تسهیل در یادگیری از الفبای فارسی - عربی و لاتین خلجمی استفاده نموده ایم. این الفبا (نگارش) به طور گسترده از سال ۲۰۱۲ به عنوان خط نگارش خلجمی و در ارتباطات اینترنتی استفاده می شود. این سیستم نوشتاری شبیه به دیگر الفبای لاتین ترکی و یا انگلیسی) است و در حال حاضر، پایه و اساس این کتاب است.

ب) الفبای لاتین زبان خلجمی

در الفبای لاتین تمام کلمات خلجمی به شکل کاملاً فونوتیک نوشته می شود. به عبارتی تمام واژه های قابل تلفظ در زبان خلجمی در گرافیک و خط نشان داده می شود و هیچ واج صامت و مصوتی از قلم نمی افتد. به زبان ساده تر همانگونه که بیان می کنیم می نویسیم با رعایت قانون هماهنگی اصوات.

همانطور که در جدول شماره (۲) زیر ملاحظه می کنید، الفبای لاتین خلجمی با ۲۴ حرف صامت و ۱۰ حرف صائب مجموعاً با ۳۴ حرف به شرح ذیل معرفی می گردد. در این جدول حروف صائب با علامت ستاره مشخص شده است.

جدول (۲) الفبای لاتین زبان خلجمی

(۱)	(۲)	مثال	
نگارش خلجمی با الفبای فارسی	نگارش خلجمی با الفبای لاتین	خلجمی لاتین	فارسی
آ، آ،	A, a*	hat	اسپ
ب	B, b	boş/baş	سر
ج	C, c	can	جان
چ	Ç, ç	çağ	چاق
د	D, d	dam	دام

ا، او، ع، اے، آ	E, e*	ebe	مادر بزرگ
ا، او، آ، ئ، ا	É, é*	él	ایل / طایفہ
ف	F, f	fars	فارس
گ	G, g	gul	گل
غ (صدایی بین غ)	Ğ, ġ	gaz	غاز
ه، ح	H, h	hava	هوا
خ	Ĥ, ĥ	het	خط
ئی (او)	J, j	éjerha*	اژدهار
ای	I, i*	ışık	روشنایی
ای	İ, i*	ıt	سگ
ای	Î, î*	îne	سوزن
ک	K, k	köz	چشم
ق	Ķ, ķ	ķış	زمستان
ل	L, l	lala	برادر
م	M, m	matal	قصہ / داستان
ن	N, n	nene	مادر
ن	Dŋ	eŋgir	دیروز
او، او	O, o*	on	ھد
او	Ö, ö*	öz	خود
پ	P, p	puş	حس
ر	R, r	ram	رام
ص، س، ث	S, s	sarık	زرد
ش	Ş, ş	şaş	سفت، محکم
ت، ط	T, t	tatlık	خوش طعم
او (کوتاه)	U, u*	usullğ	بامهارت
او (کشیده)	Ü, ü*	üç	سہ
و	V, v	vaňt	وقت
ی	Y, y	yıl	سال
ز، ظ، ذ، ض	Z, z	zîk	پر، مملو

بسیاری از اصوات خلجی مشابه به زبان ترکی می باشد. در جدول (۳) زیر تحت عنوان مقایسه الفبای فارسی و لاتین خلجی با الفبای ترکی استانبولی و آوانگاری بین المللی ملاحظه می کنید: در جدول شماره (۳) گروه های الفبای دوگانه خلجی به تفکیک نمایش داده شده است. به منظور تسهیل در خواندن صامتها و مصوتها در مقابل هر یک آنها معادل های سه گانه لاتین خلجی، ترکی و آوانگاری بین المللی را نیز نمایش دادیم.

جدول (۳) مقایسه الفبای فارسی و لاتین خلجی با الفبای ترکی استانبولی و آوانگاری بین المللی

الفبای فارسی - عربی خلجی	جنس آوا	لاطین خلجی	آوانگاری بین المللی	الفبای فارسی
آ، ئ، —	واگه(مصطفت)	A	ـ	ـ
ا	مصطفت	É	E	A
أ	مصطفت	E	E	ـ
ای، ی، ئ	مصطفت	I	i	i
ای	مصطفت	İ	ı	ـ
ائ	مصطفت	Î	-	ـ
ه، ـ	مصطفت	E	E	E
او	مصطفت	U	U	ـ
او	مصطفت	Ü	Ü	ـ
اؤ	مصطفت	Ö	Ö	ـ
او	مصطفت	O	O	ـ
ب، ب	آواگ(صامت)	B	B	B
پ، پ	صامت	P	P	P
ت، ت	صامت	T	T	T
ث، ث	صامت	S	S	S
ج، ج	صامت	C	J	C
چ، چ	صامت	Ç	ـ	ـ
ح، ح	صامت	H	H	H
خ، خ	صامت	ـ	X	ـ

D	D	D	صامت	د
-	Z	Z	صامت	ذ
R	R	R	صامت	ر
Z	Z	Z	صامت	ز
Ž	J	J	صامت	ژ
S	S	S	صامت	س
Š	Ş	Ş	صامت	ش
-	S	S	صامت	ص
-	Z	Z	صامت	ض
-	T	T	صامت	ط
-	Z	Z	صامت	ظ
-	E	E	صامت	ع
y	Ğ	Ğ	صامت	غ
F	F	F	صامت	ف
Y	K	Ķ	صامت	ق
K	K	K	صامت	ک
G	G	G	صامت	گ
Ñ	-	D	صامت	نگ نگ
L	L	L	صامت	ل
M	M	M	صامت	م
N	N	N	صامت	ن
V	V	V	صامت	و
H	H	H	صامت	ه
ß	Y	Y	صامت	ي

قاعده هماهنگی مصوتها:

گفتیم که زبان خلجی دارای ده مصوت (واگه) می‌باشد که شرح آن گذشت. اما در این زبان، مصوت‌های مذکور به لحاظ ملحوظ داشتن نوع تولید آوایی، به چند گروه تقسیم می‌شوند:

۱. اگر به هنگام تلفظ، زبان در قسمت پسین دهان باشد، حروف صدادار بهم (بوغون) تولید می‌شود. مصوت‌های بهم یا بوغون به تعداد چهار اند: آ (A)، او (O)، او (U).
۲. چنانچه به هنگام تلفظ زبان در قسمت پیشین دهان باشد، حروف صدادار زیر (اینچه) تولید خواهد شد. مصوت‌های زیر یا اینچه به تعداد (۶) عدد اند: ا (E)، ای (i)، ای (î)، او (Ö)، او (Ü).

در زبان خلجی هر سیلاپ (هجا) یک مصوت دارد، لذا کلمات به تعداد مصوت‌های خود سیلاپ دارند. بدین جهت برخلاف زبان فارسی، مصوت‌ها هرگز پشت سر هم نمی‌آیند. سیلاپ اگر به مصوت ختم شود، آنرا «هاچوق بوغوم» (هجای باز)، در غیر این صورت «یوموق بوغوم» (هجای بسته) می‌گویند.

از مشخصه زبان [ترکی] خلجی که در ارتوگرافی و تلفظ صحیح آن نقش اصلی را دارد، به ترتیب قرار گرفتن نوع مصوت‌هاست که از نظم ویژه‌ای به نام «قانون هماهنگی اصوات» پیروی می‌کند. به طوریکه اولین مصوت کلمات خلجی از هر نوعی که باشند، مصوت سیلاپهای بعدی از جمله پسوندها از همان نوع می‌آید. در داخل واژه‌های خلجی همیشه طبق قاعده هماهنگی اصوات، مصوت‌های گروه اول با یکدیگر و مصوت‌های گروه دوم نیز فقط با یکدیگر همراهی می‌کنند. به بیان دیگر، چنانچه اگر اولین مصوت کلمه بهم (بوغون) باشد، سایر مصوت‌های بعدی نیز بهم (بوغون) خواهند بود و بر عکس این قاعده جز در موارد بسیار استثنایی و نادر شامل کلیه کلمات خلجی می‌باشد.

مثال از مصوت‌های زیر (اینچه): هیرکک / hirkek (نر)، اریک / erik (زرداشو)، بؤری / böri (گرگ)، ایری / eyri (کج).

مثال از مصوت‌های بهم (بوغون): هالا / hala (ابلق)، آرپا / arpa (جو)، بوغدا / bugda (گندم).

۴. پسوند(سوی شکلک) در زبان خلجی

پسوند عبارت است از حرف یا حروفی است که به آخر کلمات و اصطلاحات موجود در زبان اضافه می‌شود و معانی آنها را عوض می‌کند. پسوندها در زبان [ترکی] خلجی اهمیت زیادی دارند. تعداد زیادی از اسامی با الحاق پیوندهای توصیفی به آخر سایر انواع کلمات بوجود

می آیند. شایان ذکر است، پسوند در زبان [ترکی] خلجمی تنها به آخر کلمات اضافه می شود، در وسط و ابتدای کلمات پسوندی قرار نمی گیرد. پسوند یا مفرد است یعنی فقط یک حرف دارد یا مرکب که از دو یا چند حرف تشکیل شده است. مانند:

تاق /-taq/- تاقچاکی/-taqçaklı/- تاقچاکی لار/-taqçakılar/- تاقچاکی لاردا/-taqçakılarda/- تاقچاکی لاردا میش/-taqçakılardamış/- تاقچاکی لار دامیش لار .taqçakılardamışlar/

زبان ترکی خلجمی، همانند سایر لهجه های ترکی دارای پسوندهای زیاد بوده و کلا به سه نوع تقسیم میشوند: پسوندهای واژه ساز، پسوندهای شکل ساز و پسوندهای صرفی.

۱.۴. پسوندها واژه ساز:

این پسوندها به انتهای کلمه افزوده شده و کلمه تازه ای با معنی جدید درست می کنند به این گونه پسوندهای واژه ساز یا به زبان خلجمی «سوزقه بیرگیلی شکلکلر» گفته می شود. مانند: چی /çı : هوتونچو/hotunçu/ (خارکن، هیزم فروش)، تمیرچی /körpeçi/ (آهنگر)، لیک /körpelik/ (بزغاله دان)، هوتونلوق (هیزمدان).

۲.۴. پسوندهای شکل ساز یا کلمه تعویض کن :

در [ترکی] خلجمی نوع دیگری پسوند وجود دارد که وقتی به کلمه اضافه می شود فقط شکل ظاهر کلمه را عوض می کند معنای آن را تغییر نمی دهد. به این پسوندها در خلجمی «سوزنه بیش - تیرگیلی شکلکلر/ sözteyistirgili şiklekler» می گوییم. مانند: باغچاچا/-bağça/- (درباغچه)، تبریزچه/-tebrizçe/- در تبریز، هوکه/hevke/ (به خانه)، تهرانقا/-tehranqa/- (به تهران) و کتاب لار/-kitablar/- کتاب ها.

(۳) پسوندهای صرفی: این نوع پسوندها، مناسبت یک کلمه را با دیگر کلمه ها نشان میدهد. پسوندهایی که در حالات فاعلی، ملکی، و... می آیند، پسوندهای صرفی اند. مثل: کتاب - وم، کتاب - ین، کتاب - ی.

در ترکی خلجمی، مطابق قاعده هماهنگی اصوات، پسوندها نیز از نگاه نازکی و ضخامت و درازی و کوتاهی مصوتها به مورفیم های همگون می پیونددند، مثل: لار/-lar/: پسوند جمع «لار» بعد از کلماتی که مصوت ضخیم و دراز دارند، می آید، مثل: کتابلار/-kitablalar/، دریالار/-deryalar/، اوغول لار/-ugullar/، بابالار/-babalar/، تاتالار/-tatilar/، هوکوچانلار/-hoçukular/، پول لار/-pullar/، اویونلار/-oyunlar/، هوقوچولار/-hoçukolar/ وغیره.

- لر//ler: پسوند جمع «لر» بعد از کلماتی که در ترکیب آنها مصوت نازک و کوتاه بکار رفته، می‌آید، مثل: بؤری لر/böriler، ایتلر/iüler، کیتیکلر/kitikler، هولر/hevler، اورگنجی لر/orgenciler، ائم لر/émeler، اینه لر/îneler، اشگه لر/eşgeler وغیره.

- لوق/لیق: این پسوند بعد از کلماتیکه در ترکیب شان مصوت دراز و ضخیم دارند، آمده و بشکل چسپیده نوشته می‌شود، مثل: وارلوق/varlık، بوللوق/bolluk (فراوانی)، هاولولوق/şadluk (خوبی)، آبادلوق/abadlık (آبادانی)، شادلوق/şadlık (شادی)، هاچوغلوق/hacugluğ (تلخی، مرارت)، خوارلیق/harlık وغیره.

- لیک/لوک: این پسوند بعد از کلماتیکه در ترکیب شان مصوت کوتاه و نازک دارند، آمده و به شکل چسپیده نوشته می‌شود. مثل: تیرری لوك/tirrilük (حیات)، هیدیک لوك/hidiklük (درستی). دلی لیک/delilik، کوکلوك/köklük (چاق، بئشلیک/beschlik (پنجی)، هرلیک/herlik (مردانگی)، ائم لیک/émlik (شلواری) وغیره.

- چولوق/çuluğ: این پسوند بعد از کلماتیکه در ترکیب شان مصوت دراز و ضخیم دارند، آمده و به شکل چسپیده نوشته می‌شود. مثل: قصابچولوق/ķessabçuluğ (قصابی)، بئکارچولوق/bekarçuluğ (بیکاری)، حمامچولوق/hamamçuluğ (حمامی) وغیره.

- چیلیک/çılık: این پسوند بعد از کلماتیکه در ترکیب شان مصوت کوتاه و نازک دارند، آمده و بشکل چسپیده نوشته می‌شوند، مثل: دوشمن چیلیک/düşmençilik (دشمنی)، رعیت چیلیک/keşif (کشاورزی)، تیرچیلیک/reybetçilik (آهنگری) وغیره.

- پسوند نسبت و دارا بودن (او/U- او/Ü- ا/I- لوغ/Lığ- لیغ/Liğ- تورکو/türkü- مانند: تورکو/ingilisi (انگلیسی)، فارسو/farsu (فارسی) آلمانو/almanu (آلمانی)، عربی/erebi (عربی)، تلخابلوغ/telħabluğ (اهل تلخاب) بالوقلوج/balukluğ (اهل ده) پوللوج/pulluğ (پولدار)، تیهرلیغ/teyerliğ (ارزشمند).

- چاکو/çaku: این پسوند بعد از کلماتیکه در ترکیب شان مصوت دراز و ضخیم دارند، آمده و بشکل چسپیده نوشته می‌شوند، مثل: دریاچاکو/deryaçaku، یوققارچاکو/yükçərçaku، آستچاکو/astçaku، بو شچاکو/boşçaku، هاداچاکو/hadaçaku، اسداچاکو/aku وغیره.

- چه کی/çeki: این پسوند بعد از کلماتیکه در ترکیب شان مصوت کوتاه و نازک دارند، آمده و بشکل چسپیده نوشته می‌شوند، مثل: هوچه کی/hevçeki، اوستچه کی/üstçeki، الجه-کی/elçeki، سندیچه کی/sendiçeki وغیره.

-قا/ka: اين پسوند بعد از کلماتيکه در تركيب شان مصوت دراز و ضخيم دارند، آمده و بشكل چسپيده نوشته میشوند دونياقا/baluğka، بالوققا/fatmaقا، فاطماقا/mamudقا، دامادقا/damadقا، هاداققا/hadakقا و غيره.

-كه/ge يا غه/ke: اين پسوند بعد از کلماتيکه در تركيب شان مصوت کوتاه و نازك دارند، آمده و بشكل چسپيده نوشته میشوند، مثل: احمدكه/ahmedke، هوکه/hevke، اشگه/yılkıge، يلقيه/yileke، گؤلهكه/göleke، ييلقى كه/ışke، ايشكه/eşke، ييلقى غه/yézige و غيره.

-جا/ca: اين پسوند بعد از کلماتيکه در تركيب شان مصوت دراز و ضخيم دارند، آمده و بشكل چسپيده نوشته میشوند، مثل: بالوقجا/baluçça، baluçça، (درروستا)، تهرانچا/Téhranca (در تهران)، بازارچا/bazarça، کوچاجا/kuçaça، هاراچا/haraça و غيره.

-جه/çe: اين پسوند بعد از کلماتيکه در تركيب شان مصوت کوتاه و نازك دارند، آمده و بشكل چسپيده نوشته میشوند، مثل: هوچه/hevçe، اوڭكچە/öngçe (جلوتر) medreseče، يوزوچە/yüzüče، ائنهچه/éneçe (در بابین) و غيره.

-دا/da: اين پسوند بعد از کلماتيکه در تركيب شان مصوت دراز و ضخيم دارند، آمده و بشكل چسپيده نوشته میشوند، مثل: بازاردا/bazarda، کاغذدا/kağızda، كتابدا/kitabda، بالوقدا/baluğda، للامدا/lalamda، للام دا/lağam دا (ازبرادرم) و غيره.

-ده/de: اين پسوند بعد از کلماتيکه در تركيب شان مصوت کوتاه و نازك دارند، آمده و بشكل چسپيده نوشته میشوند، مثل: سنه/sende، الده/elde (از تو)، الده/elde (از دست)، يئيده (از صحراء)، تۈرمن ده/törmende، يېزىد/yezide (از آسياب) و غيره.

-پسونده (چو/Çö-چو/Çü-چى/Çi): مانند: بىچىنچى/biçinçi (برزگر)، يولچو/yolçu (مسافر)، گۈمۈشچو/gümüşçü (نقرهكار)، سىينيقچى/siniğçi (شکسته بند)، تميرچى (آهنگر)، اوچجو/otçu (علف چين)، هونونكچو/hünükçü (متخصص در رفتگي).

-پسوند تصغير(جوق/Cuk): اين پسوند بعد از کلماتيکه در تركيب شان مصوت ضخيم و دراز دارند مى آيد و بشكل چسپيده نوشته میشود. مانند: بالاجوق/balacuk (كوجك)، هازجوق (يك مقدار كم) hâccuğun (اندك).

-پسوندهای نفي و صفت مشبهه(ماز/Maz-مز/Mez): مانند: الماز/almaz (نمى گيرد)، يورماز/yormaz (نمى نشيند). كورسنمز/körsenmez (ديده نمى شود) قى مز/kièmez (ضد سخى، خسيس).

- لاق / **Lak** : این پسوند بعد از کلماتیکه در ترکیب شان مصوت ضخیم و دراز دارند می آید و بشكل چسپیده نوشته می شود مانند: قاللاق / kallaş /، باتلاق / batlaş /، قیشلاق / kışlaş /، چاقلاق / çaklaş / (گرداب)

- چک / **Cek** / چاق / Çak /، جک / Çek /، جک / Çak /، جک / Çek /، توںچاک / tonçak /، ائمچک / émcek /، قوچچاک / kuççaş /، اویونچاک / oyunçaş /، الجک / elcek / (دستکش).

- سیز / **Siz** /، سوز / **Suz** /، سوز / **Süz** / : این پسوندها بشكل چسپیده نوشته می شوند تیلسیز / tılsız / (بی زبان)، ایش سیز / işsiz / (بیکار)، جانسوز / cansuz / (بی جان)، کؤزسوز / közsüz / (نابینا).

- ماق / **maç** /: این پسوند بعد از کلماتیکه در ترکیب شان مصوت ضخیم و دراز دارند می آید و بشكل چسپیده نوشته می شود. مثل: وارماق / varmaş /، هایماق / haimaş /، آلماق / almaş /، توماق / tutmaş /، سارماق / sarmaş / وغیره.

- مک / **mek** /: این پسوند بعد از کلماتیکه در ترکیب شان مصوت کوتاه و نازک دارند، آمده و بشکل چسپیده نوشته می شوند. مثل: ائتمک / etmek /، وئرمک / virmek /، کلمک / kılmek /، کیرمک / kırmek / وغیره.

۵. طرز نگارش پسوندها در زبان خلجی

چنانکه گفتیم زبان خلجی، از نظر گروه‌بندی زبانی جزء خانواده زبانی «اورال آلتای» بوده و از جهت ساختمان جزء زبانهای التصاقی طبقه بندی می شود. ساختار واژگان زبان خلجی، التصاقی از نوع پیوندی است. پیوندها به طور دایم در التصاق به انتهای کلمات و ریشه ها، مورفیمهای واژگان جدید می سازند. بنابرین، کلمه ها در زبان خلجی به جهت ساختمان به دو بخش تقسیم می شوند:

(۱) مورفیمهای مستقل یا ریشه (کؤک)، مثل: هات / hat /، ایش / iş /، آل / al /، تئز / téz /، یور / yor /، وغیره.

(۲) مورفیمهای غیرمستقل یا پسوندها: لر / ler /، لار / lar /، لوق / luş /، لیک / lik /، مک / mak /، چی / ci /، قا / qa /، که / ke /، دوچی / duşchi /، دیکی / dikéy /، چولوق / çuluş /، ده / da /، دا / de /، هاتماق = هات + ماق، ایشله مک = ایش + له + مک، هولنمک = هو + لن + مک، مالدارلوق = مال + دار + لوق وغیره.

با توجه به تأثیر «قانون هماهنگی اصوات» در زبان خلجی اغلب پسوندها در چهار شکل آوازی ذیل می‌آیند:

۱.) یوغون (ضخیم مسطح): مثل: لیق، چیلیق، مانند: شام‌لیق، بادام‌لیق، بوغدان‌لیق، مالدار‌چیلیق.

۲.) اینچه (نازک مسطح): مثل: لیک، چیلیک، مانند: ات‌لیک، کوئرپه‌لیک رعیت چیلیک، سوپورگه‌لیک.

۳.) یوغون (ضخیم مدور): لوق، چولوق، مثل: بولوتلوق، قورقولوق، بئکارچولوق.

۴.) اینچه (نازک مدور): لوك، چولوك، مثل: يئگولوك، سوتلوك، چؤگورچولوك.
پسوندها را در زبان خلجی خواه پسوند شکل ساز باشد یا واژه ساز و یا صرفی، باید چسپیده با ریشه کلمه نوشت. مثل: قلمیم، قلمین، قلمی، قلم لریمی و غیره.

در زبان خلجی وقتی که پسوندها پشت سرهم قطار شوند، باید این پسوندها چسپیده بهم نوشته شوند، مثل: رعیت‌چیلیکده، جاوانلوقومدا، اوغولاروموزو وغیره.

اما الفبای فارسی - عربی همیشه امکان رعایت این قاعده را برای ما نمی دهد. بعضا در زبان خلجی، هم پسوند جمع، و هم پسوندهای حالت ملکی، وصفی و فاعلی به ریشه کلمه اضافه می شود. اگر ما همه این پسوندها را چسپیده به ریشه بنویسیم، شکل کلمه زیاد طویل خواهد شد. مثل: سسیزیلیک، که باید این طور نوشته شود: سس سیزیلیک. در این صورت برخی از پسوندها را علیحده می نویسیم. اما تا که ممکن است پسوندها یکجا نوشته شوند.

از مسائل مهم در املای زبان خلجی، مبحث «فاصله نویسی» است. علاوه بر نکاتی که در بخش پسوندها بیان شد، مسائلهای که پاسخ روشن می طلبند، این است که انواع پسوندها را از نظر اسلوب نگارشی و در ارتباط با اسم، صفت، یا فعل ماقبل خود چگونه بنویسیم. در چه موقعی اجزا مختلف یک ترکیب واژگانی را باید جدا از هم نوشت و در چه موقعی باید بهم چسپیده نوشته شود. پاسخ به این سوال می تواند بسیاری از ابهامات املایی را برطرف می سازد. در جهت حل این مسائله روش های ذیل پیشنهاد می شود:

۱.۵. طرز نگاش پسوندها در افعال:

در افعال در حالات مختلف زمانی (گذشته، آینده و حال) فاصله نویسی قواعد ذیل رعایت خواهد شد:

۱. پسوندها در افعال به ریشه افعال می‌چسبد، مثل: آلماق، وارماق، ائتمک، کبرمک، آلدی، یازدیم، کلديک، وغيره. اما در صور تیکه ریشه فعل با «ه» و یا «ا» ختم شده باشد، پسوند جدا نوشته می‌شود، مثل: کلمه‌دیم، کلمه‌دیک، کلمه دی، وارمادوم، ائتمه دیک وغيره.

۲. ضمایر متصل نیز در انتهای فعل به هجای ماقبل خود می‌چسبد، مثل: کلدیم، واردین، یازدی وغیره.

۳. علامت مصدری (ماق، مک) در کلیه افعال به شکل چسبیده نوشته می‌شود، مثل: آلماق، اوچماق، اویناماق، آشماق، آلماق، گلمک، دؤنمک، مینمگ، ایمک، گیمک وغیره.

۴. در حالت نفی پسوند «مه» یا «ما» به ریشه فعل چسبیده نوشته می‌شود، مثل: کلمه، آلمادین، هایمازاتتی، وارما، هوقوما، وغیره. اما اگر واژه با علامت «داع» منفی می‌شود، در این صورت «پسوند «داع» علیحده نوشته شود، مثل: آلاجاق داغ، وئره جک داغ وغیره.

۵. «اتتی / ارتی / Atti / Arti» مصدر اتمک به معنی بودن، هستن: فعل‌های «اتتی / ارتی» (بود)، امیش(بوده)، امیش‌اتتی یا امیش‌ارتی (بوده است) از مصدر اتمک از فعالترین فعل‌های کمکی در زبان خلجمی است. این فعل در زبان کودکان کاملاً مستقل بیان می‌شود. اما در بزرگسالی خلجم‌ها ترجیح می‌دهند که آن فعل را به اسم و یا ریشه‌ی فعل بچسبانند و آن را با تخفیف ادا کنند. در نگارش و بیان زبان خلجمی لازم است برای رعایت اصول فصاحت و سادگی فعل «اتتی / ارتی» به طور واضح بیان شده و به شکل مجزا نوشته شود. مثال: عایود ارتی، ائشیتمیش تیم، کلمیش ارتیم، یا کلمیش اتم.

۶. فعل ربطی کمکی «آر / ار» Ar و همتاهای آن از مصدر ارمک ermek: این فعل معادل (است) فارسی می‌باشد. فعل ربطی «آر / ار و / ری» Ar یک فعل رابطه یا اسنادی در زبان خلجمی است که باید جدا نوشته شود. مثال: بو کتاب ستارین آر. بودا کیمسه یوق آر، علی هوچه‌ر، بو کتاب منیم ار، بو منیم ایشیم ار.

۲.۵. طرز نگارش پسوند در حالات مختلف اسم

در زبان خلجمی ارتباط اسم با سایر اجزاء کلام بخصوص افعال بصورت حالت پذیری اسم انجام می‌پذیرد. حالات مختلف اسم در زبان خلجمی عبارتند از:

أ) حالت نامی / حالت فاعلی (آتلوق حال)

حالت فاعلی یا نامی، حالتی است که اسم در کلام نقش عامل را ایفا می‌کند و بنابر این، از وابستگی به سایر کلمات بی‌نیاز است. مانند: جمله فعلی «کال اوینور / kâl oynor / کودک بازی می‌کند اسم «کال / kâl» کودک در مقام مبتدا، فعل «اوینور / oyinor /» بازی می‌کند را برای

خود خبر قرار داده است. و در جمله اسمی «مارال قشنگهر/maral kehrəsenger/» مارال زیبا است اسم، مارال در مقام مسندالیه کلمه «قشنگ» زیبا مسند انتخاب کرده است.

(ب) حالت اضافه یا تعلق (اویدولوک حال)

حالت اضافه یا تعلق حالتی است که وابستگی اسم را از نظر تعلق به اسم دیگر نشان می‌دهد. در زبان خلจی مضاف الیه مقدم بر مضاف است، باغین هاغاچی/bağını hağaçı/ (درخت باغ). آلوملاین قاسی/alumlań қası پوست سیب.

(ج) حالت مفعول غیر مستقیم/يانلوق حال (مفوعی با واسطه یا مفعول به)

حالتی است که اسم را در حالت کشش و گرایش به فعل نشان می‌دهد. مانند:

قوش هاگاجقا قوندو/qondu/ (پرنده روی درخت نشست)، کال يئركە يېقىلىدى kal yerke yiğildi/ (کودک بزمین خورد). اسم در حالت گرایش نقش مفعول غیر مستقیم را بعهده دارد.

(د) حالت مفعول مستقیم یا حالت تأثیرگذاری (اثرلیغ حال)

حالتی است که اسم را در موقعیت پذیرش حرکت و کنشی که از طرف شخص یا چیزی اعمال می‌گردد نشان می‌دهد. مانند: هوت هوتونو ياقتلو/hot hotunu yaqtlu/ آتش هیزم را سوزاند، ایت تاواوشقانی توتنو/tavuşkanı tutu/ آتش را خرگوش را گرفت، او آلوملای یئدی/alumlay yédi/ او سیب را خورد.

(ه) حالت مکانی / حالت مفعول فیه (یئرلیغ حال)

حالتی است که اسم در آن بر شیئی دلالت دارد که شئی دیگر در داخل آن قرار داشته باشد مانند: بازارچا ساتوللار/bazarça satullar/ (در بازار می‌فروشند)، الیچه کؤردوم / elice kördüm (در دستش دیدم).

(و) حالت انفكاك یا حالت مفعول عنه (هادرلوق حال)

حالتی است که در آن اسم بر خلاف حالت گرایش از فعل منفک می‌شود. اسم در حالت انفكاك همواره پسوند می‌پذیرد و علامت آن پسوند دوشکلی ده/da/de/ است. دامدا توشتوا/damda tüştü/ (از پشت بام افتاد)، يئرده هوندو/yérde hündü/ (از زمین رست) یا بیرون آمد، يولدا هادروندو/yolda hadrundu/ (از راه جدا شد).

پسوندهای حالات مختلف اسم در جدول «شماره ۴» نشان داده شده است. پسوندهای مرتبط با حالات اسم با توجه به عملکرد واج انتهای اسم که مصوت باشديا صامت در برخی حالات متفاوت است.

جدول(۴) پسوندهای حالات اسم در زبان خلجمی

حالات اسم	مختوم به صفت	مختوم به مصوت	مختوم به صامت
حالت فاعلی(آتلوق حالت)	—	—	—
حالت ملکی (اویدلوك حالت)	(اين/اين/اين/اين)	(اين/اين/اين/اين)	(اين/اين/اين/اين)
حالت مفعول به(يانلوق حالت)	قا/كه	قا/كه	قا/كه
حالت مفعول مستقیم (اثرلیغ حالت)	اي	اي	اي
حالات مکانی / مفعول فیه (يئرلیغ حالت)	چا/چه	چا/چه	چا/چه
حالات انفکاک / مفعول عنہ (هادرلوق حالت)	دا، ده	دا، ده	دا، ده

به منظور تعیین اسلوب نگارش املایی در این زمینه قواعد ذیل پیشنهاد می شود:

«اين/ اوين» در واقع پسوند تصریفی می باشد که در میان ترکیب اضافی (مالکیت) قرار می گیرد. البته اصل آن «اين و اوين» بوده است. مثل: احمدین قلمی، ننه مین تیلی، قونوین سو تو.

نکته املایی آن است که باید «اين و اوين» جدا نوشته شود. فرزاناين کتابی:

اگر کلمه ها به مصوت «آ»، «ا» و «ى» ختم شده باشد، پسوند به شکل يين و اگر با مصوت «ا» و يا همخوان ها ختم شده باشد، پسوند بشکل «اين/ين» خواهد آمد، مثل: باباين/babayin/، ننه يين/neneyin/، تاتاميin/tatamiyin/ وغيرها.

در حالت مفعول به پسوند «قا/ka» یا «كه/ke» بصورت چسبیده نوشته می شود. مثل: بالوققا(به روستا)، هوكه(به خانه).

در دو حالت آخر (حالت مفعول فیه و مفعول عنہ) پسوند در ضمایر چسبیده نوشته می شود و در ترکیبات دیگر به صورت جدا نوشته خواهد شد. مثل: منده، مندن، اوندا، مومندا، منديچه، سندیچه، اوندوچا، بالوقچا، مدرسهچه و غیره.

۳.۵. روش املای پسوندها در حالت وصفی:

۱. چنانچه آخرین حرف ریشه (کوک) با اولین حرف پسوند و صفت مشابه باشد، اینگونه کلمات در دو بخش جدا از هم نوشته خواهد شد، مثل: سیس سیز، عاقل لوغ، کسل لیک، وغیره.

۲. پسوند «سیز» غیر از مورد بالا، در همه جا و در کلیه کلمات به شکل چسبیده نوشته خواهد شد. مثل: تونسوز، یئرسیز، پولسوز، وغیره.

۳. سایر پسوندهای صفت ساز، مثل: آقان، اگن، قان، لیک، گیلی، لوغ، اک، مز وغیره یکجا چسبیده به ریشه نوشته می شود. به جدول زیر توجه کنید:

برخی پسوندهای صفت ساز متصل

ترکیب و صفتی	پسوند صفت ساز	ریشه صفت	ترکیب و صفتی	پسوند صفت ساز	ریشه فعل
اتلیک	لیک	ات	کزاگن	اگن	کز
قانلوغ	لوغ	قان	تزاگن	اگن	تنز
قاچاقلوغ	لوغ	قاچاق	قورقاغان	آغان	قورق
قوچچاق	چاق	قوچ	قاچاغان	آغان	قاج
تونچاق	چاق	تون	هغله‌گیلی	گیلی	هغله
ائمه‌ک	چک	ائمه	ساتقولو	قولو/قیلی	سات
هوسيز	سيز	هو	والوغ	لوغ	وا
بيلمه‌زك	مزه‌ک	بيل	قيمه‌زك	مزه‌ک	قيـ

۴.۵. پسوندهای مصدری در زبان خلنجی

كلمه‌ای که دلالت کند برکاری یا حالتی که از مصدر حاصل می‌شود. در ترکی خلنجی کلماتی که دارای حروف صدادار خشن هستند مصدر آنها با پسوند «ماق/maq» و کلماتی که دارای حروف صدادار نرم هستند مصدر آنها با پسوند «مک/mek» ختم می‌شود.

همچنین از پی افزوده‌های: (مه/me، ما/ma)-(گو/gu، غو/gü، گور/gür/غور/ğur/-اوام/üm، ايم/im) - (دوک/duk، دیک/dik، دوق/duş، اوش/uş، اوش/uş، ايش/iş، نيز/iş) نيز می‌توان به عنوان علامه‌ مصدری در ترکی خلنجی ذکر نمود.

برای یافتن ریشه فعل در زبان ترکی خلنجی کافی است که از آخر کلمات مصدری، علامه مصدری (ماق/maq) یامک/يامک (mek) را حذف کنیم تا این ریشه دست آید. مانند:

تورماق (بلندشدن) tur maq يئمک (خوردن) tur mek

ايچ مک (نوشیدن) iç mek وارماق (رفتن) var mak

۶. طرز نوشتن کلمات دخیل (آلینما سؤزلر)

همه زبانهای دنیا به تناسب نیاز خود، لغاتی را از هم وام می‌گیرند. زبان خلنجی نیز از این قاعده مستثنی نبوده مجموعه ای از واژه‌های عربی، فارسی، انگلیسی، و... در زبان خلنجی وارد شده‌اند. اما به دلیل ویژگیهای زبان‌شناختی در زبان گفتار، خلنج ها این واژه ها را عموماً با قانونمندی‌های فونوتیکی زبان خود تلفظ می‌کنند و تا حدودی شکل اولیه آنرا تغییر داده‌اند.

ما برای تمایز اینگونه کلمات عربی، فارسی و خارجی اصطلاح «دخیل» را به کار می برمی که معادل خلجمی آن «آلینما سوزلر» می باشد.

الفاظ و کلمات دخیل در برابر قانون هماهنگی «یوغون و اینچه» وضع یکسانی ندارد. یک عده از این کلمات مانند خسته، اثر، حسرت، شفق و غیره از نظر ساختمان صوتی با قانون هماهنگی مطابقت دارند. عده دیگری از کلمات دخیل، در زبان اصلی صائب های یوغون و نازک را یکجا در ترکیب صامتی خود دارند و منتها بعد از دخول در زبان [ترکی] خلجمی در نتیجه تبدلاتی که از نظر قبول تابعیت زبان در اصوات صائب آنها رخ داده هماهنگی صوتی پیدا کردند. مانند (راحت) راحت، (تماشا) تماشا، (پارچه) پارچه، (ساواد) سواد، (Chandوق) صندوق، (آدام) آدم و غیره و بالاخره تعداد دیگری از کلمات نیز هستند که ساختمان صوتی آنها تقریباً دست نخورده و از تاثیر قانون هماهنگی برکnar مانده‌اند. در این قبیل کلمات، نوع یوغون یا نازک پیوند از روی آخرین صائب کلمه دخیل تعیین می‌گردد. به لحاظ اسلوب نگارشی و دلایلی که ذیلاً آورده می‌شود، در املای این کلمات دخیل باید ساختار اصلی آنها حفظ شده و با ملحوظ قرار دادن املای آنها در زبان اصلی، نوشته شوند.

عمده ترین دلایل ما، در گزینش این شیوه عبارت است از:

(الف) برخی بر این باورند که اگر کلمات فارسی، عربی و انگلیسی را به صورتیکه تلفظ می‌کنیم بنویسیم خواندن آن در ترکی مشکل خواهد شد. مثلاً درنوشتن کلمه عربی «اوّل» باید موارد زیر را رعایت گردد: از آنجاکه در زبان ترکی تشید وجود ندارد و کلمه عربی «اوّل» «تشدید دارد، تشید از علایم عربی است و «کلمه» هم کلمه‌ای عربیست پس نباید «اوّل» را بصورت «اوول» بنویسید، و یا «معلم» را «معللیم» ننویسیم. و یا «راهنما» و «یادگار» که فارسی هستند نباید بشکل دیگری نوشته شوند، زیرا خوانشان را سخت تر می‌کنیم و ابهام ایجاد می‌کنیم.

اما بنظر نگارنده چون نگارش و قرائت زبان ترکی خلجمی مراحل ابتدائی خود را طی می‌کند نوشتن کلمات دخیل بدان شکلی که تلفظ می‌شود هیچگونه ابهامی برای نوآموز ندارد. به عنوان مثال کلمه عربی «اوّل» در خلجمی آوال خوانده می‌شود چنانچه بصورت اولیه نوشته شود صورت خلجمی آن مشخص نمی‌گردد.

(ب) به منظور آشنا نمودن مخاطب با نحوه تغییر کلمات دخیل در زبان ترکی خلجمی بهتر است آن کلمات حدالمنقدور به همان شکلی که تلفظ می‌شوند نگارش گردد تا نوآموز به اهمیت آموزش و فراغیری این زبان بیشتر آشنا گردد.

ج) مأنوس بودن و پذیرفته شدن این شکل نوشتاری لغات دخیل در سلیقه ذهنی نوآموزان که اقدام به آموزش زبان خلجی دارند.

د) علامت تشدید در لغات دخیل رعایت خواهد شد، مثل: کذاب، جبار، جنگل معلم، لذت، وغيره. ولی در واژه های خلجی علامت تشدید استفاده نشده، بلکه حروف مکرر نوشته می - شود. مثل: قارری، سققل و غيره.

ه) علامت تنوین در کلمات دخیل مانند اساسا، ظاهرا، خصوصا، اصولا وغیره بشکل اساسن ، ظاهرن، خصوصن نوشته خواهد شد.

و) در مورد کلمات انگلیسی و سایر زبانهای اروپایی، چون این زبانها با الفبایی متفاوت نوشته شده اند در الفبای عربی (که مورد استفاده هاست) به سختی خوانده می شوند. کلمات انگلیسی را همانطور که تلفظ می شوند بنویسم تا ابهام ایجاد نکنیم. مثل: آسمیلاسیون را نباید آسمیلاسیون و... بنویسیم تا درست تلفظ شود، و یا فورمالیته (formalite) را «فرمالیته» ننویسیم تا درست خوانده شود.

۷. بن و انواع آن در زبان خلجی

بن و ریشه «کؤک» به کوچکترین، خالصترین و تجزیه ناپذیر ترین قسمت یک کلمه گفته می شود. به عبارت دیگر بخش تجزیه ناپذیر کلمه را «کؤک یا بن» و بخش دیگر کلمه را که معنای مستقلی نداشته و قابل تغییر است «پسوند یاشکلک» می گویند مانند: کلمه آچلوق (گرسنگی) کلمه «آچ» بن(کؤک) و «لوق» پسوند و یا شکلک می باشد. اساسا ریشه کلمه در [ترکی] خلجی به سه دسته تقسیم می شود:

۱. ریشه های ساده / Sada kökler

کلماتی هستند که به تنها بی دارای معنی می باشند و لیکن اگر یک حرف از آنها بیفتند معنای خود را از دست می دهند. مانند: تاق / ták، تاش / taş، بوش / boş، بابا / baba، ابه / ebe، هو / hev، تیل / til.

۲. ریشه های ساختگی / Keyirme kökler

چنانچه بتوان ریشه را از بخش جدا کرد و تنها یکی از آنها دارای معنای مستقل باشد به این گونه کلمات، کلمات ساختگی یا «قه بیرمه کؤک لر» گفته می شود. مانند: هو+تون+لوق = هو+تون لوق / hotunluğ، دوست+لوق = دوست لوق / dostluk، توغرۇ+سوڭ = توغرۇ و سوڭ / toğrusöz، قاچاق+اق = قاچاق / qacاق.

٧.٣. ریشه‌های مرکب / Bileşik kökler

کلمات مرکبی که حداقل دو ریشه‌ی در آنها دارای معنای مستقلی وجود دارد. مانند:

تورشو+چایی = تورشوچایی / turşuçayı، قارا+کؤز = قاراکؤز / karaköz، ال+اوzac = ال اوzac / el+هاداق = ال هاداق / elhadaç، ساروغ+yal = ساروغ یال / saruğ yal

٨. ضمایر / ضمیرها / Zemirler

ضمایر به آن دسته از کلمات وصفی گفته می‌شود که اشیاء و اشخاص را به اشاره و کنایه نشان می‌دهند. در زبان خلجی ضمایر شامل انواع زیر هستند:

٨.١. ضمایر شخصی (شخصی ضمیرلو)

ضمیر شخصی به کلمه‌ای گفته می‌شود که جایگزین اسم در جمله باشد:

خلجی	فارسی	خلجی	فارسی
biz/ بیز	ما	men/ من	من
siz/ سیز	شما	sen/ سن	تو
o/ullar/ اوللار	ایشان	o/u او	او

٨.٢. ضمایر اشاره

ضمایری هستند که برای نشان دوری یا نزدیکی بکار می‌روند. ضمایر اشاره در زبان خلجی عبارتند از:

ضمایر اشاره جمع		ضمایر اشاره مفرد	
خلجی	فارسی	خلجی	فارسی
bullar/ بوللار	اینها	bu/bo/ بو	این
ullar/ اوللار	آنها	u/ او	آن/ او
ora/ اورا	آنجا	bora/ بورا	اینجا

٨.٣. ضمایر ملکی

خلجی	فارسی	خلجی	فارسی
bizim/ بیزیم	مال ما	menim/ منیم	مال من
siziñ/ سیزین	مال آنها	seniñ/ سنین	مال تو
ullarıñ/ اوللارین	مال ایشان	unuñ/ اونوین	مال او

۴.۸. ضمایر مشترک (رجعی)

در زبان ترکی خلجمی ریشه عمومی ضمیر مشترک همانند سایر شاخه‌های ترکی (اوز / ÖZ / ئۆز) باشد. که این واژه در برخی از روستاها به شکل ائز / EZ / ئەز استفاده می‌شود. همانند:

فارسی	خلجی	فارسی	خلجی
خودم	اوزوم / özüm	خودمان	اوزوموز / özümüz
خودت	اوزوبن / özün / özüniz	خودتان	اوزونیز / اوزیز / özüñiz / özüñiz
خوداو	اوزو / özü	خودشان	اوزولری / özüler / özülerleri

۵. ضمایر پرسشی (استفهامی)

ضمایری هستند که هویت اشخاص و اشیاء را به طریق پرسش تعیین می‌کنند. رایج ترین ضمایر پرسشی معین در زبان خلجمی عبارتند از:

فارسی	خلجی
کیم، چه کسی؟	kim / کیم
چرا؟	netey / نه، نته / ne
کجا؟	nérek / نئرق
کی، چه موقع؟	kaçan / قاچان
چطور، چگونه؟	necür / نجور
کو؟	ķanı / قانی
چند؟	neççe / نچچه
به چه دلیل، به چه علت؟	nêseke / نهسه که

همچنین برای اشخاص و اشیای غیر معین از ضمایر پرسشی ذیل استفاده می‌شود: کیمی / kimi / کیمکه، kimke / هئچ کیم / herkim .

۶. تلفظ در خلجمی

اصولاً هر زبانی برای تلفظ اصوات شیوه مخصوصی به خود دارد حتی اگر در زبان خط واحدی را بکار بردند شیوه تلفظ اصوات کم و بیش متفاوت است و لغات واردہ به زبان تابع طرز تلفظ زبان میزبان می‌گردد.

این اتفاق در زبان ترکی خلجمی با توجه به قانون هماهنگی اصوات با قدرت بیشتری اعمال می‌شود و به جرأت می‌توان گفت که لغات واردہ به زبان خلجمی بویژه در گفتار از لحاظ تلفظ

دگرگون می شود افزون براین از لحاظ تصریف تابع قواعد زبان خلجی می گردد. توجه به این اصول در تنظیم طرز نگارش لغات دخیل اهمیت اساسی دارد.

نمونه های از تغییر آوائی لغات دخیل در زبان خلجی

- در لغات وارد که دو صامت پشت سرهم قرار داشته باشد، طبق تداول ترکی خلجی بین دو صامت یک حرف صائب اضافه می شود و باید در کتابت هم مشخص شود.

لغت دخیل	تلفظ خلجی	لغت دخیل	لغت دخیل	لغت دخیل	لغت دخیل	لغت دخیل
عقل	عاغیل	نقل	نوغول	تخم	توخوم	
کلاف	کالاف	آدم	آدام	جوان	جاوان	
پارچه	پارچا	کاغذ	کاغذ	مراد	موراد	
بهانه	باهاانا	امام	ایمام	باطل	باطلیل	
طلب	طبیل	كتاب	کیتاب	کوچه	کوچا	
بلبل	بولیول	گل	گول	مسافر	مسافور	
تنند	توند	نازک	نازوک	کرسی	کورسو	
پشه	پاشا	بخیل	پخیل	رشته	اربیشه	
عمر	عومور	قلعه	قالا	دفعه	دفه	
مسجد	مچید	وقت	واخت	گلوله	گوللا	

- تبدیلات و تشابهات صویی حروف

تبدیل حروف و یا سقط بعضی از حروف در هر زبانی تابع قواعد خاص آن زبان است و باید بر حسب مقتضیات آن زبان دراملا نیز مراعات گردد. بعضی از صدایها وقتی که در کنار هم قرار میگیرند، تشابه صوتی به وجود می آید. یعنی یک صدا، صدای مجاورش را شبیه خود می سازد. این حالت بیشتر در زبان محاوره دیده می شود.

تشابه به حالتی اطلاق می شود که یک صدا بر روی صدای ما قبل یا ما بعد خود تأثیرگذارده و آنرا به عین و یا به قرینه گروهی خود تبدیل می کند. تعدادی از تفاوت ها تا حد زیادی به طور منظم در میان سیستم نوشتاری خلنج (مشخص شده در برآکت زاویه دار «) و زبان گفتاری اما خوشبختانه، در زبان انگلیسی نزدیک است. این ویژه گیها عبارتنند از:

- حرف «b/b» پایانی در آخر کلمه «پ/p» خوانده می شود، البته بدون پف هوا مثل کتاب

kitap

- حرف «ب/b» میانی (در وسط کلمه) «و/v» تبدیل می شود: هنگامی که «ب/b» در میان

- دو حرف صدادار مخصوص شود تلفظ آن بصورت و /v شنیده می شود مانند: کتابو-- کتابوو
 • تلفظ حرف «ن قبل از ب» <-nb-> در هجای نهايی بشکل «م/m» می باشد مانند:

پييشنده ~ پييشمه، شنبه - شنبه .

- حرف «چ» قبل از ت و ک و د «ش» خوانده میشود هاچتی <haçıti> (باز کرد).
- هرگاه کلمه‌ای که به غ/g/ ختم شده است چنانچه پسوند دیگری مانند پسوند حالت مکانی +GA بگیرد آن پسوند ق/k/ خواهد بود. مثل تاغ قا /taghqa → tagħqaq/ گاهی بعد از حرف صدادار «ق/k/» آخر صدای بین «خ و غ» میدهد.
- حرف «ر/R» نهايی وقتی در پایان یک کلمه واقع می شود، چنانچه آن کلمه با پسوند «لار/lar/» جمع بسته شود به ل/I/ «تبديل می شود. مانند بازار/bazaar/ که وقتی جمع بسته شود می شود بازالار/bazallar/

Bazar>bazarlar~bazallar

- حرف «ه/h» در انتهای کلمه نوشته می شود اما خوانده نمی شود. مانند: پادشاه/padişah/

تحویه تلفظ کلمات دخیل در خلجی براساس هماهنگی اصوات:

- در کلمات دخیل، چنانچه یکی از هجاهامصوت نرم باشد به مصوت سخت تبدیل می شود: e>a

- کباب/kebab, کافان/cavan/- کفن/kefen, جاوان/jawan/- جوان/cavan/- کافان/kebab/، ناما/nama/- نامه/cehan/- جاهان/cahan/- نامه/ name/- خامه/hama/- حصار/hasar/- حصار/maya/- مایه/hesar/- خاما/sade/- حاصار/ حاصار/ ، مایا/maye/- مایه/ ، ساده/sada/- ساده/ .

- کلمات دخیل عربی یا فارسی که دریکی از هجاهای آن او/o/ بکاررفته باشد در خلجی به او/u/ تبدیل می شود: u>o مانند:

بنگاه/bongah/- بنتگاه/ hanom/- مسافر/musafer/- مسافر/ ، خانوم/mosafer/- خانوم/ hanum/- خانم/

bunyah/- بونیاد/bonyad/- بنیاد/ bunyad/- بونیاد/

- کلمات دخیل عربی یا فارسی که یکی از هجاهای آن مصوت او/u/ باشد در تلفظ خلجی به او/o/ تبدیل می شود. o>U مانند:

روضا/roza/- روضه/ruze/- خوب/hub/- خوب/top/- توپ/tup/- توپ/

- R n > n n: erniğ→ enniğ ، ķarniğ --> қanni

- رن < ن ن: مانند اريينين ← اننين (لبت)،قارنيين--- قاننى

- n m > m m: bezenmek --> bezemmek , hünmek--> hümmek
- ن م < م م: بزنمک (آراسته شدن)، هونمک ← هوممک (سوار شدن، در رفتن).

دفتر دوم

اکئمچى دفتر

EKKÉMCİ DEFTER

تۈلکۈ ماتالى

TÜLKÜ MATALI

داستان روپاه(ثعلبیه)

ا. آچلوق/âçluk

munaǵ nekl éteyor bî atlug şair,
 şüreti Ḧelhalluǵ, muhemmed baǵır.
 yadıma tüstü bî havul hakayet,
 hoşum keldi sene étom ravayet.
 sözleri hidiker étmeń malamet,
 eşitgili hayır babas` ey rehmet.
 ki bî tülükü diyar` i isfahan`ça,
 yaşeyremiş u nisf i cahan`ça.
 el`ey es tüşmedik kut` i monasib,
 muradıń érmedik, çerh` i mel`ib.
 mavlaǵ`ar érmedik es bî zad el`ey.
 bî hây`ar téymedik, es bî et til`ey.
 tamam oldu sebri, taşeti vardu,
 bu kéngeşlik dunya una tar oldu.
 ƙaraldı közleri, vardı ƙararı,
 âçlukda hündü, elde ihtiyanı.
 ƙaldı hevce özü âç külfteni âç,
 bî tike hikmekge ƙaldılar mohtac.
 ƙara kün`ce üzülmüş çarasuz el,

موناغ نقل ائته يور بى آتلوغ شاعر،
 شهرتى خلخال لوغ، محمد باقر.
 يادىما توشتۇ بى هاولو حكایت،
 خوشوم كلدى، سنه ائتونم روایت.
 سؤزلرى هيديكىار، ائتمەين ملامت،
 ائشىتىگىلىي ھايىر: باباسىء رحمت.
 كى بى تۈلكۈ، ديارى اصفهان چا،
 ياشىءرمىش او، نصفي جهان چا.
 الى اس توشىمەدىك، قوتى مناسب،
 مرادىن وئرمەدىك، چىخى ملاعې.
 ماولادق آر ئىرمەدىك، هئىچ بى زاد الى،
 بى ھاي آر تئيمەدىك اس بى ات تىلىء.
 تمام اولدۇ صىرى، طاقتى واردو،
 بو كئنگشلىك دونيا اونا تار اولدۇ.
 قارالدى ڪۈزلى، واردى قرارى،
 آچلوقدا ھوندو الده اختيارى،
 قالدى ھوجە اوزو آچ كۈلفتى آچ،
 بى تىكە هيكمك كە قالدى لار محتاج^{۱۴}.
 قارا كۈن چە اوزولموش چارسوز ال،

^{۱۴}. بدین صورت نیز آمده است: خدنگ ابتلاقا اولدۇ آماج

eli koynuça kalmuştu u metel.
 çimiňk vârâ olmuş cism'i zarı,
 kéce kündüz éteyor âh-uzarı.
 eti töküldü kąldı ostuhani,
 hekiňk vârâ rengi oldu zefiranı.
 kallarında bisi,âcam hayira`ttı/rtı,
 bu yüz man ķustaňa,ķemke batararti.
 puş téyetti tavlanup yiķilleti.
 burunuń tutsattiń canı hünnetti.
 holasıa çün mü`ettel қaldı rubâh,
 töktü közyaşı,çekti nala-yu âh.
 tekellea étti tezdi her bî terefke,
 turdu yüz կodu,her töplükke hevke.
 étti mavlaňk héle-yu efsün u tezvir,
 ķildi salus vârâ, mekr-u tetbir.
 varrattı her kuça her bî mehle ke,
 olmazattı çara kelletti hev ke.
 hicalet derdi yordu heste can`éy,
 ķudrukuń sikti huçuń aldı yan`éy.
 hiyali`ça kitik nekşinj çekeretti.
 vaşkarattı nekşeke közyaş tökeretti.

الى قۇيۇنوا قالماشتى او معطل.
 چىمېق وارا، اولموش جسم زارى،
 كئچه كوندوز ائته يور آه وزارى.
 اتى تۈكۈلدө قالدى، استخوانى،
 حقيق وارا رنگى، اولدو، زعفرانى.
 كاللاريندا بىسى، آچام ھايپراتى/رتى،
 بو يۈزمان، غستاقا غمكە باتاراتى/رتى.
 پوش تئىستى، تاولانوب يىقى لىنتى،
 بورونوين توتساتىين، جانى ھۆننتى.
 خولا صا چون معطل قالدى روباه،
 تۈكتۈ كۈز ياشى، چكتى ناله - يوآه.
 تقللا ائتنى، تزدى هر طرف كە،
 توردو يۈز قودو، هر تۈپلۈك كە هو كە.
 ائتنى ماولادىڭ حىله يو افسون وتزویر،
 قىيلدى سالوس وارا، مكر و تدبىر.
 وارراتنى هر كوچا، هر بى محلە كە،
 اولمازاتنى چارا، كل لىتنى هو كە.
 خجالت دردى يۈردو، خستە جانى،
 قودورقوين سىقتى، هوچوين آلدى يانى.
 خىالى چا كىتىك نقشىن چىكتى،
 واقاراتنى نقشه كە، كۈز ياش تۈكىتى.

kördükéy kökçe bî қuş köz yumarattı,
közün̄ dek̄ yummasetti, huvârâtti.
horos atıń eşitsetti bî sinde,
ulîlrétti yürekde,turrâtti yérinde.
mü`ezzin seslendikéy köz haçarattı,
horoska benzetmiş,ķus vârâ ucharattı
hîyal` ey töşdük`ey u kök ferikler,
sangay etke yeriklemiş kişiler.
û`suça körsetti eger bî cirik,
ûdanmazattı û`duda bu demlik.
ķavzannattı kökge âh-u efsusu,
eşitsetti eger bank`ey horosu.
ferik âtriń bisi yérce yâzarartı,
u ât astriń min қârı қazarartı.
holasa tülkü kördü çarası yok,
hölor âçında,sendar- şayısı yok.
vâkti kördü yürek tumor pirillor,
boğarsaklar âçında héy kırillor.
boşuń қodu tizi üstey,oldu hâmuş.
nigar`i fikru zikrle,oldu hem âğuş.

كُوردو كيئ كُوكچه بى قوش، كُوز يوماراتتى،
كُوزوين دق يومماستى، هوواراتتى.
خروس آتين ائشىتسە تتى بى سىنده،
اولىرتتى يوركده، تورراتتى يئربىنده.
مؤذن سىسلنديكىئ، كُوز هاچارتى،
خروسقا بنز تمىش، قوش وارا اوچارتى.
خيالئ تؤشدو كىئ، او كُوك فريكلر،
سانگاي ^{١٥} ات كه، يئريك لمش كىشى لر .
او سوچا كُورستتى اگر بى جيريك،
اودانمازاتتى اودو دا ، بو دم ليك.
قاوزاننا تتى كُوك كه، آه و افسوسو،
ائشىتسە تتى، اگر بانگى خروسو.
فريك آتين بىسى، يئرچە يازارارتى،
او آت آستين مىن قارى قازارارتى.
خولا صا تولكۇ كُوردو چاراسى يوق،
ھولۇر آچىندا، سندار - شايى سى يوق. ^{١٦}
واقتى كُوردو يوره ك تورمور پيريل لور،
بوغار ساق لار آچىندا ، هئى قيريل لور.
بوشون قودو تىزى اوستى، اولدو خاموش،
نيكارى فكر و ذكرلە، اولدو هم آغوش.

١٥. سانگاي: انگار، پنداشت، تصور. از مصدر سانگماق به معنی تصور کردن، گمان کرد، پنداشتن.

١٦. اين بيت در متن اصلی بدین شکل آمده است: خلاصا تولكۇ كُوردو يوقار چارا، تزلزل توشدو اركان قرارا.

xietyud`i nefiske çekti hed`i botlan,
tecerrod ersesiçe, étti covlan.
kemiyyet fikri zikr`i çaldı şallaş,
hevbihev kezdi dunyań vurdu mallaş.
hıyal étti bulunmaz, derdény derman,
bu fikrke piçimiş kâlmustu héyran.

قىيود نفس كە چكتى، خط بطلان،
تجرد عرصە سى چە، ائتتى جولان.
كمىت فكرى ذكرى، چالدى شلاق،
هوبەھو كزدى دونياين، ووردو ملاق.
خيال ائتتى بولونماز، دردى درمان،
بو فكركە پىچىمېش، قالموشتۇ حيران.

۲. غربت مقصدى اوغراماق

ki bide kékibde, kavzându bî ses,
"ki éy sergeste-i mekum u bîkes.
kerek âkul yolla, étigeń telaş,
kerekir aynégeń, vâr rah-é me`aş.
yormaça héç yok`ar, çara yu sud,
dağâr elbette bab o rrizk mesdud.
çetinlik tügünü rahat hâçilmaz,
elbette riz éski, mudam vâyılmaz.
kerek sey étigeń ta vâr canıń,
érmez héç bî yérke, âhu fağanıń.
yadin`da hime yalçuz Allah yu,
vegerne boynuya hatı du`ayu.
telaş éti tolkanta, kâr u bariń,
olmuş kasub hebib`i kirdigariń.
elbet ki yaratana ruzi resan`ar,

كى بىدە غىبىدە، قاوزاندى بى سىس،
«كى اى سرگىشتهى، مغموم و بى كىس .
كرەك عاقول يوللا، ائتى گەين تلاش،
كرەكىر آينى گەين، و آر راه معاش.
يورماچا هئچ يوق آر، چارا و سود.
داخ آر البتە باب الرزق مسدود.
چتىن لىك تؤگۈنۈ راحات هاچىلىماز،
البتە رزق ائشىكى، مودام وايىلىماز.
كرەك سعى ائتى گەين، تا و آر جانىن،
ائىرمىز هئچ بى يئركە آه و فغانىن.
يادىن دا هييمە يالقوز آللە يو،
و گرنە بويىنوبا هاتى دوعا يو.
تلاش ائتى تولقان تا كار و بارىن،
اولموش كاسب جىبيب ئى كردگارىن.
البت كى ياراتان روزى رسان ار،

telaş étmek terik`i âkılın`ar.
 u âdamlar ki dunya`ça,işlemezler,
 karınlar`éy bî toğ hikmek yémezler.
 bu alem alem`i esbab olunmuş,
 bu dunya`ça eli boş âç қalunmuş.
 ezizim! olmaқa seyu telaşıń,
 elke kelmez hissi aş`u lavaşıń.
 hevińce yormayalķuz éy nikunam,
 hâyup Allah rezzaķ`ar tutma aram.
 talaş éti ,çiraǵıń könekelte,
 munu terk étme,ruziń erekelte".
 һolasa bu sesi rubâhyi mehzün,
 eşitti vâzéh oldu sirr`i biçün.
 movafık körmedik u bu cahanı,
 körmüş zindan öz`éy u İsfahani.
 töktü közyaş yürekde çekti bî âh,
 vetende el kötürdü hâh-nahâh.
 Hudahafız şadı,ehl-u ayalıń,
 ravan étti közünde eşk-u ahıń.
 u kollar`éy hesretle,vakırttı,
 sél vârâ közünde yaş, âkarattı.

تلاش ائتمك طریقی عاقلانار.
 او آدام لار کی دونیا چا، ایشله مزلر،
 قارینلار ئبى توق هیكمک يئمزلر.
 بو عالم عالم، اسباب اولونموش،
 بو دونیا چا الى بوش آج قالونموش.
 عزیزیم! اولماقا، سعى وتلاشین،
 الکه کلمز هیسسی آش و لاواشین.
 هوین چه يۈرما يالغوز اى نیکونام،
 ھایوپ آللە رزّاق آر، تو تما آرام.
 تلاش ائتى، چیراغىن كۈنه كلتە،
 مونو ترک ائتمە، روزىن ائرە كلتە».
 خولا صا بو سىسى، رو باھى محزون،
 ائشتىتى واضح اولدو سرّى بىچۇن.
 موافق كۈرمەدىك، او بو جهانى،
 كۈرموش زىندان اۋزى او اصفهانى.
 تؤكتۇ قان ياش، يۈركىدە چكتى بى آه،
 وطنده ال كۈتۈرددو، خواه و ناخواه.
 خودا حافظ شادى، اهل و عيالىن،
 راوان ائتتى كۈزۈنده، اشك و آھىن.
 او كاللار ئ حسرت له واقاراتتى،
 سئل وارا كۈزۈنده ياش، آفاراتتى.

sitemle hadrunduk`éy lalasında,
boran hatmiş cahança nalasında.
balalaréy vaşmuş,tüştüler öngéy,
töker`etti közyaş,kalıń hetekéy.
u nenes`éy haydı bahal`i heste,
halal éti meni éy dil şikeste.
mene lütf éti sen, taşumu hatma,
du`a vahtı meni,hergiz unutma.
nime kéçe eger turduń namaz`ka,
u vaht boşléń hekèle raz-u niyaz`ka.
u dem ki vayulor bîbebî ebvab,
haçar rehmet éşkiń reb-ulerbab.
du`a olur u dem izz-u icabet,
bağışlanur eger ķilge inayet.
u sa`atça meni étme feramuş,
menim yadumda es, olma īhamuş.
eyildi öptü nenesi, hadaķıń,
öptü memül étti,hidmet siyaķıń.
buyurmuş müstefa feh-ule`âzim,
bu mezmünü ki nezm étmış u nazim.
"béhşti ku rezay-é maderan est,

ستم لە هادرۇندوقى، لا لا سىندا،
بۇران ھاتمىش جەمانقا، نالاسىندا.
بالالارئ واقموش ، تۆشتولر اونگىء ،
تۈكۈراتتى كۈزىاش، كالىن ھتكى .
او ننهسىء ھايدى، باحالى خسته،
حلال ائتى منى، اى دل شىكتە.
منه لطف ائتى سن، تاشومو ھاتما،
دعا واختى منى، ھرگز اونوتما .
نېيمە كئچە اگر توردوين نمازقا ،
او واخت بوشلىئين، حق لە رازو نيازقا.
او دم كى وايولور بى بى ابوب،
ھاچار رحمت ائشكىن رب الارباب.
دعا اوئلور او دم، عزّ و اجابت،
باغىشلانور اگر قىيلگە عنایت.
او ساعات چا منى، ائتمە فراموش،
منىم يادومدا اس، او لمما خاموش.

٣. ننه ھاداقىن اوپىمەسى (حدىث الجنه تحت القدام امهات)

ايىلدى اوپتو ننه سى، ھاداقىن،
اوپتو معمول ائتتى، خدمت سياقىن.
بو بىورموش مصطفى فخر الاعاظم،
بو مضمونو كە نظم ائتمىش او ناظم.
بەھشتى كو رضاي مادران است،

yekeiten dan zir'i pay-é maderan est".
 hayırrattı:nene can méhrebânum,
 bükülmüş ķametiń,âram'i cânum.
 halal éti meni, Allah razas'ey,
 hürün birçekleriń,canum fadas'ey.
 kéce sebeygeta çektiń eyazi,
 haram éttiń közüńye ńhab nazi.
 noǵard zehmet çektiń meni büdüttiń,
 ńunavalalar yédiń bu bodka kélüttiń.
 közüm heglegili vaht, operettiń,
 turrattiń memekiń aǵzıma teperéttiń.
 hayırattıń közüm nuru,anuktıń,
 haymazattıń boynu sînmiş todıktıń.
 yüzüme vakkulular,hirgennétti,
 bu nikbet ellerimde, cirkinnétti.
 buhalça ķollarıń boynuma hatarattıń,
 tuz vârâ,boşda hadaķka yalkırattıń.
 eger ķulluk étigem,sene yüz yil,
 bî kéce evezi olmaz moğabil.
 beden`ce herne tük var tillenige,
 mümkün dağar,şükürüń bilinige.

يقين دان زير پاي مادران است».
 هايرراتتى: ننه جان مهربانوم،
 بوكولموش قامتىن آرام جانوم.
 حلال ائتى منى، الله رضاسىء،
 هورون بيرچكلىين،جانوم فداسىء.
 كئچه سبئىغه تا، چكتىن ايازى،
 حرام ائتىن كؤزؤيه،خواب نازى:
 نوغارد زحمت چكتىن منى بودوتىن،
 خوناوالار يئدين،بو بودقا ، كلوتىن.
 كؤزؤم هغلەگيلى واخت، اوپهراتتىن،
 تورراتتىن ممكىن آغزوما تېهراتتىن.
 هايرراتتىن كؤزؤم نورو، آنوقتىن ،
 هايمازاتتىن بوينو سينميش تودوقتىن.
 يوزومه واققولolar، هيرگىننتى ،
 بو نكبت اللريمده، چركىننتى.
 بوجالجا، قوللارين بوينوما هاتاراتتىن،
 توزوارا، بوشدا هاداققا، يالقىراتتىن.
 اگر قوللوق ائتىگم، سنه يوز ييل،
 بى كئچه عوضى، اولماز مقابل .
 بدн چе هرنэ توک وار، تىل لهنى گه ،
 مؤمكون داغار، شوكورىن، بىلىنى گه.

oçaǵ nene bastı boşıń, sines` éy,
 haydı lenet bu çerhiń kines` éy.
 seni men binevada hadru hattı,
 ugul yov ellerim köynüm`ça ǵaldi.
 hürün sütüm ugul olta helaliń,
 mene körsetmete Allah melaliń.
 farakıń ińcítir bikes dedeyi,
 yürekiń çatlatır, yazılık neneyi.
 bebem yov bizleri yadińda hîme,
 helal hikmek yépi, haramda yéme.
 eliye herne keldi téz holunup,
 kişiń âc`ar müettel étme mehbub.
 sene mende vesiyyet ga-u bigah,
 tilińce virdiń olta hesbi` Allah.
 yérińde turduk`éy sen, éy nikuhah,
 hokü sidki dille, ýeti ǵolhovellah.
 bisiń pufléy öngge, ubisiń dallıka,
 bisiń dek sagteref, ubisiń solka.
 bisiń kökge pufléy, ubisiń yérke,
 bisiń dek devriye, oçaǵlan türke.

اوچاغ ننه باستى بوشىن، سينهسىءَ،
 هايدى لعنت بو چرخىن كينهسىءَ.^{١٧}
 سنى، من بىنوادا ھادرو ھانتىءَ،
 اوغول، يوو اللريم قوبنومچا قالدىءَ.
 ھورون سوتوم اوغول اولتا، حلالىن،
 منه كؤرسىتمە تە آللە، ملالىن.
 فراقىن اينجى تىر، بىـكـس ـدـ دـىـ،
 يورـهـ كـيـنـ ـچـاتـلـاتـىـرـ،ـ يـازـيقـ نـنـ يـىـ.
 بـبـهـ مـ يـوـوـ بـيـزـلـرـ يـادـيـنـداـ هـيـمـهـ،ـ
 حـالـ هـيـكـمـكـ يـئـپـىـ،ـ حـرـامـداـ يـئـمـهـ.
 الـيـهـ هـرـ نـهـ كـلـدىـ،ـ تـئـزـ ھـوـلـونـوـپـ،ـ
 كـيـشـيـنـ آـچـارـ،ـ مـعـطـلـ اـئـتـمـهـ مـحـبـوبـ.
 سـنـهـ مـنـدـهـ وـصـيـتـ «ـسـنـ بـيـلـهـ يـنـ اللهـ»ـ،ـ
 تـيـلـيـنـ چـهـ وـرـدـيـنـ اـولـتـاـ حـسـبـىـ اللهــ .ـ
 يـئـرـيـنـدـهـ تـورـدـوقـىـ سـنـ،ـ اـىـ نـيـكـوـهـ خـواـهـ،ـ
 هوـقـىـ صـدـقـ دـلـ لـهـ يـئـتـىـ،ـ قولـ هوـالـلـهــ.^{١٨}
 بـىـ سـيـنـ پـوـفـلىـ اـونـگـ گـهـ،ـ اوـبـىـ سـيـنـ دـالـقاـ،ـ
 بـىـ سـيـنـ سـاـغـ طـرـفـ كـهـ،ـ اوـبـىـ سـيـنـ سـوـلـ قـاـ،ـ
 بـىـ سـيـنـ كـؤـكـ گـهـ پـوـفـلىـ،ـ اوـبـىـ سـيـنـ يـئـرـ كـهـ
 بـىـ سـيـنـ دـقـ دـورـىـ يـهـ،ـ اوـچـاـغـلـانـ تـورـ كـهــ .

١٧. مضمون دىگر اىن بىت: ننهسى باسىدی بوشىن، تؤشۇ اوستى، هايدى لعنت اولتا بو چرخىن قېرقىرە سىءَ،

١٨. اين مصرع را بدين شكل نيز مى توان گفت: زروى صدق هرشام و سحرگاه هميخوان هفت سوره قل هوالله

eger bu âdeti étigeń tikrar,
 Huda éter belasında, nigedar.
 ķerib yérce unutma İsfehani,
 buldınıń er bî baluł satma cahani.
 varup ķurbetçe yatma can mader,
 kangar yémiş ezizim hatma lenger.
 ķurbetçe ķalma,el çekme vetende,
 bêbança yad éti, sen dek çimende.
 eger olķań ugul, ehli tefennun,
 varup ķurbetçe hatma sen tevettun.
 kéce kündüz vetende sen yad éti,
 īngill`éy néy vârâ faryad éti.

٤. كيس سى له وداع لاشماسى

holasa tulküń yâzık ayalı,
 bu ķemliǵ ķustalarda oldu halı.
 müsibet hoçań `éy,tüştü bulķandı,
 turdu heriń bos`éy,bî dovr tolķandı.
 elinde ta hadań `éy öperétti,
 dalıça közünde suv seperétti.
 hayırattı:menim âvârâ yârum,

اگر بو عادتى ائتى گەين تکرار،
 خودا ائته ر بلاسیندا، نگەدار.
 غریب یئرچە اونو تما اصفهانى،
 بولدىن ار بى بالوق، ساتما جهانى.
 واروپ غربت چە ياتما جان مادر،
 کانگار يئمیش عزیزیم هاتما لنگر.
 غربت چە قالما، الچىكمە وطنده،
 بئبان چایاد ائتى سن دق چمندە.
 اگر اولقاين اوغۇل، اهل تفنن،
 واروپ غربت چە هاتما سن توطن.
 کئچە كوندۇز وطنده سن ياد ائتى،
 اینگىيل لئى نئى وارا، فرياد ائتى.

خولا صا تولكۈين، يازىق عيالى،
 بو غەملىغ غىستاناردا اولدو حالى.
 مصىبىت هوjacى، توشتۇ بولقاندى،
 توردو هرىن بوشىء، بى دور تولقاندى.
 اليندە تا هاداقىء، اوپەر تى،
 دالىچا كۆزۈندە، سوو سېھر تى.
 هاييراتنى: منىم، آوارا ياروم،

âmanar varma éy biçârâ yârum.
 vasal ayyamı tek tezme âman`ar,
 hicran şebi vârâ batma yâman`ar.
 hadurluk derd`i vallah tüzebilmem,
 özümde el özem,sende özebilmem.
 közüm nuru,meni hatma farak`ka,
 âman`ar varma sen,közde yırak`ka.
 dunya`ça bîbîrde todamaduğ biz,
 boşumuz yastuğka tokş komaduğ biz.
 elif vârâ bodun şemde,hem étme,
 şısmetimə menim,derd u şem étme.
 gebelém kal vârâ kelim dalında,
 el üzmem men hergiz seniý yalında.
 ekké közyaş hazar bu şemke éykaş,
 bulut vârâ vâri yérde tükgem yaş.
 tükendi taşetim,tutal elimde,
 hâbardâr olu sen derd`i dilimde.
 yürek hot tuttu,éy umid gahum,
 ïnenmoriý nêser bu dud u âhum.
 güzeriý çün tüşer her rehgüzerde,

آمانار وارما اى بىچارا ياروم.
 وصال اىامى تك، تزمه آمانار،
 هيجران شبى وارا،باتما يامانار^{۱۹}
 هادورلوق دردى، والله توزه بىللمم،
 اوزومده ال اوزم، سنده اوزه بىللمم.
 كؤزۆم نورو منى هاتما فراققا،
 آمانار وارما سن كؤزدە ييراققا.
 دونياچا بى بىرده، تودامادوق بىز،
 بوشوموز ياستوققا، تۇق قومادوق بىز.
 الف وارا بودوم، غمده خم ائتمە،^{۲۰}
 قىسمىتىمە منىم درد و غم ائتمە.
 گبەلئىم كال وارا ،كلىيم دالىندا،
 ال اوزم من هرگز سىين يالىندا.
 اككىء كؤزياش هازآر، بو غم كە ايشاش،
 بولوت وارا، وارى يئرده توڭىم ياش.
 توڭىنى طاقتىم ،توتال اليمدە،
 خاباردار اولو سن، دردى دلىمدە.
 يورەك هوت توتنتو،اي اميد گاهوم،
 اينمۇرىن نسەر بو، دود و آھوم .
 گذرىن چون توشر هر رهگىزدە،

۲۰. ترجمە متنن اصلى اين مصروع: كمان وارا بودوم، غمده خم ائتمە.

۲۱. به بيان ديگر مى توان گفت: منه ماولادق سن ائتمى شەين هاوللوق، تورال آلتىن چا من ياقدوم قانقولوق.

sene h̄eyli ƙorƙam,men bed nezerde.
 mene h̄eyli havul sen éttiń herlik,
 tural âstiń`ça men yaqtum yüzellik.
 u top vârâ bide, ƙâlktı yérinde,
 yüzellik hotlamış,vardı berinde.
 yüzellik köndermiş köz, kor étoru,
 köz yaşıń tökoru,herdem hayoru:
 könüpe yüzellik, sen bî hâvasań,
 hizaran derdke derman u davasań.
 tütün̄ éti yüzellik ƙanƙulaşup,
 ƙada-belada sakléy, sen âluşup.

سنە خئىلى قورقام، من بد نظر ده.
 منه خئىلى ھاولول، سن انتتىن هرلىك،
 تورال آستىن چا من ياقتوم يۈزلىك.^١
 او توب وارا بىدە، قالقتى بىرىنده،
 يۈزلىك ھوتلاموش واردى بىرىنده.
 يۈزلىك كۇندرمېش كۆز، كورائىترو،
 كۆز ياشىن تۈكۈرۈ، ھردم ھايپرو:
 كۆنۋە يۈزلىك، سن بى ھاواسىن،
 ھزاران دردكە درمان و داواسىن.
 توتويىن ائتى يۈزلىك قانقولاشوب،
 قادا - بلادا ساقلى، سن آلوشوب .

٥. كىسسى جاواب وئرمەسى

âlav çekti tulkü kişi sözünde,
 ƙoluń hattı boyné öpdü közünde.
 haydi:közüye men ƙurban heğleme,
 tural sen yériń`çe,hârtumda kelme.
 sene vallah yaraşır, olğam âşuk,
 bu cürki sendiçe vârâr yarâşuk.
 boduń ƙediń misal`i serv şimşad,
 téliń körgülü,sunbulu étmez yad.
 ƙanı şimşadça var bu havul reftar,
 yüzüń tek özün̄ gül,yar`i dildar.

آلاو چكتى تۆلکۆ كىشى سۈزۈنده ،
 قولوين ھاتنى بۈينى، اوپتو كۆزۈنده.
 ھايدى: كۆزۈيھ من قوربان، ھغلەمە،
 تورال سن يئىنچە، ھارتومدا كلمە.
 سنە والله ياراشىر، اولقام عاشوق،
 بو جۆركى سندىچە وار آر ياراشوق.
 بۇدین قددىن مىثالى سرو شىشاد،
 تىلىن كۈرگۈلۈ، سونبولو ائتمىز ياد.
 قانى شىشادچا وار، بو ھاولول رفتار،
 يۈزۈن تك، اوزۇن گول، يار دىدار.

étigeń u ked`i movzunka tamaşa,
 takü servke vaşar! kella ve haşa.
 közüń oğsatmorum,nergisiń közéy,
 ki nergis körmédik,munaǵ köz özéy.
 bu sözce şahadum`ar,hey`i zulmen,
 ki yérde kö:kke,sende razısam men.
 perişan zolflarıń alı eliye,
 du`a éti mene yoral yériye.
 bës künde söre meni yasdında hatma
 du`ada men perişanı, unutma.
 eger kallar şuluń etti încime,
 toğuşma közleriń ƙurban rencime.
 hemmëše lütf éti olu perestar,
 pis künlerçe yar olu,yar`i ƙemhär.
 mehsüsen burnu firtıqlıǵ bebemde,
 ki men artuk hişém unu dedemde.
 bu ugul`ar menim soy ilişekim,
 ular pes maluu mulkum hen eşikim.
 kerekir tüşmege,dulum elinde,
 kerekir hünmege,âçam tilinde.

ائتى گەين او قد موزونقا تاماشا،
 تاقى سروكە واقار! كلا و حاشا.
 كۈزۈين اوغشاتمۇرۇم نرگىس بىن كۈزى،
 كى نرگىس كۈرمەدىك، موناغ كۈز اۆزى.
 بو سۆزچە شاهىدوم ار، حى ذوالمن،
 كى بئرددە كۈك كە سندە، راضى سام من.
 پريشان زولفلارين آلى اليه،
 دوعا ائتى منه يۈرال بئرېيە.
 بئش كۈندە سۈرە، منى يادىندا هاتما،
 دوعادا من پريشانى، اونوتما.
 اگر كاللار شولوق ائتى اينجىمە،
 توغوشما كۈزلەرين قربان رنجىمە.
 هميشه لطف ائتى، او ھۇ پرستار،
 پيس كۈنلەرچە ياراولو، يارى غمخوار.
 مخصوصا بورنو فيرتىق لىغ بىبەمدە،
 كى آرتوق من هيشئىم، اونو دەددەمە.
 بو اوغۇل آر منىم، سوى ايلىشە كىيم،
 او لار پىس مال و مولكوم هو ائشىكىيم.
 كرە كىير توشىمە گە، دولوم اليىنده،
 كرە كىير ھۇنمه گە، آچام تىلىينده.

boduń ƙurban kişi,kelme âman`ar,
hetekimi salı,çekme yaman`ar.
seni and vérim allah`ka holunup,
mene bu varmağı hölmek biliniüp.
menim yanımça hoş kün körmediń sen,
hevimçe bî yürekde külmediń sen.
âç ƙallattiń özüye almaza`ttıń/rtıń,
yündereŕtim sözümde varmazattıń.
noǵard zecr çekmişéń balduz elinde,
çekeréttiń caniya hünmezétti tilinde.
baba-nenem seni mavlań yünddüler,
yündmeki héç, seni mańkul tüdüler.
ķara künler kördüń héç tezmediń sen,
özgeke hev sözüń es haçmadıń sen.
eliń`le suv töktiń,saçıń süpürge,
yuyurattiń hevi kimse külmege.
ƙallattiń neçce kün âç-u bérhneh,
bulmazattıń kesik yengi ya koneh.
özińde artuk sen şam yémez`ettiń,
âç ƙalsań derdińyi biltirmez`ettiń.

بودین قربان کیشى^{۲۲}، کلمه آمان آر،
هتکیمی سالى چکمه يامان آر.
سنی آند وئریم آللاھقا هولونوب،
منه بو وارماقى، هؤلمک بىلىنوب.
منیم يانومچا خوش کون کۈرمەدین سن،
هویمچە بى يوركده کولمەدین سن.
آچ قاللاتتین اۆزويه آلمازاتتین،
يوندرتتیم سۈزۈمدە وارمازاتتین.
نوغارد زجر چكمىشەين، بالدوز اليىنده،
چكتتین جانيا، ھونمەزتتى تىلینده.
بابا - ننهم سنی ماولادق يونددولر،
يۇندىمەكى هئچ، سنی ماقول تؤدولر.
قاراکون لر کۈردىن هئچ تزمەدین سن،
اۆزگە كە هو سۈزىن اس ھاچمادىن سن.
اليىن له سوو توكتتىن، ساچىن سوپورگە.
يوپوراتتىن ھوى، كىمسە کۈلمە گە.
قاللاتتین نچە كون آچ و برهنە،
بولمازاتتىن كسيك، يىنگى يا كەنە.
اوزىننە آرتوق، سن شام يئمىز اتتىن،
آچ قالساين دردىنى، بىلىتىرمىز اتتىن.

ħabar alsam baba nenej halında,
hayurattij havular devletinde.

kızim késitme derdij éti ibraz,
hayırattıj damaķum çak kéfim saz.
bihemdillah yerim hoşar künüm hoş,
yédim yağıluğ palav témi yérij boş.
bağışlanta nenej mehşer künüče,
dedeň çimte béhiştçe süt gönüce.
eger men hölmegem,holunuğam sağ,
kelim sene muncukda bî cuv қolbağ
elime pul eger қurbet`çe yékge,
sene bî toun alum heteki yékge.
toğ olmazattı u narun güzelde,
tesellasij allattı bu ķezelde.

خبار آلسام بابا ننه ين حالىندا،
هاییراتتىن ھاولار دولتىندا.

قىزىم كىشىتىمە، دردین ائتى ابراز،
هاییراتتىن داماقوم چاق كېفيم ساز.
بحمدالله يئرىم خوشار كۈنۈم خوش،
يئدىم ياغلۇغ پلاو، تئمى يئرىن بوش.
باغىشلان تا ننه ين، محشر كۈنۈچە،
. دەدىن چىمتە بېشتىچە سوت گۈلۈچە
اڭر من هۆلمەگم، هولونوغام ساغ ،
كلىيم سنه مونجوقدا بى جو قولباغ.
الىيمە پول اڭر غربىتىچە يېڭىگە،
سنه بى تون آلوم هتكى يېڭىگە^{۱۱}.
تۇق اولمازاتنى او نارون گۈزىلە،
تسلاسىن آلاتنى بو غزىلە.

٦. غزل(1)

tökej sen կânumu cana âmansuz,
elij sakléy mene vurma կânsuz.
kaman կeddim dağar bilmem yanińča,
teccüb`ar hatoruń hoğ kamansuz.
közümüń yaşı yoğ,ta yoğ`ar ahum,

تۈكەين سن قانومو جانا آمان سوز،
الىين ساقلىئ منه وورما قان سوز.
كمان قدىم داغار بىلەم يانىنجا،
تعجب آر هاتورىن هوق كمان سوز.
كۈزۈمىن ياشى يوق تا يوق آر آھوم ،

bizim yérçe yağış yağmaz dumansuz
bitev köklerke կavzandı şararum,
yéri âhîrça կodum âsimansuz.

höldük`éy yéke bî sen boşum üst`éy,
meni կoma hölüpegem îmansuz.
sene men pul vérim,ali bî péyten,
mendile bîkéce yatuv şelvarsuz.
vurmuş հencer işkiń menim canuma,
ûlîr it vârâ taşkar,hanumansuz.

٧. غزل (٢)

kişsi töktü közde eşk-u âhu,
haydı heréy u bu կeşeng cavâbu.
hoğuń bu çeşm`i հun efşan içiće,
elif varâ yazmuş կân içiće.
yüzün̄ vârâ çimence gul bulunmaz,
boduń vârâ çinar yok bağ içiće.
lebiń kend u şeker yadań ki bal`ar,
veya halva`rı desterhan içiće.
közümde կanluğyaş mudam ravânar,
mavlań mercan olur umman içiće.
yovarkań կem basar,şehri seraser,
sovunmaz kimse կebristan içiće.

بىزىم يئرچە ياغىش ياغماز دومان سوز
بىتو كۈكلەكە ، قاوزاندى شراروم،
يئرى آخىرچا قودوم آسمان سوز.
هؤلدۈكى ئىكە بى، سن بوشوم اوستىء،
منى قوما هولۇپەگم، ايمان سوز.
سنه من پول وئريم، الى بى پئيتىن،
مندىلە بى كىچە ياتتو شلوار سوز.
ورموش خنجر عشقين منىم جانوما،
اولىر ايت وارا تاشقار، خانومان سوز.

كىشىسى تۆكتو كۈزدە اشك آهو،
هايدى هرى او بو قشنگ جاوابو .
هوقوين بو چشم خون افshan اىچىچە،
الف وارا يازولموش، قان اىچىچە.
يۈزۈبن وارا چىمنچە گول بولونماز،
بودىن وارا چىنار يوق، باغ اىچىچە.
لبىن قند و شكر يا داق كى بال آر،
و يا حالوا رى دسترخان اىچىچە.
كۈزۈمدە قانلوغ ياش مدام راوان آر،
ماولادق مرجان اولور عمان اىچىچە.
يووارقاين غم باسار شهرى سراسر،
سووونماز كىمسە قبرستان اىچىچە.

saldıń vardıń özüń çektiń kırak ḫa,
meni կoduń կem-u efkan içiće.
keniziń âruzusu var ki éy kaş,
yatsaduk bî dek bî yorǵan içiće.

سالدىن واردىن، اۋزۇين چكتىن قيراققا،
منى قۇدېن غم و افغان اىچىچە.
كىنيزىن آرزوسو وار كى اى كاش ،
ياتساتدوغى بى دق بى يورغان اىچىچە.

٨. تولکۇ دىلەك دىلمەكى

holasa tülükü çün hündü kırak ḫa,
turup yüz կodu her semt u diyar' ḫa.
tevekkul dameniń u vadı, bél' éy,
esay-i mesleheti aldı, el' éy.

sâtun aldı կanat, burkut yélinde,
sermeşk aldı u tağlarıń sélinde.
kezerétti tağları mis'i âhu,
hayırattı mudam péyveste yâhu.

rehm éti haluma, yareb yaman'ar,
éreke daduma Allah aman'ar.

sen éy rezzaq rehm éti âçluķuma,
bu vaňtça yétgeri bî yâgluğ luķma.
nêse ollâttı կârâ behtim! olsattı,
bu yérçe bî burra ferik tursattı.

körsertim kırtı kırtı kezorlar,
sonalar vârâ öngümçe hüzorlar,
tutaķattum bîbî cikgilletigéttim,

خولاصا تولکۇ چون ھوندو قيراققا،
توروپ يۈز قودو هرسىت ودىارقا.
توڭل دامنىن او وادى، بئلىء،
عصاي مصلحتى آلدى، الئ.

ساتون آلدى قاناد، بورقوت يئليندە،
سرمىشق آلدى، او تاغلارين سئليندە.
كىزهراتتى تاغلارى، مثلى آهو،
هاييراتتى مدام پىوسىتە ياهو.

رحم ائتى حالوما يارب يامانار،
ائىرە كە دادوما، آللە امانار.

سن اى رزاق رحم ائتى، آچلوقوما،
بو واختىچا يئتىگرى بى، ياغلۇغ لوقما.
نهسە اوللالاتتى، قارا بختىم! اولساستتى؟
بو يئرچە بى بوررا فريك تورساتتى.

كؤرسرتىم قىرتى قىرتى كزورلار،
سونالار وارا اونگۆم چە هوڙورلار.
توناقتتوم بى بى جىكىگىل لتى گتتىم ،

yépigéttim Allahça şukr étigéttim.
yépigéttim sibilim burkuķattum,
çekigéttim bodum uzatıkâttum.
olur Allah buluķam,bî loķma dilħah,
yépigem oça hayikam elhemdulillah.
ilahî etini yarebb hace,
te`amen men şeva lehmedducace.
ve ma vesil kevanî fil era`ik,
elezz ela min-lehmil fera`ik.
mene rehm éti éy ħellaķ`i âlem,
baba-nenem-kal kulfetim cehennem.
ne baba var ne nene ne berader,
beyün olmuş mene ovze`i mehser.
tezer mehserçe lala lalasında,
babada-nenede hem dayısında.
varu hunava-yu hesret yeyiler,
yüz tutmuş hekkke vanefsa hayılar.
Hudaya taḳetim yok`ar yiķildim,
seniż dergahiya keldim tiķildim.
yüz tutmuş mebudka secada haştı,
yüzcüe yözyâşu yüz cada haştı.

يئىپى گىتتىم آلاهقا، شوکور ائتىگىتتىم.
يئىپى گىتتىم سىبىلىم بورقوقاتتوم،
چكى گىتتىم بودوم او زاتوقاتتوم.
اولور الله بولوقام، بى لقمه دلخواه،
يئىپى گم اوچا، هايوقام الحمد لله.
اللهى! أَعْطِنِي يَارَبَ حَاجَةً،
طَعَامًا مَنْ شَوِي لَحْمَ الدَّجَاجَةِ.
وَمَا وَصَلَ الْغَوَانِي فِي الْأَرَائِكَ،
الَّذِي عَلَى مِنْ لَحْمِ الْفَرَائِكَ.
منه رحم ائتى اي خلاق عالم،
بابا ننهم — كال كولفتىم جهنم.
نه بابا وار نه ننه، نه برادر،
بنئيون او لموش منه اوضاع محشر.
تزهه محشر چه لا لا، لا لا سيندا،
بابادا ننهده، هم ، دايى سيندا.
وارو خوناوا يو، حسرت يئىىلر،
يوز تو تموش حق كه، وانفسا هايى لار.
خودا يا طاقتىم يوق آر يېقىلدىم ،
سنин در گاهيا كلدىم تېقىلدىم.
يوز تو تموش معبودقا سجادا هاشتى،
يوز و چه كؤز ياشو ، يوز جادا هاشتى.

éter`étti secde perverdigarça,
ķavzér`étti eliń u girdigarça.
ezbeski ķavzadı el, secde étti,
nalası kö:kleri tengke kelitti.
u sa`atça hâçuldu bab`i rehmet,
u tülübü bî kesi,buldu sa`adet.
nahal`i aruzusu ḫorrem oldu,
inayet şahid`i hemdem oldu.

ائته راتتى سجده پروردگارقا،
قاوزئراتتى الين او كردگارقا.

از بس کى قاوزادو ال سجده ائتتى،
نالاسى كۈكلىرى تنك كە كلىتتى.
او ساعات چا هاچولدو، باب رحمت،
او تۈلکۈ بى كسى، بولدو سعادت.
نهال ى آرزوسو، خرم اولدو،
عنایت شاهدى، هممدم اولدو.

٩. خروس بانگى^ (تۈلکۈ قولاقى ئىرمەسى)

éşitti bide héyli nazenin ses,
melahetliḡ hoş âvazluğ mükreddes.
ķulaқ hastı yürekde bu sida`ka,
oldu aşık ķulaқ vérdi nida`ka.
ḥorosu âynamuş, oldu ravânâ,
ki bu ses hartiça var âb-u dâñâ.
ḥolasa çün ķulaқ vérdi bu ses`ke,
sesiń dalında vardu bî nefes`ke.
körsendi bî balułk bide yırakda,
namayan oldu asarı,yovukda.
burunéy érdi bî yid buyi dildâr,

ائشتتى بىدە خىيلى نازنин سىس،
ملاحت لىغ خوش آوازلۇغ مقدس.^{۲۴}
قولاق ھاستى يوركىدە بو صداقا،
اولدو عاشق قولاق وئردى نداقا.
خروسو آيناموش، اولدو راوانا،
كى بو سىس ھارتى چا،وار آب و دانا.
خولاصا چون قولاق وئردى بو سىس كە،
سىسين دالوندا واردۇ بى نفس كە.
كۈرسىندى بى بالوق، بىدە ييراقدا،
نامايان اولدۇ آثارى، يووقدا (قولايدا).
بورونئ ئىردى بى يىيد، بوى دىدار،

nigar`ı mode`a körsétti rohsâr.
eyildi secdeke şuk étti filhâl,
ki oldum hemdulilla fariķ-ulbâl.
libas-é zülmet-u ġemde suvuldu,
hayin peski çiraķey yaġ қoyuldu.
yurup oftan-u hizan oldu âzim,
baluķka varmaķiń u bildi lazim.
u covlan vérdi,tezdi loķu loķu,
baluķ ka érdi çاشtiń ortâluķu.
cimbelek yordu bî aram tuttu,
keçgili künleri,u pak unutdu.
éter`étti u devri-perke covlan,
vakarattı her yanķa héyran héyran.
kîrdi bî baġ`ka,alığa tinciń,
bışikar buluġa,hipige ķinciń.
u demçe neħl`i iħbalı per haştı,
havasda bulbulu bal-u per haştı.
közü bide sataştı bî ħoroska,
hayin ki bî ezeb vâkti eruska.
terifde keçmiş,hosn-u camali,
keşide gerdeni,hoş īet-u īħali.

نیگارئ مدوا كؤرستتى رخسار.
ايلدى سجده كه،شوكرائتتى فى الحال،
كى اولدوم حمدو لله فارغ الباى.
لباس ظلمت و غمده، سووولدو،
هايین پس كى چراغى، ياغ قويولدو .
توروب افتان وخيزان اولدو عازم،
بالوققا وارماقين او بيلدى لازم.
او جولان وئردى، تزدى لوقو لوقو،
بالوققا ائردى چاشتىن اورتالوقو.
چيمبه لک يوردو بى آرام توتنو،
كچكىلى كونلرى، تمام اونو تتو.
ائته راتتى او دورى پركه جولان،
واقاراتتى هر يانقا حيران حيران.
كىردى بى باعقا، آلغا تينجىن ،
بى شىكار بولوغ، هيپى گە قىنجىن
او دمچه نخل اقبالى پر هاشتى،
هاوسدا بولبولو، بال و پر هاشتى.
كؤزو بىدە ساتاشتى، بى خروسقا،
هايین كى بى عزب واقتى عروسقا.
تعريفده كچميش، حسن جمالى،
كشيده گردنى، خوش خط وخالي.

navası neğmey'i nağuska benzer,
kanatní çetr étmiş tavuska benzer.
litafetçe kanatı çün per'i ku,
hayır herlehze,her dem ķukulu ku.
boduń çekmiş,hayıń éyş-u edeb'er,
surudu kol hovellah-u ehed'er.
dam erniçe éyş-u işaret kurmuş'ar,
bu dunya ehlinde ķafil turmuş'ar.
hıraķda vaķatır ağzu suvlandı,
perişan oldu ehvalı bulķandı.
hemin ki sataşdı canâñı köz'ey,
yavaş yavaş hayıradı,öz öz'ey:
ey ollâttu býein kün ,téz batsattı ,
menim ķara bêtim vârâ,yatsattı.
seni men şér vârâ,bî tutuğattum,
tutağattum tuttuķu vaħt utuğattum.
oça boşuń éne hattı,vardı kıraķ'ka,
yavaş çekti özüń, közde yırak'ka.
keldi bî dalda'ça készindi âram,
ki héckes bilmedi coz heyi elam.

ناواسى نغمەي ناقوس قا بنزەر،
قانا提ين چتر ائتمىش طاووسقا بنزەر.
لطفاتچە قانا提ى چون پرى قو،
هایپر هر لحظە، هر دم قوقولو قو.
بۇدین چكمىش،هایپن عىيش و ادبار،
سرودو قول ھوالله احد ار.
دام ارنى چە عىيش و عشرت قورموش آر،
بو دونيا اهلىنده غافل تورموش آر.
ھيراقدا واقاتىر آغزى سوولاندى،
پريشان اولدۇ احوالى بولقاندى.
ھمین كى ساتاشتى جانانى كۆزى،
ياواش ياواش هايپراتنى اوز اوزى:
اي اوللاتنى! بئين كون، تئز باتسانتى،
منىم قارا بختىم وارا، ياتسانتى.
سنى من شئر وارا، بى تو توغاتتوم،
تو تاغاتتوم تو توقوق واخت او توغاتتوم.
اوچا بوشىن ائنه هاتنى،واردى قيراققا،
ياواش چكتى اوزىن، كۆزدە بيراققا.
كىلدى بى دالداجا كىشىندى آرام،
كى هئچ كىس بىلمىدى،جز حى علام.^{٢٥}

٢٥. اين بيت در برخى متون بدین شکل است: كىلدى بى دالداجا كىشىندى راحات، كى هئچ كىس كۆرمىدى، تاولدو خالوات .

tutup bî goşa`ça u oldu pinhan,
hağrasattı eger,bulmazattı insan.
havasda ķudruķuń u diklemiştı,
ħoroska közleriń u zillemiştı.
tutmuş âram forset hağrérétti,
varmuş ağıyar īhalvat hağrérétti.
ki yanı çolķege,zülmet cahani,
oluķa hengam`i esrar nahani.

توتوب بى گوشاجا او اولدو پنهان،
هاغراساتتى اگر، بولمازاتتى اينسان.
هاوسدا قودروقوين او ديكله ميشتى،
خروسقا كؤزلرين، او زيلله ميشتى .
توموش آرام فرصت هاغرى رتتى،
وارموش اغيار، خالوات هاغرى رتتى.
كى يعني چولقىگە، ظلمت جهانى،
اولوقا هنگامى، اسرار نهانى .

١٠. تۆلکۆين گمین كى كىرمەكى

holasa çunkü rubâh`i bed encam,
özüń çekti ķiraķ tuttu âram.
özüń çekti sıkıldı bî kemińke,
bî havul forseti hitikge elke.
vardı kündüz,kéče keldi havaķa,
dunyań basdı zülmet,aldı haraķa.
ħorosuń movci ķem boşunda âştı,
köz`ey bideunuń tulkü sataştı.
vâkti kördü ecel kirmış keminke,
ķaraluğ çolķamış,hatmiş kemendke.
kören sa`at tâkuldu, el - hadaķı,
çekildi ķorķusunda,dil- damaķı.
unuń tili tutuldu tüstü bendke,

خولاصا چونكۇ روباهى بد انجام،
اوزۇين چكتى قيراق توتو آرام.
اوزۇين چكتى سېقىيلدى بى گمین كە،
بى ھاولول فرصتى، هييتىك گە الکە .
واردى كۈندۈز كئچە كلدى ھاواقا،
دونياين باستى ظلمت،آلدى ھاراقا.
خروسويں موج غم بوشوندا آشتى،
كۈزى بىدە اونوين تولكۇ ساتاشتى.
واقتى كۈردو اجل كىرمىش گمین كە،
قارالوغ چولقامىش ھاتمىش كمندكە.
كۈرهن ساعت تاقولدو ال - هاداقى،
چكىلدى قورقوسوندا دل - داماقى.
اونوين تىلى توتولدو توشتۇ بندكە،

hayin ki tüstü bî céyran kemendke
ķurrudu tizleri, rengi puzuldu,
boşuça tükleri pak biz biz oldu.
téyerétti tiş tişey tezmiştì rengi,
söz hisérétti haya tutmazattı engi.
eli'le mükem ,üstüň basarattı,
yürek bend olmaduk,hay ķusarattı.
özüň uçkurdu,oldu hali berhem,
ecel öngüçe turmuştı mücessem.
ne turmaç haleti,ne tezme ke tâb,
yolu yauldı oldu,tâbu bî tâb.
hişedi u tezipege,yıkıldı,
kizziň hidi bî goşaكا siğıldı.
boşunda uçtu aklı u ferikiň,
yapuştu yérke ta kördü u tülküň.

١١. تولکۇ خروس توقماقى

holasa hâlk tâkuldu,hâlvat oldu,
bu meclis tülküke seh̄ forset oldu.
kördü ağıyar içinde bî nefer yok,
beter hâlvat olmuş,héç selem yok.

هایین کى توشتۇ، بى جئیران كنمدكە .
قوررودو تىزلىرى، رنگى پوزولدو،
بۇشۇچا تۈكلىرى، پاك بىز بىز اولدو.
تئيەر تى تىش تىشىء، تزمىشتى رنگى،
سۆز ھىشىءرتى هايقا، توتمازاتتى انگى.
الى له محكم ، اوستۇين باساراتتى،
يۈرهەك بند اولمادوق، هاي قوساراتتى.
اۋزوين اوچقوردو، اولدو حالى بىرھم ،
اجل اونگۇچە تورموشتۇ مجسم .
نه تورماق حالتى، نه تزمه كە تاب ،
يۈلۈ وا يولدو اولدو، تابو بى تاب.
ھىشىءدى او تزىپەگە، يېقىلىدى ،
كىززىن ھىدى بى گوشاقا سېقىلىدى.
بۇشوندا اوچتو، عاقلى ، او فريكىن ،
يا پوشتو يئركە تا كۈرددو او تولكۇين.

خولاصا خالق تاقولدو، خالوات اولدو ،
بو مجلس تولكۇكە سخ فرصت اولدو.^{٢٤}
كۈرددو اغيار ايجىندە، بى قلم يوق ،
بىر خالوات اولموش، هئچ سلم يوق .

yérinde bide կավզандո u perran,
 hayin pes turdu hâdâkçâ şir`i կorran.
 հorosu koplamiş cırmaç la tuttu,
 u biçara feğiri bî naluttu.
 aldı ağızey tuttu rah`i sehrâ,
 ne հar-u հes bildi,ne seng`i հarâ.
 havasda bilmezetti taş u turpaç,
 tezieretti-tincellétti,tic u կivraç.
 հoros`i binava çün oldu mehbüs,
 yüz tuttu tülküke u zar-u meyüs.
 haydî:éy server`i հeyl-é se`alib,
 oluń şér u peleng-u bebrke կalib.
 meger es կorkmoriń կehr`i հudada,
 nese hișoruń sen bu binavada.
 mene zülm étme հéyli vérme âzar,
 oluń sen կehri կeharça giriftar.
 eziyyet étme hek-é հizr u İlyas,
 yürekim çatladı,boğma yavaş bas.
 rehm éti sen bu mezlüm ü fekirke,
 seni and vérim u "direht-i pir"ke.
 mene zülm étme kelmez zülm işiye,

يئىيندە بىدە قاوزاندو او پرآن ،
 هايىن پس «توردو هاداققا شير غرآن».«
 خروسو كوبلامىش جيرماق لا توتنو،
 او بىچارا فقيرى بى نالوتتو .
 آلدى آغزى توتنو او راه صحرا،
 نه خارو خس بىلدى نه سىنگ خارا.
 هاواسدا بىلمەزتى، تاش و تورپاڭ،
 تزهاراتى تىنجه للتىي، تىج و قىوراڭ.
 خروسى بىنوا چون اولدو محبوس،
 يوز توتنو تولكۈكە، او زارو مأيوس.
 هايدى: اى سرورى خيل ثعالب،
 اولوين شئر و پلنگ و بىركە غالب.
 مىگر اس قورقۇرىن قەھرى خودادا،
 نسە هيشورىين سن، بۇ بىنوادا.
 منه ظلم ائتمە خىلى وئرمە آزار،
 اولوين سن قەھرى قەھارقا گرفتار.
 اذىت ائتمە حقى، خضر و الياس ،
 يۇرهە كىيم چاتلاتدى، بوغما ياواش باس.
 رحم ائتى سن بو مظلوم و فقير كە،
 سنى آند وئرىم او «درخت پىر» كە.
 منه ظلم ائتمە، كلمز ظلم ايشى يە ،

yavaş bası etim bâttu tişkiye.
rehm éti sen boşum,ezildi éy vay,
yekin hölem dedem vay éy nenem vay.
anağkücle basorñı tiş havasda,
balaya men kurban tüstüm nafasda.
ezbez çaldum men el-hadaç yoruldum,
azzad basma canum hündü vay kıldum.
umur bağıça nahalum kâldı yérsiz,
aman basma ferikler kâldı hersiz.
hazan vârâ tüküldü yarpaç u berk,
balań kurban meni étme cavan merg.
kemim toğyan étmiş cânnum üzü'rü,
yalluń vârâ, yadlarumu süzü'rü.
nefes teng oldu tüstüm istirabka,
kül boçuma nene,yék érek dadka.
aman'ar babacan turma,ağm yék,
hala hölmetikem yéke,sağam yék.
sesi ezeski yalvardı tutuldu,
yılan vârâ çambar oldu,vayı vuruldu.

يواش باسى اتىم باتتو تىيشى يه .
رحم ائتى سن بوشوم ازىلدى، اى واي،
يقين هؤلم ،ددم واي، اى ننهم واي.
آناغ كوج له، باسورىن تىيش هاوسدا،
بالايا من قوربان، توشتۇم نافاسدا .
از بىس چالدوم،من ال هاداق يوروالدوم،
آززاد باسمى جانوم ھوندو واي قالدوم.
عومور باغىچا نهالوم، قالدى يئرسىز،^{٢٧}
امان باسمى فريكلر، قالدى هرسىز.
خزان وارا توکولدو يارپاç و برگ،
بالاين قربان، منى ائتمە جوان مرگ.
غمىم طغيان ائتمىش، جانوم اوزو رو،
ياللوق وارا يادلا رومو سوزو رو .
نفس تنگ اولدو توشتۇم اضطرابقا،
كول بوشوما ننه، يئك ائرەك دادقا .
آمانار باباجان تورما، آ GAM يئك ،^{٢٨}
حالا هؤلمە تىكم يئكه، ساغام يئك.
سىسى از بىس كى يالواردى، تو تولدو،
ييلان وارا چامبار اولدو، وايى وورولدو.

٢٧. اين مصرع بدین شکل نىز آمده است: عومور باغىچا يئرىم قالدو وارسوز،

٢٨. ترجمە متن اصلى اين مصرع: آمانار اى بوغۇ بورما آقا يئك.

١٢. تۈلکۈ مسلمان لوقو

tülkü haydı: hıyalıń varmata kec,
 ki men étmedikem héç kimsele lec.
 mavlaq pul hercledim,oldum hacı,
 Hudağa şukr ki oldum merd-é nacı.
 halâyuń kul mene,hacı hayılar,
 meger hacı olkulular,zülm sayılıar.
 eger zülm étige,hacı éyzes`éy,
 una melun haydıń hacı evez`éy.
 ziyarat étige býetyl haramı,
 halaf étti una haydıń haramı .
 sefa kesb étgili seyü safada,
 kerek köz yumuńa covr-u cafada.

تۈلکۈ ھايدى: خيالىن وارماتا كچ ،
 كى من ائتمەدىكىم هئچ كىمسەلە لج^{٢٩}
 ماولادق پول خرج لديم،اولدوم حاجى،
 خوداقا شوكركى، اولدوم مرد ناجى .
 خلايوق كول منه ، حاجى ھايىلار،
 مگر حاجى اولقولolar، ظلم شايىلار.
 اگر ظلم ائتى گە، حاجى ائيزه سى ،
 اوナ ملعون ھايدىن حاجى عوضى .
 زيارت ائتى گە بيت الحرامى،
 خلاف ائتنى اوناھايدىن حرامى.
 صفا كسب ائتگىلى سعى و صفادا،
 كره ك كۈز يوموقا، جور و جفادا.

١٣. تۈلکۈن موعظەسى

külaqńı mendiçe olta dil efkar,
 sene bî seh söz, éttim men izhar.
 eşittim bî nefer seh-é hüceste,
 buyurdu bu sözü menberçe heste.
 ki éy yaran bu sözče yok`ar inkâr,
 hudavendiń ekké yérçe havi vâr.

قولاقين منديچە اولتا اي دل افكار،
 سنه بي سخ سؤز ، ائتنىم من اظهار.
 ائشتىم بي نفر شخص خجسته،
 بويوردو بو سؤزۈ منبرچە خسته .
 كى اي ياران بو سؤزچە يوقار انكار،
 خوداوندىن اككى، يئرچە هوى وار.

bîsiniň benası taş-u gil'er,
ubîsi Alllah nuru,ati dil'er.

bu ekké hev içice éy mü'ezzem,
olmuş yürek,béytullah-é ezem.
muna şahid hedis-é ma u meni,
ezizim oluńaň ehl,éti meni.

buyurmuş:yanı hellaň-é müheymin.
mene menzil'er kelb-é ebd mümin.

hayma canum yürek bî tike et'er,
mehel-é nur şems'i merifet'er.

mehel-é dil'er neňl-é vadi-é tur,
meňamı korb-é haň nurun ela nur.

yürek mirât-é nur-é lem yezel'er,
yürek müşkat-é misbah-é ezel'er.

yürek zinde oluńa sen zinde oluń,
hölüm yok'ar sene,payende oluń.

közünj bî noqtâsu'ru menbe-é nur,
eger noktâ yovarka,olur köz kur.

yürek bî çeşm'i batın'ar beden'çe,
bu köz salıkça lazum, yürüme'çe.
feňol billah-é bizzovku el- selim,

بىسىنین بناسى تاش و گلار،
او بىسى آلاھ نورو،آتى دل ار.
بو اككى هو ايچى چە اى معظم،
اولموش يورك، بيت الله اعظم.

مونا شاهد حدیث ما و منى،
عزيزىم اولوقاين اهل ائمى معنى.
بو يورموش يعني خلاق مهيمىن،
منه منزلار، قلب عبد مومن.

هايما جانوم، يوره ك بى تىكى اتار،
 محل نور شمسى معرفت ار.
 محل دلار نخل وادى طور،
 مقامى قرب حق، نور على نور.
 يوره ك مرأت نورلىم يىزلى ار،
 يوره ك مشكوة، مصباح ازل ار.
 يوره ك زنده اولوقا، سن زنده اولوين،
 هؤلۈم يوقار سنه ، پايىنده اولوين.
 كۈزۈن بى نقطه سو رو منبع نور،
 اگر نقطه يۈوارقا، اولور كۈز كور.
 يوره ك بى چشم باطن آر، بدن چە،
 بو كۈز سالكقا لازوم آر، يۈرمە چە.
 فقل بالله بالذوق السليم،

hetatu el-nas bilkelb-il elim.
heyat ul kelb, olur üç merifetde:
étigή tehliye her bed sifetde.
risalet'er velayet bed tohid,
çekge egypte ger caru tecrid,
hurufu üç, mödir üç noktası üç,
ededde destesi üç noktası üç.
eger kelbiή holunmuş coz-é ƙalib
velakin sen bili unu coz-é ƙalib.
yürek elke hitikgeή ey berader,
buluń unda savab-i hec-é ekber.
eger bî dilşikesteή étigeή şâd,
variή cennet içey, duldulla çün bâd.
bu süretçe olubilmez mü`eyyen,
sene rehm étigem, zülm étigem men
keçmiş umrum menim sehr içe daim
neharen sa`imen velleylu ka`im.
hemise vez u mescid körmüşem men.
hem Allah teklifin dek bilmışem men.
savad-é ezem ehli cahil olmaz,
bilige herkim hekki, kahil olmaz.

حيات الناس بالقلب العليم.
حيات القلب اولور اوج معرفتده،
ائتى گهين تخلية هر بد صفتده.
رسالت ار ولايت بعد توحيد،
چك گه اغيارقا گر جارو تجريد.
حروفه اوج، مدیراوج، نقطه سی اوج،
عدد ده دسته سی اوج نكته سی اوج.
اگر قلبيين هولونموش جزء قالب،
ولاکين سن بيلى اونو جزو غالب.
يوره ک الکه هيتيك گهين اي برادر،
بولوين اوندا ثواب ي حج اكبر.
اگر بي دل شکسته ين ائتى گهين شاد،
وارين جنت ايچئي، دولدول لا چون باد.
بو صور تچه اولو بيلمز معين،
سنه رحم ائتمه گم، ظلم ائتيگم من.
كچميش عمروم منيم شهرايچجه دائم،
نها را صائم و الليل قائم.
همئشه وعظ و مسجد كورموش من،
هم الله تكاليفين دق بيلميشم من.
سود اعظم اهلى، جاهيل اولماز،
بيلى گه هركيم حقى، كاهيل اولماز.

şeri`et hek,kiyamet hek hölüm hek,
 bu sözlerce yokum es şek`i motlaek.
 yeğinim var ki berzeh öngümüz`cer,
 ki berzeh sel`er düzeh öngümüz`cer.
 közüm vallah`i dunyada toğ olmuş,
 hölüm fikri meni işimde hâtmış,
 ellide keçmiş umurum olmuş âtmış,
 menim yaştılarum kebirce yâtmış.
 kametim bükülmüş,olmuş ekké kat,
 kerek etmek tedaruk, kebirke sovkat.
 u adamki oliga âtmuş yaşıça,
 künke oğşeyr oliga tağ başıça.
 vakı sen sekkelime dana tuşmuş,
 vucudumış kesr`i nala tuşmuş.
 keçerdim umrumu sekkel hûrgendi,
 havay-i nefş hâtırımcâ hirgendî.
 karri öz ehl`ey er ası oluğa,
 kerekir it vârâ boynu vurulğa.
 hayma sekkelig köynü misal`i süt`er,
 tuğkuru sekkeléy u killig it`er.
 mene témi halaf etmek yaraşmaz,

شريعت حق،قيامت حق هؤلوم حق،
 بو سوزلرچه يوقوم اس شك مطلق.
 يقينم وارو كى بربخ اونگوموز چر،
 كى بربخ سهلار،دوزخ اونگوموز چر.
 كۆزۈم واللهى دونيا دا تۇق اولموش،
 هؤلوم فكري منى،ايشىمده هاتموش.
 اللى ده كچميش عومروم،او موش آتمىش
 منيم ياشوت لاروم، قبىرچە ياتموش.
 قامتىيم بوكولموش او لموش اككى قات،
 كره ك ائتمك تدارك، قبر كە سوقات.
 او آدام كى اولىغا آتموش ياشىجا،
 كونكە او عشر اولىغا تاغ باشىجا.
 واقى سن سقليمه، دانا توشموش،
 وجودومىن قصرى، نالا توشموش.
 كچردىم عومرومۇ، سقل هورگىنى،
 هوای نفس خاطيرىم چا هيرگىنى.
 قاررى اوز اھلى ار، عاصى اولقا،
 كره كير ايت وارا، بويونو وورولقا.
 هايما سقل لىغ كؤينو، مىثال سوتار،
 توقفورو سقللى، او قىيل لىغ ايت ار.
 منه تئمى خلاف ائتمك ياراشماز،

halaf étgem huda işimi haçmaz.
menim héç zülmla yok ihtilatum,
şeriet ehlisem var éhtiyatum.
hegleme cikirme, héylî étme şiven,
ki hergiz kimseke étmem sitem men.

خلاف ائتگم خودا، ایشمى هاچماز.
منىم هئچ ظلم لا، يوق اختلاطوم ،
شريعت اهلى سم، وار احتياطوم .
هغلمه جيقيرمه، خىلى ائتمە شيون،
كى هرگز كيمسه كە ائتمە سىتم من.

١٤. خروسین تولکو کە جاوابى

horos-i heste töktü eşk é dide,
haydi u tülküke, méhnet keşide.
cânumu âlmışar billah-é hovluń,
motabuk çün dağar feliń le kövluń.
bu sözler varusu sende yupaǵ`ar,
yupaǵ`ar bî dek üstünde yupaǵ`ar.
közüm suv içmeyoru sözlerinde,
yağur mekru şeraret közlerinde.
tilinçe tene étoń Bayezidke,
velakin işleriń oğşor Yezidke.
danuşup toğrusuń hazturma sözüń,
tezip yov sen mene biltirme özüń.
sözüń şirin özüń better yılanda,
tesbe suvka çekme sen dek yupaǵda.
netey sen şive-i dini unuttuń?
bu mezlüm nêse étmiştı tuttuń?

خروسى خسته تؤكتۇ اشك دىدە،
هايدى او تولکو كە، محنت كشىدە.
جانومو آلمىش ار، بالله هوولوين،
مطابق چون داغار، فعلين له قوولوين.
بو سۆزلر واروسو، سندە يوپاغ آر،
يوپاغار بىدق اوستوندە يوپاغ آر.
كۈزۈم سوو ايچىمە يورو، سۆزلىرىنده
ياغور مكرو شرات، كۈزلىرىنده.
تىليلىن چە طعنه انتوين با يىزىدكە ،
ولakan ايشلىرين اوغشور يىزىدكە.
دانوشوب توغروسىن هاز تورما سۆزىن،
تىزىب يوو سن منه بىلتىرمە اۋزىن.
سۆزىن شىرىن، اۋزىن بدتر يىلاندا،
تسىج سووقا چىكمە، سندق يوپاغدا.
نتەي سن شىوهى دىنى اونوتتىن؟
بو مظلوم نەسە ائتمىشتى، تو تىن؟

egerçi tilce dunyada keçoriň,
amma béri vârâ қânum içoriň.
özüň alım velakin bî emeleń,
sözüň havul amma sen degeleń.
âtiń molla hayma, süztürme қaşıń,
sendiçe emel yok,oynatma başıń.
özüň la tekolû hokmiń hayoriń,
yetimiń mal-u dunyasıń yéyoriń.
turmuşań her kimke irad tutorıń,
eliye tüstüküń béri vârâ utorıń.

١٥. تولکوین خروسقا غضب‌لنمە کى

holasa çün éşitti u sitemger,
horosıń sözleréy oldu müketder.
éşitti sözleri u géyzke keldi,
horoska közleri mükem bereldi.
géyzke keldi hündü éyş-i haramka,
sardı horos boşuń u şapalaڭقا.
zehrikti hêşmde seslendi nakes!
hayu:tiliń sakläý ugul sesiń kes!.
hefet çeki eceb sözler hayoriń,
ağziń yiğى nêse harkı yéyoriń.
kabab olta tiliń ağzińça könte,

اگرچە تىل چە دونيادا كچورىن،
آمما بئرى وارا قانون اىچورىن.
اوزوين عالم، ول يكن بى عمله ين،
سۈزۈن ھاولول اما سەن دغل لە ين.
آتين ملا ھايما، سۆز تۈرما قاشىن ،
سندىچە عمل يوق، اويناتما باشىن .
اوزوين لا تاڭلۇ حُكمىن ھايورىن ،
يتىم ين مال و دونياسىن يئيورىن.
تۈرموشايىن ھركىم كە، ايراد تو تۈرىن،
الييه توشتوكوين، بئرى وارا او تۈرىن.

خولا صا چون ائشتىتى او ستمگر،
خروسىن سۆزلرى، اولدۇ مكتدر.
ائشتىتى سۆزلرى، او غىظىكە كىلدى،
خروسقا كۆزلىرى، محكم بىرەلدى.
غىظىكە كىلدى هوندو عىشى حرامقا ،
ساردى خوروس بوشىن، او شاپالاققا .
زهريقتى خشىم د، سىلىندى ناكس!
هايدى: تىلين ساقلى او غول سسىن كىس! .
خفت چكى عجب سۆزلر ھايورىن ،
آغزىن بىغى نەسە هارقى يئيورىن!
كاباب اولتا تىلين آغزىنچا كؤنте،

bu sırtık yüzündede masarak hünte.
 meni elbet ki sen, havul tanomıń,
 tok olmuşań canıńda murtullorıń.
 yüzüye küldüm ,özüń yitirdiń.
 nebî munaǵ kąş u közüń süztürdiń.
 yélkavan tayası,vârâ âluşma,
 lal olupa ķudda ķudda dânuşma.
 bu terkibiń bu cismińer bu canıń,
 sözleréy bî vaqtıń,bu bî īmaniń.
 kör ne cür oynator közüle ķasiń,
 deli şeytan hayır eziunuń başıń.
 sangay özüń çohbilmiş biliyoń,
 mene fehm u kamal dersi vérıyoń.
 çekem tüküń sökem ķasiń yelekiń,
 çalam yérke kesem boşuń kelekiń.
 sene herne étigem bili hekkıń'er,
 yeğin bili sizay-i ten u diikkıń'er.
 ķulaķ ver cormuyu éttim müdelel,
 ĥalafıń bîbebî olta müseccel.
 témi moküf éti lafu gezafiń,

بو سرتىق يوڙوينده ماشاراك هونته .
 منى البت كى سن، هاول تانورىن،
 توق اولموشايىن جانىندا مور توللورىن.
 يوڙو به كولدوم ، اوڙوين بىتيردىن،
 نه بى موناق قاش و كؤزوين سوز توردىن؟
 ئىل قاوان تاياسى، وار آلىشما،
 لال اولوپا قوددا قوددا دانىشما.
 بو تركىيىن بو جسمىنار، بو جانىن،
 سۈزلرئ بى واقتىن، بو بى ايمانىن.
 كئور نه جور اويناتور كۈزۆ له قاشىن،
 دلى شيطان هايور ازى اونوين باشىن.
 سانگاي اوڙوين «چوخ بىلمىش بىلى يوين
 منه فهم و كمال درسى وئرى يوين.
 چىكم تۈكۈن سۆكىم قاسىن يىلكىن،
 چalam يئركە كىسم بوشىن كىللىكىن .
 سنه هرنە ائتىگىم، بىلى حقىنار،
 يقين بىلى سزاي طعن و دقىنار.
 قولاق ور جرموبىو ائتتىم مىدلل،
 خلافىن بى به بى اوللتا مسجىل.
 تئمى موقف انتى لاف و گزافىن،

٣٠. بدین صورت نیز می توان گفت: اوڙو گویا سن چوخ بىلمىش بىلى يوين، چوخ بىلمىش = دانا، عالم.

köyüm boynuya men cormu ḥalafıń
étem teksirleriń sabit özüye,
kul-i alam tuğkūrular yüzüye.
gunakar olmağań tural ḫorḳusuz,
haymam vallah sene gulda nazuk söz.

قويوم بۇينويا من جرم و خلافين.

ائتم تقىصىرلىرىن ثابت اۋزويه،

كلى عالم توققورولار يۈزۈيە.

گوناھكار اولماقاين تورال قورقوسوز،

هايمام والله سنه، گولدا نازوك سۆز.

١٦. خروس تۈلکۈ د گونالارين سوروشماسى

horos elbette avvalça kizişti,
âmma sore tulkü hotey biristi.
töktü közyas éttin u âhu zarı,
hatab étti u tulkü nabikarı,
"ki aşkar éti ey dad hâhum,
nêser dunya`ça teksir-u gunâhum?
gunâmu sabit éti saklama yüz,
müdellel éttiń oçaǵ boşumu üz.
halaſuma sözüm yok boyunum sîpi,
ekké tirnak hatı közlerimi hipi.
halaſum her ne olika, çekme parda,
ki boynum iñceri bî dana ķilda".

خروس البته آوالچا قىزىشتى،

آمما سۆرە تۈلکۈ هوتى بىرىشتى.

تۈكتۈ كۈزىاش ائتنى او آه و زارى،

خطاب ائتنى او تۈلکۈ نابكارى:

«كى آشكار ائتى، اى داد خواهوم،

نه سر دونياچا تقىصىر و گوناھوم؟

گونامو ثابت ائتى، ساقلاما يۆز،

مدلل ائتنىن اوچاغ، بوشومو اۋز.

خلافوما سۆزۈم يوق، بۇينووم سىپى،

اككى تىرناق هاتى، كۈزلىرىم هيپى.

خلافوم هرنە اولقا چىكمە پاردا،

كى بۇينووم اينچەرى، بى دانا قىلدا».

١٧. خروس قا اوچ جرم بىان ائتمك

haydi:tulkü cem éti nala-yu âhñi,
mene sabit olmuş üç dana gunań.

هايىدى: تۈلکۈ: جمع ائتى ناله و آهين ،

منه ثابت اولموش، اوچ دانا گوناين.

١٨. خروسین بى يمچى جromo

bîsi bîedebeń étmoriń es şerm,
hayada ƙarlıgań bilmoriń âzerm.
ḥalq yaniça perriń bide haçorıń,
köz öngüče lumma lumma siçorıń.
buluyoń oda sen bî koma dana,
elińce étorıń unu bahana.
kîkiloń kitiki étoyn ḥabardar,
keliyor biçara bilmor nêse var.
tutorıń kitiki,kücle hünoriń,
ḥalkıń hüzürüça kamiń aloriń.
bu ne pis âdat'ar melün imansuz,
köroriń künde on kişi kabun suz.
kabunsuz kişiń, ƙalƙ içi`çe,
bu cür étmek ravarı ƙanı din`çe?
bînamus! âr u namusu yumuşań,
haya adabiń sen ƙeydiń vurmuşań.

بىسى بى ادبىين، ائتمورىن اس شرم،
حىادا قارلىغاين، بىلمورىن آزرم .
خالق يانى چا پريين بىدە هاچورىن،
كۆز اونگوچە لومما لومما سىچورىن.
بولويوبىن اودا سن بى كوما دانا،
الىن چە ائتوريين اونو بهانا.
قىيقىي لوپىن كىتىكى ائتۇين خاباردار ،
كلى يور بىچارا بىلمور نەسە وار.
توتۇرىن كىتىكى، كۆج لە ھۇنۇرىن،
خالقىن حضوروچا كامىن آلورىن.
بو نە پىس عاداتار، ملعون ايمان سوز،
كۈرۈرىن كۈننە اوون كىشى كابون سوز^(١)
كابون سوز كىشىن، خالق ايچى چە،
بوجور ائتمك راوا رو قانى دىن چە؟
بى ناموس! عار و ناموسو يوموشايىن،
حىيا آدابىن سن قىدىن وورموشاين.

١٩. خروسین اكئمجى جromo

ekkimcisi bular éy zar-u eskar,
éşitmişem olmuşań merdum azar.

اكئمجىسى بولار اي زارو افكار،
ائشىتىمىشىم اولموشاين مردم آزار.

kéçeler kömoriń udige mehluń,
 sene bu herzelik bilmem ne layuń.
 meger öz sesiye aşık olmuşań,
 ki alem ehliń tengke hatmuşań.
 zelalet cadasıń tutmuş variyoń,
 kéce yatkullarıń úsuń aliyoń.
 nime kéce boşloruń sen tiringe,
 harullamuş hataroń halkı tengge.
 eger yok`ar şeraret cüheriń `ce,
 ağziya malik olu köpü yériń `ce.
 hefet çekmoriń es lokazlamańda!
 héç harmoriń bica bangullamańda!
 ravayet`er Eli u şir-é kehar,
 buyurmuş her kim olka merdum azar
 gunahsı cormu, artuk`ar zenada,
 bağışlanmak nesib olmaz húdada.

٢٠. خروسین اوچومجو جرمو

holası tülükü u keddar-é melün,
 horoska haydi:éy giryän u mehzün.
 üçümcsǘ étmiseń terk-é adet,
 ki adetde hüngülü bulmaz se`adet.
 bu resm olmuş ki her şah`i mücellel,

كئچه لر قومورين اودى گە مخلوق،
 سنه بو هرزه ليك بيلمە نە لا يوق.
 مگر اوزسى يە عاشق اولموشاين?
 كى عالم اهلين تنگكە هاتموشاين.
 ضلالت جاداسىن توتموش وارىيوبىن،
 كئچه ياققولاربىن، اوسيين آلىيوبىن.
 نيمه كئچه بوشلۇروين سن تيرينگە،
 هاروللاموش هاتورىن خالقى تىڭ گە.
 اگر يوق آر شراتت جوهريين چە،
 آغزينا مالك اولو كۈپو يئريين چە.
 خفت چكمورىن اس، لوقاز لاماقدا!
 هئچ هارمورىن بىجا، بانگوللاماقدا!
 راوايت ار على او شيري قهار ،
 بويورموش هركىم اولقا مردم آزار.
 گوناهسى جرمو، آرتوق آر زنادا،
 باغيشلانماق نصىب اولماز خودا دا.

خولاسا تولکو او غددار ملعون،
 خروسقا هايدي: اي گريان و محزون.
 اوچومجوسو ائتمىشىين ترك عادت،
 كى عادت ده هونگولو، بولماز سعادت.
 بو رسم اولموش كى هرشاه مجلل،

boş éy kömuş u bî tac-i mükellel.
 sen öz tacıń netey başda kötürdiń?
 keletalı resmleri özüń yitirdiń.
 vurmuşań ķudruķuya tac`i şâhu,
 kim alem`çe étmiş bu pis gunâhu?
 eger şahsań ķoyur sen başka tacı,
 gunah-yu artuk étme,yoķ alacı.

بۇشى قۇموش او بى تاجى مكىل.
 سن اوز تاجىن نتهى باشدا كۆتۈردىن؟
 قدىمكى رسم لرى اوزىن يېتىرىدىن.
 وورموشاين قودروقويا ، تاج شاهو،
 كىيم عالمچە ائتمىش بو پىس گناھو؟
 اگر شاهساين قويورسن باشقىا تاجى،
 گوناھ يو آرتوق ائتمە، يۇق علاجى.

٢١. خروس دا جاواب هيىمەسى

holasa tulkü üç cormu hatalarıń,
 horoska sabit etti,u gunahsıń.
 haydi:bildiń témi sen üç halafıń,
 takü dem vurma moğuf éti lafiń.
 teksiriń bîbebî kodum boynuya,
 cavabiń var beyan éti uluma.

havul sen âr-u namusiń satmuşań,
 sözüń vârâr hayı,ne lal turmuşań.

خولاصا تولكو اوج جرم و خطاسىن،
 خروسقا ثابت ائتتى، او گوناھسىن .
 هايىدى: بىلدىن تئمى سن اوج خلافىن،
 تاقى دم وورما موقوف ائتتى لا فىن.
 تقصىرىن بى بى قودوم بۇينويا،
 جاوابىن وار بىان ائتتى اولوما.

هاوول سن عار و ناموسىن، ساتموشان،
 سۈزىن وار آر هايى، نه لال تورموشاين؟

٢٢. خروسين جاوابلارى

horos-é heste töktü eşk-u âhiń,
 haydi u tulküke bîbî cavabiń.
 seniń bu sözleriń lap kırmizi kük,
 neber éttim men tükü sen dek ülgüç.
 sene erz éteyorum cömle kuta,

خروس خسته تؤكتۇ اشك و آهين،
 هايىدى: او تولكو كە ، بى بى جاوابىن.
 سنين بو سۈزلىن، لاب قىرمىزى كوج،
 نبهر ائتتىم من توک و، سىن دق اولكوج.
 سنه عرض ائته يۈرۈم جمله كوتاه ،

meni sürütleme salı sen Allah.
rehm éti hadru fikir'ke tüşme,
kücüm érmez sene mendile öceşme.
herek bu kine yu boğzu yürekde,
bu şeytan taşlarıň yükü hetekde.
hıyal éti hälafum boşda aşmuş,
sene bilmem ne zereri toğunmuş.
tural bîlehze haz éti istirab,
haydım sene ta men bîbebî cavab.

منى سۈرۈتلەمە سالى سن آللاد.
رحم ائتى هادرۇ فيكىركە توشىمە،
كۆچۈم ائرمىز سنه مندىلە اوچىشىمە.
ھەرەك بۇ كىنە يو بغض و يوركىدە.
بۇ شىيطان تاشلارىن يو كۇ ھەتكىدە.
خىمال ائتى خلافوم بوشدا آشماوش؟
سنه بىلەم نە ضررى توقۇنماوش؟
تۇرال بى لحظە ھاز ائتتى اضطراب،
ھايدىم سنه تا من بى به بى جاواب.

٢٣. يىدگى جاواب

haydiň var'ar menim edebçe կusurum,
ki eslen yok menim şermu huzurum.
şaқavet zinciriň boynuma hât:om,
hälkiň huzuruça kâmumu âl:om.
alı cavabiň étme artuk feryâd,
mene varid dağar kökde bu ırاد.
beni adam héç vaht haya étmezler,
edeb âdabiň hergiz közlemezler.
hende bu halça dağ vakmaz Âllah ka
mürtekib olular yüzmin gunahka.
ullar ki özlerinde étmeyollar şerm,
necür men étigem ullarda azem?

ھايدىن وارار منىم ادب چە قصوروم،
كى اصلا يوق منىم شرم و حضوروم.
شقاؤت زىنجىرىن بۇينۇما ھاتوم،
خالقىن حضوروچا كامомуو آلۇم.
آلى جاوابىن ائتمە آرتوق فرياد،
منه وارود داغار، كۈكىدە بۇ ايراد.
بنى آدام هئچ واخت حىيا ائتمىلر،
ادب آدابىن، هرگز كۈزلمىلر.
ھندە بوجالچا داق واقماز آللادقا،
مرتكب اوپولار يوزمىن گوناهقا.
اوللاركى اۋىزلىرىنده ائتمە يوللار شرم،
نەجۇر من ائتىگەم اوللاردا آزرم؟.

sene vazih haydím éy merd méydan
bullar insan dağ`ar héyvanar héyvan.

سنە واضح ھايدىم اى مرد ميدان،
بوللار انسان داغ آر، حيوانار حيوان.

١.٢٤ اكى دى جاواب

beyn éti sen témi éy haramı,
meger ki lâzum`ar héyvan éhtirami
nime kéce eger men kîkilorum,
yürekde nala étmiş bangulorum.
bular fikrim türke kąfil yatçulu,
ibadet şivesiń elde hatçulu.
ûdanmuş belki türkgeler numazka,
iltimas étigeler kâr sazka.
étigeler tarıka erz-é hacat,
Hudavend le étigeler munacat.
étmiş Allah bu işke meni memür,
bu belli`ri ki "elmemürü mezür".
menim bu işlerimi étme inkâr,
hîyalum ńalçka éhsan`ar ne âzar.

بيان ائتى سن تئمى اى حرامى،
مگرکى لازوم آر، حيوان احترامى.
نيمه كىچه اگر من قىقىلوروم،
يوركده نالا ائتمىش، بانگولوروم .
بولار فكريم تورك، غافل ياتقولو،
عبادت شىوه سين، الده هاتقولو.
اودانموش بلكى توركىلر نمازقا،
التماس ائتى گەلر، كار سازقا .
ائتى گەلر تاريقا، عرض حاجات،
خوداوند له ائتى گەلر مناجات .
ائتمىش آللە بويشىگە منى مأمور،
بو بللىرى كى «المأمور و معدور».
منيم بويشلىرىمى ائتمە انكار،
خيالوم خالققا احسانار نە آزار.

١.٢٥ اوچ دى جاواب

haydını men ńudruküma vurmuşam tâc
meni tene hokläreý étme âmac.
bu ńradiń sene osyanı yok`ar,
mene bu metlebiń es dehli yok`ar.

هايدىن من قودروقۇما وورموشام تاج،
منى طعنە هوقلارئ ، ائتمە آماج.
بو ايرادىن سنە عصانى يوق آر،
منه بو مطلبىن اس دخلى يوق آر.

bu yérce yok teksirim müsellem,
özü helk étmiş, hellağ-é alem.
étoriń nekşe ya nekkaşka írad,
danişma sir olu éy dad u bidad.
sözüń ahır dağ çekti irtidad'ka,
yekinen kafer olduń sen bu írad'ka.
kodak kiflet yoluń tutmuş variyoń,
turmuş pverdigarşa behs kelíyoń.
yédi şeytan bu harklarda yériçe,
oldu melün bu alemiń yüzüče.
hudavendiń işey sen kilme dikket,
unuń her işice var neçce hikmet.
haydum: bî hikmetiń olu habardar,
sen Allań işiń`çe étme inkar.
ki yanı tac komaklıluğ zamanı,
hağa kün'er ne bu dunya-i fanı.
u sultan ki bu dunya`ça koyur tac,
kalur boşu hâçuk, mehşerçe mohtac.
bî yazukıń eyer vağmaǵa yüz`ey,
munaǵı padişań, Allah tuy yüz`ey.

٤٦. خروس تۈلکۈ كە يالوارىشى

kerez çunkü horos-é zar u mehzun,

بو يئرچە يوق، تقصىرىيم مسلّم ،
اوزو خلق ائتمىش، خلاق عالم.
ائتوريں نقشہ یا نقاش قا ایراد،
دانیشما سیر اولو ای داد و بیداد.
سوزین آخیر داق چكتى ارتدادقا،
یقینن کافر اولدین، سن بو ایرادقا.
کوداڭ غفلت يولىن، تو تموش وارىيۇن،
تورموش پپور دگارقا بحث كلىيۇن.
ئىدى شيطان بو هارق لاردا يئرچە،
اولدو ملعون بو، عالمىن يۈزۈچە.
خوداوندین ايشىء، سن قىلمە دقت،
اونوين ھر ايشىچە وار، نېچە حكمت.
ھايدوم: بى حكمتىن اولو خاباردار،
سن الله ين ايشىنچە ائتمە انكار.
كى يعني تاج قوماق لوق زامانى،
ھاغا كۈن ار، نه بو دونيای فانى،
او سلطان كى بو دونيا چا قويور تاج،
قالور بوشو ھاچوق، محشر چە محتاج.
بى يازوقىن اگر واقماغا يۈزى،
موناغى پادشاه ين الله! توى بۈزى.

غرض چون كە خروس زارو محزون،

tamam étti cavabiń u ciger h̄un.
 töktü ḫan yaş yürekde çekti bî âh,
 tülüke haydı:éy daray-i âgâh.
 cavabiń bîbebî aldıń tüşündiń,
 bu biçara horosıń derdiń bildiń.
 yék yürek aynasıń, temi éti saf,
 sen Allah parda çekme éti insaf.
 témi neser sözüń bu binavağa,
 h̄elas éti meni hatma belağa.
 sene çün haletim oldu müşeh̄hes,
 meni öz boşuya éti müreh̄hes.

تامام ائنتى جاوابىن او جىڭر خون.
 تۈكتۈ قان ياش يوركىدە چىكتى بى آه،
 تۈلکۈ كە ھايدى: اى داراي آگاه.
 جاوابىن بى بە بى آلدىن توشۇندىن،
 بو بىچارا خروسىن، دردىن بىلدىن.
 يئك يوره ك آيناسىن، تئمى ائتى صاف،
 سن آللە پاردا چىكمە ائتى انصاف.
 تئمى نەسەر سۆزىن بو بىنواقا؟
 خلاص ائتى منى، هاتما بلاقا.
 سنه چون حالتىم اولدو مشخص،
 منى اوز بوشىا، ائتى مرخص.

٢٧. شاھاد ھىشمە

haydi: tülükü eceb fíkr étmiseń sen,
 bildir bildir cavabum vérmişen sen.
 ķulaķuma menim varmaz bu sözler,
 taķı bica sözüń hayma mükerrer.
 eger bu sözleriye şahadiń var,
 ķikiri yékelte, étme sen israr.
 ķebul olmaz sözüń çün müdde`iseń,
 egerçé mütteķiseń elmü`iseń.
 ߰horos seslendi olta sen hişey şahad.
 şahadlarum kelim, her ci bad âbad!.

ھايدى: تۈلکۈ عجب، فكر ائتمىشە يىن سن،
 بىلدىر بىلدىر جاوابوم، وئرمىشە يىن سن.
 قولاقوما منىم وارماز بو سۆزلر،
 تاقى بىجا سۆزىن، ھايما مكرر.
 اگر بو سۆزلريه، شاھادىن وار،
 قىقىرى يئكلته، ائتمە سن اصرار.
 قبول اولماز سۆزىن چون مدعى سەيىن،
 اگرچە متقى سەيىن، المعى سەيىن.
 خروس سىسىنىدى اولتا سن ھىشى شاھاد،
 شاھادلاروم ڪلىيم، هرچى باد آباد!.

bu yérçe bî sa`at yék tural aram,
 şahadlarum sene men éttim élam.
 özümü kaçarağ balukka sürdürüm,
 hürün sekkellerim sene kîkirdim.
 üçü hacı, kâlkulu kerbelayı,
 halafum yok danışmam havayı.
 haydi tülkü eceb sen binavasańı,
 neber tul`i kelamka mübtelasańı.
 meni încitme sen, éy nur éynim,
 dâniştıń beski vardı boşda méynim.
 balam hîyli étme sözce ta`aruz,
 fîkr éti dânuşma sen tanaķuz.
 bu metlebi özüń ilgerde haydiń,
 bitev insanları, cahil buyurdiń.
 haydiń insan vârusu bî heya`rı,
 hâmusu merdüd-i dergah-é hûda`rı.
 munaǵ şahadlarıń yok étibarı,
 kębul etmek daǵ`ar şerîń ķerarı.
 hîros kördü takı es çarası yok,
 haydi: éyze şahadlarıń sanısı yok.
 bizim baluǵ`ça yüz dânâ enik var,

بو يئرچە بى ساعات، يئك تورال آرام،
 شاھادلاروم سنه، من ائنتىم اعلام.
 اوزوْمۇ قاچاراق بالوققا سوْردوْم،
 هۆرۆن سققل لريم سنه قىقىرىدىم.
 اوچو حاجى قالقولو كربلايى،
 خلافوم يوق دانىشمام ھاوايى.
 هايىدى: تۆلکۈ عجب سن بىنواساين،
 نبهر طولى كلامقا مبتلاساين.
 منى اينجىتىمە سن، اي نور عىنىم!
 دانىشتنىن بىنى، واردى بوشدا مىننیم.
 بالام! خىلى ائتمە سؤزچە تعارض،
 فيكىر ائتى دانىشما سن تناقض.
 بو مطلبى اوزوين ايلگىرەدە هايىدىن،
 بىتو انسانلارى، جاهيل بويوردىن.
 هايىدىن انسان واروسو بى حىيا رى،
 ھاموسو مردودى درگاه خودا رى.
 موناغ شاھادلارين يوق اعتبارى،
 قبول ائتمك داغ آر شرعىن قرارى.
 خروس كؤردو تاقى اس چاراسى يوق،
 هايىدى: ائىزە شاھادلارين سانىسى يوق.
 بىزىم بالوقجا يوز دانا انىك وار،

şahadet metleb`éy maķul kömek var.
 eşitti tülükü küldü vurdı ķehķeh,
 haydi: merheba bu âkulgä behbeh.
 biliyom derdiye çara bulunmaz,
 balam! tezip yova it şahad olmaz.
 satalar bî kötüke ular imanîj,
 hatalar cennem ke ular öz caniň.
 yırakda bî nefer yolcu köreler,
 unuň dalında üç sa`at hüreler.
 hatığań bî tike kola hikmekde,
 éter nahek şahadetler yürekde.
 şahad ular ki imanîj yakma`ka,
 ahiretiń dunya maléy satma`ka.
 neinki körüğe u bés kırran pul,
 u nahek şahadet vérige min yol.
 ḥoros oçaǵ tülükü ke étti temkin,
 haydi: şahadları sen éti teyin.
 her cür şahad buyurkań men kelim ,
 bu sa`atça hüzürüya ýetgerim.
 haydi: tülükü fikr eti türk hadaǵ`ka,

شاهادت مطلبی، ماقول كؤمك وار.
 ائشتى تولكو كولدو وردو قەقهە،
 هایدی: مرحبا بۇ عاقولقا به به.
 بىلى بوم دردى يە چارا بولونماز.
 بالام! تزىپ يۇوا ايت شاهاد اولماز.
 ساتالار بى كؤت كە، اوللار ايمانىن،
 هاتالار جهنم كە، اوللار اۆز جانىن.
 بىراقدا بى نفر يولچو كۈرەلر،
 اونوين دالىندا اوچ ساعات ھۆرەلر.
 هاتىقاين بى تىكە كۈلا هيكمىك ده^{٣٢}،
 ائتهر ناحق شهادت لور يوركىدە.
 شاهاد اولاركى، ايمانىن ياقماقا،
 آخر تىن دونيا مالىء ساتماقا.
 نه اينكى كۈروگە، او بئش قران پول،
 او ناحق شهادت، وئريگە مىين يول.
 خروس اوچاغ تولكوكە ائنتى تمكىن،
 هایدی: «شاهادلارى سن ائتى تعىين» .
 هرجور شاهد بويورقاين، من كلىم ،
 بو ساعاتچا حضور يايئتگرىم .
 هایدی تولكو: فيكى انتى، تۈرك ھاداققا،

metel étme bïsiň yolléy baluňka,
étte ekké ñoros hazır bu vaňtça,
ki ular oltalar lal,lümme,ñaca.
kelip emriye kilteler şahadet,
şahadet vërteler olup sa`adet.

معطل ائتمە بى سىن ، يوللىء بالوققا.
ائىتتە اككىء خروس، حاضر بۇ واختچا،
كى اوللار اولتالار: لال، لؤمە^{۲۲} خواجا.
كلىپ امرى يە، قىلتەلر شھادت،
شھادت وئرتەلر اولوپ سعادت.

٢٨. خروسىن اعتراضى

ñoros-i binava kâldu müettel,
töktü boşey köl,çaldi ekki el.
vâktü kördü bu işler vecke kelmez,
bu künçeki fikirler derdke teymrz.
özünde el çekmiş hâçtu tiliň,
eyan étti pitin u derd-é diliň.
haydi:sangay gunâhum var ziyada,
sene bilmem ne tüşmüş bu irada.
sitemle tâb u aramum kesmişen,
meger emniye ya sen mühtesibeň.
nedehli var sene çazi daňaň sen,
munağı işlerke razı daňaň sen.
meger çazı olmuşaň yaki dâruňa,
veya sen olmuşaň Şuvra baluň`ka.

خروسى بىنوا قالدو معطل،
تۈكتۈ بوشى كۈل، چالدى اككىء ال.
واقتۇ كۈرددۇ بۇ ايشلر وجىھە كلمز،
بو كۆن چەكى، فيكىرلر دردكە تەيمىز.
أوزوندە الجكمىش، او هاچتى تىلىين،
عيان ائتتى پىتىن او دردى دىلىين.
هايىدى: سانگاي گوناھوم وار زىادا،
سنه بىلەم نە توشموش بۇ ارادا.
ستم لە تاب و آراموم كسىمىشىن،
مگر امنىيە يَا سن محتسىبىن.
نە دخلى وار سنه قاضى داغاين سن،
موناغى ايشلر كە راضى داغاين سن.
مگر قاضى اولموشاين ياكى داروقا،
ويا سن اولموشاين شورورا بالوققا.

seni kim étmiş baluł'ka pakar?
elińce var ferman, éti âşikar.

seni kim bu mahalğa étti hakum,
ķanı hükmüń menim sende nebakum
baluł'ka déhyarań ya kedhudasáń,
sen Allah toğru hayatı, sen nekarasań?
hek yolu yov, tarıda sen şerm éti,
elimde medrekiń var'âr körseti.

سنی کیم ائتمیش، بالوققا پاکار؟
الین چه وار فرمان، ائتی آشکار.

سنی کیم بو محالقا ائتنى حاکوم،
قانی حوكمین منیم، سندە نه باکوم.
بالوققا دھیاراين یا کدخدساين،
سن آللاد توغرۇ هايى، سن نه کاراساين؟
حق يولو يوو، تارىدا سن شرم ائتى،
اليمده مدرکین وار آر، کورستى.

٢٩. تولکوین خروسقا جاوابى

eszitti çün bu ehvalatı tülkü,
eliń vurdu elié, ucada küldü.

haydı:men emr u merufam cahança,
bu işçe şüretim var İsfahança.
ħalaf étige bisi, vérim cezasiń,
edeb étem vurum yakam babasiń.
herkimiń nemazı yovaķa ķezaķa,
hatam guvalaķa, çekem haķačka.
her kim âşkar roza yépige tutam,
keffarasıń alum dostaķka hatam.
her kimseń renası oluķa eyan,

ائشتى چون بو احوالاتى تولکو،
الین ووردو الى، او جادا کولدو.

هايدى: من امر و معروفام جهان چا،
بو ايش چه شهر تىم وار اصفهان چا.
خلاف ائتگە بىسى، وئرىم جزاسىن،
ادب ائتم ووروم ياقام باباسىن.
هر كىممين نمازى، يوواقا قضاقا،
هاتام گووالاقا، چىم هاقاجقا.
هر كىم آشكار روزا يئىي گە توتاب،
كفاراسىن آلوم دوستاققا هاتام.
هر كىمسە ين زناسى اولوقا عيان،

yeşin yüz zerbe şallağ étem beyan.
bisi eger ḥalḳa vérige âzar,
tutam men boşunda étem girifstar.
eger körüge bisi bîedeb iş,
boğzunda baturam bîberk tiş.
eger zalim eli,olsattı vâluğ,
ben ollattı,taş üstüče ḳaluğ.

٣٠. خروس آلاھ قا يالواروشى

yazık elsiz ḥoros kâldı mettel,
vakıtı kördü üzülmüş çarada el.
kördü tülkü olmuş mest-é şeraret,
ki her ne söz hayor étmor isabet.
ne yalvarmaç bilor ne âhu-zarı,
elde yükmiş rezay-i kirdigarı.
hekki salup tutmuş şeytan damağıń,
étmiş andazada taşkar,hadağıń.
ķaravul ķomayor,u hergiz söz`ey,
insafu yok vakmor hürün yüz`ey.
temelluğ nanecibke étmeyor kâr,
ḥefet çekmoru,étmeyor es âr.
eşitmez hek sözü herkes yâman`ar,
una söz gunbaz üstçe girdekan`ar.

يقين يوّز ضربه شلاق ائتم بیان.
بىسى اگر خالققا وئريگە آزار،
توتام من بوشوندا ائتم گرفتار.
اگر بىسى كۈرۈگە، بى ادب ايش،
بۇغوزوندا باتورم، بى برك تىش.
اگر ئالىم الى، اولساتنى والوغ.
بند اوللاتتى تاش اوستچە قالوغ !

يازىق ال سىز خروس، قالدى معطل،
واقتى كۈردو، او زۇلموش چارادا ال.
كۈردو تۈلکۈ اولموش مىت شرات،
كى هر نه سۆز ھايىر، ائتمۇر اصابت.
نه يالوارماق بىلور، نه آه و زارى،
الدە يۈكمۈش، رضايى كردگارى.
حقى سالوپ توتموش شىطان دماقىن،
ائتمىش اندازادا، تاشقار هاداقىن.
قرابىل قوما يىر، او هرگز سۆزى،
انصافو يوق واقمور، هوتون يوّزى.
تملق ناجىب كە، ائتمە يور كار،
خفت چىكمۇرو، ائتمە يور اس عار.
ائشىتىمىز حق سۆز ھركىس، يامانار،
اونا سۆز گونباز اوستچە گرد كانار.

holudu yüzüň héyi kirdigar`ka,
yürekde yalvardı perverdigar`ka.
hayırattı: Allah rehm éti âmân`ar,
esir-é düşmenem halum yâmân`ar.
hûda`ya boşuma köyur sen minnet,
meni bu nakes ke étme kismet.
meni meyus étme sen rehmetinde,
holunmam héç kåçan, men taetinde.
bu meluniň býeyün âgızıň bağıléy.
meni azad éti ,boynumu dağıléy.
rava körme meni sen bi le`in ke,
halas éti yétiv hatı helim ke.
nerz hayorum, halas étgeń bu canı,
terk étmem es,tézde yüzü ezanı.
bu erzim eşiti,yareb tiliimde,
bu ehd olta ki men öz hasilimde-
vérím on bés numurtka,bî fekirke,
eli boş binavağa müstmendke.
bu ehd olta elac étgeń bu hal`ka,
hadağ yalun varum men kerbela`ka.

هولولدو يۈزۈن، حى كردگارقا،
يوركده يالواردى پروردگارقا.
هايپراتنى: آللاد رحم ائتى آمانار،
اسير دوشمنم، حالوم يامانار.
خدايا بوشوما قويور سن منت،
منى بو ناكس كە ائتمە قىمت.
منى مأيوس ائتمە، سن رحمتىندە.
هولونمام هئچ قاچان، من طاعتىندە.
بو ملعونين بئيون آغىزىن باagli،
منى آزاد ائتى، بوينومو داغلى.
راوا كۈرمە منى سن بو لعىن كە،
خلاص ائتى يئتىو هاتى حلىم كە
ندىر هايوروم، خلاص ائتگەين بو جانى،
ترک ائتمە اس، تىزدە يۈزو اذانى.
بو عرضىيم ائشىتى يارب تىلىيمىدە،
بو عهد اولتا كى، من اوز حاصلىيمىدە-
وئرىم اوون بئش نومورتقا بى فقير كە،
الى بوش بىنواقا ، مستمند كە.
بو عهد اولتا علاج ائتگەين بو حالقا،
هاداق يالون واروم من كربلاقا.

bu nezr olta ki,künde alta nuba,
 gunahlarimda étem tuba tuba!
 meni zülm elinde éti sen raha,
 ki nezlerim bîbebî éttim eda.
 bu nezr u niyazlar,olmuş mene déń,
 sözümçe yok yupaǵ,rebulaleméń.
 yupaǵ hamam sene men éy udavend,
 dehil taşı mecid méhrabka sovgend.
 yupaǵ erz étigem men bu kelâmi,
 yuyum bî lehzece ekké balâmi.
 hayibilmem ibadetiń varisiń
 ķeza étem bés vahtiń nemaziń.
 şetret dediniń buldum davasiń,
 keçgili ta`etiń étem ķezasiń.
 ńudaya şahadań men â `eb oldum,
 keçgili işlerime ta`eb oldum.
 áman Allah tükendi mayeyi umr,
 érişdi küneşke , sayeyi umr.
 hólümde ķorķmorum yońkar herasum
 ķiyamet derdi ri ńofluǵ havasum.

بو نذر اولتا کى، كوندە آلتا نوبا^{٣٥} ،
 گوناه لارومدا ائتم توبا - توبا!
 منى ظلم اليىنده ائتى سىن رها،
 كى نذرلريم بى بېبى ائتىم ادا.
 بو نذر ونياز لار او لموش منه دين،
 سۆزۈمچە يوق يوپاق رب العالمين.
 يوپاغ هاييام سنه من اي خداوند،
 دخيل تاشى، مچيد محرابقا سو گند.
 يوپاغ عرض ائتىگم من بوكلامي،
 يو يوم بى لحظه چە اككىء بالامى.
 هابى بىلمم عبادتىن وارى سىين،
 قضا ائتم بئش واختىن نمازىن.
 شريعت در دينين بولدوم داوسىن،
 كچىگىلى طاعتىن ائتم قضايسىن.
 خودا ياشاهاداين، من آئب اولدوم،
 كچىگىلى ايشلىريمه تائب اولدوم.
 آمان الله تو گىندى ما يەى عمر،
 ائرىشتى كونش كە، سا يەى عمر.
 هؤلۈمده قورقۇرمۇم يوق آر هراسوم،
 قيامت دردى رى خوفلۇغ هاوسوم.

tüştük`éy fikrime hovl-i cehennem,
beden titrur,étor halum,berhem.
hudaya umru,bihuda keçerdim,
hemmése lehv-le`eble keçerdim.
sene havul ıbadet étmedim men,
ihlasla etaet étmedim men.
scoçum mavlaq yüzüm kara hudaya,
elim boş`ar éti cara hudaya.
çetin`er éy Huda ķebriń ezâbı,
bu yazuń bendeń,héç yok tâbı.
pulum artuk,âzka haz heyi zulmen,
hayı kanusu derdke,heglédim men?
cavanluń çaniça mest`ettim men,
cahalet ķodretéy sermest`ettim men.
eyilmezéttim secede ya rukuńa,
şeri`et hükmiń almazattum vucudka.
hemmése hab-é ķifletçe üdîrettim,
nemazda da`imen yüz holîrettim.
ħelaf-é şereke israr éter`éttim,
nekir u münkiri inkar éter`éttim.

توشتۇكىء فىكىرىمە ھول جەنەم،
بىدن تى تىرور ائتۇر، حالوم بىرەم.
خودا يَا عومرو بىهودا كچىرىدىم ،
ھمىئىشە لھو لعب لە كچىرىدىم .
سنه ھا وول عبادت ائتمەدىم من،
اخلاص لا اطاعت ائتمەدىم من .
سوچوم^{٣٦} ماولاد يۈزۈم قارا خدايا،
الىيم بوش ار ائتى، چارا خدايا .
چىتىن ار اى خدا قېرىن عذابى،
بو يازوق بندەين هئىچ يۈق تابى .
پولوم آرتوق آزقا^{٣٧} ھاز، حى ذالمن،
هايى قانوسو دردگە ھغلئىدىم من؟
جاوانلۇق چانىچا، مىست اتتىم من،
جهالت قدرتى، سرمىست اتتىم من .
اييلمزاتتىم سىجىدە يا ركوعقا ،
شرىعت حوكىمىن آلمازاتتوم وجودقا .
ھمىئىشە خواب غىلتىچە، اودىرىتتىم ،
نمازدا دائمى يۈز ھۆلىرىتتىم .
خلاف شرع كە اصرار ائترا تتىم ،
نکىر و منکرى انكار ائترا تتىم .

٣٦. سوج: گناخە، جرم، تقصیر . سوچوم : تقصیرم
٣٧. آزقا: آزوقة، توشە . پول زىياد دارم اما توشه ندارم

meskere billertim u bîsi heyatı,
hisabı kitabı ,pol-i sirati.
hîyalıma hölüm tüşmedi hergiz,
kıyamet fikirime,keçmedi hergiz.
zelalet canıma hot vurdum köndüm,
cehennem ateşiń kul henek bildim.
meyi ķiflet dil-é naşad vérdim,
âldum bî bada umru badka vérdim.
eger sanéygem,varum,min gunahum,
yoķum`ar min gunahka bî savabum.
hudaya rehm eti éy héyi mennan,
peşimanam peşimanam peşiman.

مسخره بىل لر提م، او بىسى حیاتى ،
حسابىي كتابىي ، پل ي صراتى .
خيالي ما هؤلۈم توشىمەدى هرگز،
قيامت فيكريمە، كچمەدى هرگز .
ضلالت جانوما هوت ووردو كۈندۈم،
جهنم آتشىن كول، هنك بىلدىم .
مئى غفلت دل ناشادقا وئردىم،
آلدوم بى بادا عومرو بادقا وئردىم .
اگر سانئگىم واروم، مىن گوناھوم،
يوقومار مىن گوناھ قا، بى ثوابوم .
خدايا رحم ائتى، اي حى منان،
پشيمانام پشيمانام پشيمان .

٣١. تعجب

eceb hýretliǵ`er çerhiń ƙararı,
bîsi ƙustalugár,bîsi ƙemde ârı.
bîséy vérmiş hýelyi naz u német,
bîsi âçluk`da çeker,yüz min zillet.
bîsi toldarmuş palavıń yaǵ`da,
bîsi tok olmaduń nan-é covda.
bîsiniń âǵzı kûlmekde boşalmaz,
bîsi derd u rencde,katı hâçulmaz.
bîsi etles tûn kedmiş damaqluǵ,

عجب حير تليغار، چرخىن قرارى،
بىسى غوصتالوغار، بىسى غمده عارى.
بىسى وئرمىش خىيلى ناز و نعمت،
بىسى آچلوق دا چىرى يوز مىن ذلت .
بىسى تولدارموش پالاوين ياخ دا،
بىسى توق اولمادوق نان جودا.
بىسى نين آغزى كولمك ده بوشالماز،
بىسى درد و رنج ده، قاتى هاچولماز.
بىسى اطلس تون كدمىش داماقلوغ،

bîsiniň tûnu yırtık yamakläug.
 bîsiniň menzili ķesr-i mücellel,
 bîsi қâlmuş hesirke müettel.
 bîsi bî hebbe ķendke tâmârzu,
 bisiçe қalmaduň es bî ârızu.
 bîs`éy can hayup çekmiş қoyun`éy,
 bîsiniň hot қomuş u boyun`éy.
 bîsi kök`er hayıň cim pi ri,
 bîsi bi sümüker hayıň teriri.
 bisiniň sözü mat etmiş âkulu,
 bîsi yazmuş ߰alk a, tülkü matalu.
 bîsiniň âleli étmekçe tehlil,
 vucuduń éttirir her yérce tekmil.
 bîsiniň péşesi bohtan u tohmet,
 sözü boşda boşka pukar u ķeybet.
 bîsi zülmü bilir kufrla beraber,
 bîsiniň zülm olmuş,işi seraser.
 bîsi bi leşkeri yâkuzu қatlér,
 bîséy piň hayıkań yüreki çatlér.
 bîsiniň âşmuş, malı başımda,
 bîsi pul körmedik avval yaşında.

بىسىنىن تونو، بىر تىق ياماقلوغ.
 بىسىنىن منزلى قصرى مجلل،
 بىسى قالموش، حصىر كە معطل.
 بىسى بى حبە قىندىكى تامارزو،
 بىسى چە فالماذوق اس بى آرزو.
 بىسى جان ھايپ، چىكمىش قوبىنىء،
 بىسىنىن هوت قوموش او بوينىء.
 بىسى كؤكار ھايىن جىم پىرى،
 بىسى بى سۇمۇك ار ھايىن ترىرى.
 بىسىنىن سۈزۈ، مات ائتمىش عاقولو،
 بىسى يازموش خالققا، تۈلکۈ ما تالو.
 بىسىنىن عالمى، ائتمك چە تحليل،
 وجودىن ائتتىرىر، هر بئرچە تكميل.
 بىسىنىن پئىشە سى، بەھتان و تەھمت،
 سۈزۈ بوشدا بوشقا، پوك ار و غىبىت.
 بىسى ظلم و بىلىر، كفرلا برابر،
 بىسىنىن ظلم او لموش ايشى سراسر.
 بىسى بى لىشكىرى يالقوزو قاتلىر،
 بىسى پىخ ھايوغايىن يورەكى چاتلىر.
 بىسىنىن آشموش، مالى باشىندا،
 بىسى پول كۈرمەدىك آوال ياشىندا.

bîsi boşey կոμս tac-é şâhu,
bîsi boş haçuk`ar,yoқ`ar kolâhu.

بىسى بوشى، قوموش تاج شاهو،
بىسى بوش هاچوقار، يوقار كلاهو.

٣٢. خروس دعاسى اجابتى

holasa çün h̄oros étti tevessül,
haydı:mavlaқ nezr u կildi tevekkül.
u dem կildi tefezzül héy elam,
h̄elas olmaқ yoluń étti élam.
fekom lillah min lotf hefi,
yedoқu һefade en fehm-el zeki.
salı sen işiyi perverdigar`ka,
boşuń կoyur yatuv, varma yırak`ka.
kerekir oluқa bî haz telaşinj,
özüń hölerme, titme eyme қaşinj.
işler bitev batinen , Allah eliçer,
zahirce gerçi һan u şah eliçer.

خولاصا چون خروس ائنتى توسل،
هایدی ماولاد نذر و قىيلدى توڭل.
او دم قىيلدى تفضل حى اعلام،
خلاص او لماق يولىن ائنتى اعلام.
فكم الله من لطف خفى،
يدق خفاده عن فهم الزكى.
سالى سن ايشىي ، پروردگارقا.
بۇشىن قوبور ياتوو، وارما بىراققا .
كره كير اولوقا بى هاز تلاشين،
اوزىن هؤلرمە، تىتمە، اييمە قاشىن .
ايش لر بىتو باطنن باطنا ، آللە الى چر،
ظاهر چە گرچە، خان و شاه الى چر.

٣٣. قىستانلوق و قورتولوش

gerez tülükü maқul kezdi tolkândı,
baluқ körsengiliçe daldalândı.
ez bes tolkândı,bağrı կânка holundu.
yolu bide կebistanка holundu.
érdi hişedi,keçige erel`ey,
özüń çekge կebistanda bere`ey.

غرض تولکۈ ماقول كىزدى تۈلقاندى،
بالوق كؤرسنگىلى چە دالدالاندى.
از بىس تۈلقاندى باغرى، قانقا ھولندو،
يۈلۈ بىدە قېيستانقا، ھولوندو.
ائىرىدى هيىشەدى، كچى گە ارەلى،
اوزىن چىك گە، قېيستاندا بىرەلى.

ḥorus-é heste çekti âhu-afḳan,
közünde yérke töktü yaş- alḳan.

 anaǵ seslendiki,ses tüstü taǵ-ka,
yétişdi nalası yérde- asıman`ka.
 çeker` etti âh âh üstünde peyapéy,
îngillér` etti misal-é naleyi néy.
 közü yaşı yürek âhu demadem,
ķurar` attı yér u kökçe bez-é matem.
 tülǖ oldu bu halķa çün ḥabardar,
te`ecüb etti u oldu giriftar.

 haydı: aḥır neser bu nâlâ-yu âhu,
meni bu metlebde yék éti âgâh.
 perişan haletiń hegler közün̄ var,
munaǵ belliriki bîman sözün̄ var.
 ḥoros haydı:ki éy âǵul sohendan,
bu ķebristanda қafil keçme ḥendan.
 bu yérce yatmışallar,şâhu sultan,
ķeleм ķaşlar misal`i mâhu sultan.
 ecel almuş elinde taht-é şâhu,
ķara turpaқ olmuş taht gâhu.

خروس خسته چكتى آه و افغان،
کؤزوندە يئر كه تؤكتۇ ياش-آلقان.

 آناغ سسلندي کى، سس توشتۇ تاققا،^{٣٨}
يئتىشتنى نالاسى يئرده - آسمان قا.

 چكراتتى آه، آه اوستون ده پياپى،
ايңگيل لئراتتى مىثال نالھى ئى،
کؤزو ياشى، يوره ك آھو دمادم،
قوراراتتى يئر و كوكچە بزم ماتم.
 تولكۇ اولدۇ، بو حال قا چون خاباردار،
تعجب ائتتى او، اولدۇ گرفتار.
 هايدى آخر نەسەر بو نالا و آه،
منى بو مطلبىدە يئك ائتى آگاه.
 پريشان حالتىن، هغلئر كؤزۈن وار،
موناغ بىللەرى كى، بىمان سۆزۈن وار.
 خروس هايدى: كى اي عاقل سخندان،
بو قبرستاندا غافل كچمه خندان.
 بو يئرچە ياتمىش آللار، شاه و سلطان،
قلم قاش لار مىثال ئى ماھ و سلطان.
 اجل آلموش الييندە تاخت شاهو،
قارا تورپاق اولموش تاخت گاھو.

yamuş boda mavlaş mümin u pak,
yatmuş buda mağul erbab u idrak.
yatmuş bu yérçe havul melikalar,
boda yatmış hýeli nov kedhûdalar.
yatmuş bu yérçe seh̄ rena cavanlar,
yatmuş bu yérçe keşeng cananlar.
u mermer sineler,çilpaş kalmuş,
kara köz sürmesi,turpaş olmuş.
varusu boda sakit yatmışallar,
kom-konşu lalasiñ salmışallar.
yér astıça hemmêşe zar u ka`im,
kalumş közleri ellerce, da`im.
hamusu ârizu tohmiñ hekmişeller,
kelip varan yoléy köz tikmişeller.
buluk çöşme akân suvlar bu yérçe,
högülüler köz yâsu`ru,kebirçe.
suvléy közleriñyi vaşu nergis yüzéy,
vakur min hesretle, yeriñ yüzéy.
eger hişorñ sen Allah rezasiñ,
yadında hime höliler du`asıñ.

ياتموش بودا ماؤلاق مومن ويماک،
ياتموش بودا ماقول ارباب و ادراک.
ياتموش بویئرچه، هاوول مه لقالار،
بودا ياتموش خیلی نوو کددخالار.
ياتموش بو یئرچه سخ رعناد جاوان لار،
ياتموش بو یئرچه قشنگ جانان لار.
او مرمر سینه لر، چیلپاق قالموسش،
قارا کؤز سوئرمەسى، تورپاق اولموش.
واروسو بودا ساکىت ياتمىشاللار،
قوم - قونشۇ، لالاسىن سالمىشاللار.^{٣٩}
يئر آستى چا، همئىشە زارو قائەم،
قالموسش كۈزلرى اللرچە، دائم.
هاموسو آرزو تو خمين، هكمىشاللر
كلىب واران يولى كۈز تىكمىشاللر.
بولوق چۈشمە آقان سوولار بویئرچە،
ھۆل گۈلولر كۈز ياشۇ رو، قېbir چە .
سوولى ئكۈزلرىنى واقۇ، نركس يوزى،
واقور مىن حسرت له، يئرين يوزى.
اگر هيشۈرىن سن آلاھ رضاسىن،
يادىندا هييمە ھۆل لر دوغانسىن.

bu sakit taşları henekde tutma,
 mezar ehliçe ki derdi unutma.
 býegin sen vaþmaþaý ehl-é mezárka,
 ïnenip ând içem perverdigarþa-
 höldükéy þebriye bî kimse vaþmaz,
 þebriý ziyaretéy héç kim tolkanmaz.
 yolum her çan tüþer`étti mezárka,
 Fatihe vérrettim ehl-é þuburþa.
 hoþîr`ertim hemd-u süre sadaþa,
 éter`ertim hidye bod yatþullarþa.
 nefayda temi yoþ`ar iþtiyarum,
 felek kesmiþ yaman sebr u þararum.
 ýék temi himmet éti nikufam,
 sen Allah varma bîdem tutal âram.
 hayatı bî fatihe hoþî du`asiý,
 icabet éti hölîler,modde`asiý.
 éshitti tûlkü yüreki kesildi,
 horosuý þovl u fél-i u ïnendi.
 þebul étti nesihet düşmeninde,
 þafil olduunuý megr u feninde.
 hayduþ`éy Fatihe aþzı hâculdu,

بو ساکیت تاشلارى هنگدە توتما،
 مزار اهلیچە کى دردی اونوتما.
 بئین سن واقماقاين اهل مزارقا،
 ایننىپ آند ایچم، پروردگارقا -
 هؤلدۈكى قبرىيە بى كىيمسە واقماز،
 قبرىن زيارتى، هئچ كىيم تولقانماز.
 يولوم هرچان توشەراتتى مزارقا،
 فاتحه وئرراتتىم ، اهل قبورقا.
 هوقيرارتىم حمد و سوره صادقا،
 ائتهرارتىم هدىيە ، بود ياتقوللارقا.
 نه فايدا تئمى يوق آر اختياروم،
 فلك كىسمىش يامان، صبرو قراروم.
 يئك تئمى همت، ائنى نيكوفام،
 سن آللاه وارما بى دم توtal آرام.
 هايى بى فاتحه، هوقي دعاسىن،
 اجابت ائنى هؤلىلر، مدعاسىن.
 ائشتتى تۆلکۈ يورەكى كسىلدى،
 خروسىن قول و فعلئ او اينىدى .
 قبول ائنتى نصيحت، دوشمنىنده ،
 غافل اولدۇ اونوين، مکرو فنيىنده.
 هايدوقۇ فاتحه آغزى هاچولدو،

horos Allah hayup bide hatkuldu.
u yérçše varattı söyet haǵaçı,
horosıń derdiniń oldu alacı.
uçtu söyet galasıń mesken étti,
u fenlig zalumka havul fen étti.
horos elde vardu, meclis puzuldu,
kelin hirkek hündü, küden şur oldu.
bu yol tülküń yürek bendi ǵirildi,
özüń bide yérke ǵirpti yiğildi.
sesiń hidi çinhirdi çaldı eliń,
yüzüń titti, yuldu mükem sekkeliniń.
haydi: lenet virrac horoska kelte,
yémedik fatihe emvatka vérte.
babam köndü hoğum taşka tayandı,
nabar yérce boşka harra calandı.
ķara yolça hölügötti tekedüs,
mene lazum daǵattı bu tecessüs.
ķozlukumda yupaǵda abid oldum,
şeri`et ehli olmuş zahid oldum.

خروس آللە ھايىپ، بىيده ھاتقولدو.
او يئرچە واراتتى، سؤيت ھاغاچى،
خروسىن دردىنىن، اولدو علاجى.
اوچتو سؤبىت گالاسىن مسکن ائتتى،
او فن لىغ ئالوومقا، ھاولول فن ائتتى .
خروس الده واردو، مجلس پوزولدو،
كلىين هيركك ھوندو، كودن شور اولدو.
بو يول تۈلکۈن يۈرەك بندى قىرىلدى،
أوزۇين بىدە يئرچە چىرپتى يېقىلدى.
سىسين هيدى چىنخىردى چالدى ئىن،
يۈزۈن تىتتى، يولدو محكم سققلين.
هايدى: لعنت ويرراج خروسقا كلتە،
يئمەدىك، فاتحه امواتقا وئرته .
بابام كوندو هووقوم، تاشقا تايىندى،
نابار يئرچە بوشقا، خارра چالاندى.
قارا يولچا ھۆلۈكتى تقدوس،
منه لازوم داغاتتى بو تجسس.
قوض لوقومدا يۈپاغدا عابد اولدوم،
شريعت اھلى اولموش، زاهد اولدوم.

٤٠. شورور: باطل، برهم

٤١. اين بىت را بىدين شكل نىز آمده است: بابا كوندو، بوزك بندىم قىرىلدى نابار يئرچە هو بوشوما يېقىلدى.

٤٢. قوض با قاضى، قوضلانماق يا قاضى لانماق: خودرا قاضى دانستن. قوضلانماق = تو خمالانماق،

nabar lefz` etti keldi tilime,
yupaǵda fatihe téyte elime.
ḥoroska bî vaǵup hekdi neçce gul,
haydi: tülükü! tökü témi boşya kül.
haydi: tülükü seniń heviń yiǵilte,
yépigéttiń tutakuń canıń daǵ hünte.
kerek` erti tuttuķey tutağam yasiń,
boynum sînte témi tuttum ezasiń.

٣٤. تۈلکۈ خروس دا زەرىقىمە كى

ḥoros` ka seslendi u demce tüldi,
haydi: ǵalta senińki le menim ki.
derdiń cigerime, héle etoriń.
menim dek hélemi havul biloriń.
munu bili ǵisas ońbańa ǵalmaz,
bu derdle tülükü bey korka varmaz.
meni! zalim! bu rengiń étti leng,
sene bî çol tikem her sapu bî reng.
eger Allah áman verge ecelde,
éyze vaǵti tutam seni men hende.
mene bildiń neber sen ǵulluk éttiń
bu halumça meni, ǵara pul éttiń.
men hölî sen tirri, saqléy yadıńça,

نابار لفظاتتى كلدى تىلىمە،
يۇپاǵدا فاتحە، ئئى تە ئىلىمە.
خروسقا بى واقوب، ھكدى نىچە گول،
هايدى: تۈلکۈ! تۈكۈ ئىمە بوشويا كۈل.
هايدى: تۈلکۈ! سىنин، هوين يېقىلتە،
يئىپى گىتتىن توتقىن، جانىن داق ھونتە.
كرەكارى توتتوقى، توتابام ياسىن،
بۈيىنوم سىنتە ئىمە توتابوم عزاسىن.

خروسقا سىسىنىدى اودم چە تۈلکى،
هايدى: قال تا سىنин كى له منىم كى.
دردىن جىيگىريمە، حئىلە ئىتۈرىن،
منىم دق حئىلەمى ھاول بىلۈرىن.
مونو بىلى قصاص عقباقا قالماز،
بو دردله تۈلکۈ بئى كۈرقا وارماز.
منى ظالىم! بو رنگىن، ئىتتى لنگ،
سنه بى جۈل تىكم ھرساپو بى رنگ.
اگر آللاد آمان وئرىگە، اجل دە،
ائىزە واختى توتام، سنى من ھندە.
منه بىلدىن نېھر سى قوللوق ئىتتىن؟
بو حالوم چا منى، قارا پول ئىتتىن.
من ھۆلى سى تىرىرى، ساقلى ئادىن چا،

bî ڭارا тұн тикем ,seniń boduń ça
vurum bî hot sene,éy megr péše.
hayılar dastanlarça hemmeše.
ǵafıl körgem seni, boynuyu burķam,
hatam çölmek dibéy babayı yaƙam.

بى قارا تون تىكىم، سنىن بودىن چا.
ووروم بى هوٽ سنه، اى مكر پىشە،
هابىي لار داستان لار چا همىشە.
غافل كۈرگەم سنى، بۇينويو بورقام،
هاتام چۈلمك دىبىئ، بابايى ياقام.

٣٥. خروس ھاباباڭ چىكمەسى

u lehzeki ḥoros sesi eşitti,
haǵaç boşça küldü şadluğ étti.
eliń çaldı âǵz` éy hababak çekti,
perriń çaldu perr`éy bide bang çekti.
haydi: zalım cavabiń âlu témi,
kötüń süpürgeléy hünek yov témi.
közüń süztürme éy enter vaquşluğ,
boşuń oynatma,éy boşu belalug.
hirsde olmuş,yüzü közüń kırmizi,
sesiń kesi hürme yüzü kırmizi.
ne munaǵ hatıń u yalıkuż çapturoń,
har it vârâ tört terefiń կapturoń.
hereń yéke tiliń vayı el haçı,
elinde kelmeyor bîzad türk kaçır.
hayı her nese hayoriń éy sitemger,
yorağıń könekke ,var yériń könér.

او لحظەكى خروس سىسى ئىشتتى،
هاغاج بوشچا كۈلدۈ شادلوق ئىتتى.
الىن چالدى آغزى، ھاباباڭ چكتى،
پورىن چالدو پرى بىدە بانگ چكتى.
هايدى: ظالم، جاوابىن آلو تئمى،
كۈتىن سوپورگەلىء ھونك يوو تئمى.
كۈزىن سوز تۈرمە، اى عنتر واقوشلۇغ،
بوشىن اويناتما، اى بوشو بلالوغ.
حرص ده او موش، يۈزو كۈزۈن قىرمىزى،
سسىن كسى هورمە، يۈزو قىرمىزى.
نه موناغ ھاتىن، يالقۇز چاپتوروين؟
ھار ايت وارا تۈرت طرفىن قاپتوروين.
ھەرەين يىشكە تىليلىن وايى، ال ھاچى،
الىيندە كلمە يور بى زاد تۈرك قاچى.
ھابىي ھرنسە ھايورىن، اى ستمىگر،
يۈرۈقىن كۈنكە، وارىئىرېن كۈنر.

sene hot vurmuşam könürü kötüń,
babayı yaķmuşam,yalkoruń harķıń.
işiń boşka keldi ne bozzulloruń?
hoķuń taşka téydi ne bögürürüń?
âçunda hölmediń işiń düzeldi,
yérke ķoma eliń her nêse keldi.
ne es ķorķmadıń bu köz yaşımda?
boşuma sarılma,haçulup başımda.
tezip yov vallah küçüń mene érmez,
munu bili tişiń es mene kirmez.
hudavendim mene éter kömeklik,
kesildi,kördüküń haǵaç kürgeklik.
penâhum`ar menim çün héyi zülmen,
haymam héç kaçan,şahķa şahķulu men.
ne tul kişi vârâ,ķarķuş étorıń?
biçara mebdile kel kel étorıń?
sene olmadık mende zülmü teksir,
ki nifriniń olika bî haz tesir.
özüye yék, malik olu sözüye,
holunur nifriniń öz yüzüye.

ĥolasa çünkü meyüs oldu rubâh,

سنه هوت وورموشام، كؤنورو كؤتين،
باباينى ياقموشام ، يالقورين هارقين.
ايشين بوشقا كلدى، نه بوززولورين؟
هوقيين تاشقا تئيدي، نه بؤگوروبويين؟
آچوندا هؤلمهدين ايشين دوزالدى،
يئركه قوما اليين هر نسه كلدى.
نه اس قورقمادين بو كؤز ياشيمدا؟
بوشوما سارولما هاچولوب باشيمدا.
تزيپ يووا والله كوجوين منه ائرمز،
مونو بيلى تيشين اس منه كيرمز.
خوداونديم منه ائتهر كؤمك ليك،
كسيلدى كوردوكين هاگاج كورگكلىك.
پناهوم آر منيم چون حى ذوالمن،
هايمام هئچ قاچان، شاهقا شاهقولو من.
نه تول كىشى وارا،قارقوش ائتورين؟
بيچارا منديله كل كل ائتورين.
سنه او لمادوق منده ، ظلم و تقصير،
كى نفرىينين اولوقا بى هاز تاثير.
أوزو يه يئك، مالك او لو سوزو يه،
هولونور نفرىينين، اوز يوزو يه.

٣٦. تولكوبين نا اميد او لمaci ^

خولا صا چونكۇ مأيوس او لدو روباء،

yüz köodu bêbança ba nâlâ-yu âh.
 köndü hotlandı u zar u dilefkar,
 körögéttiń könmek var ta könmek var
 beter hirsinde hot tutmuş könnétti,
 köynü`ce hay ńhorosu yündérétti.
 hayır`attı körmegéttim,bu künü kaş,
 ńhudavenda hatı menim boşuma taş.
 şikarum éy ńHuda hündü elimde,
 bu bedbehlik mene keldi tilimde.
 körögéttim éy til lal oluğattıń,
 tüsekgettiń bendke danışmaňattıń.
 sizke lenet olta éy hölgülüler,
 meni hatdińiz belaňa tünmetünler.
 bu haşaç hekgiliń babaséy lenet,
 kelüttü başıma bî munaǵ ménet.
 tüşmüştü elime bî yaǵluǵ tike,
 elimde hondu oldu tike tike.
 nefayda çekigem min âhu faryad,
 şikarum vardu elde dâd u bidad.
 eceb yaǵluǵ eti,tatluǵ kök özü,

يۈز قودو بېبانقا با ناله و آه.
 كۈندۈ هوتلاندى، او زار دل افكار،
 كۈرۈگەتدىن كۈنمك وار تا كۈنمك وار.
 بىتر حرصىيندە هوت توتموش كۈننتتى،
 كۈينوچە هاي خروس و، يۈندەرتتى .
 هايپراتنى كۈرمە گەتتىم بو كۈنۈ كاش،
 خداوندا هاتى منىم، بوشوما تاش.
 شكاروم اي خدا هوئىدۇ اليمدە،
 بو بدېختىلىك منه كىلدى تىلىمدى.
 كۈرۈگەتتىم اي تىل! لال اولوقاتتىن،
 توشه كەتدىن بىندىكە، دانىشماقاتتىن.
 سىيز كە لىعنت اولتا، اي هۆلگۈلۈ لر،
 منى هاتدىز بلاقا، تون مە تۈن لر.
 بو ھاغاج ھكىيلىن باباسى لىعنت،
 كلۇتنۇ بوشوما بى موناغ مەنن.
 توشمۇشتۇ اليمە، بى ياغلۇغ تىكە،
 اليمدە هوئىدۇ، اولدو تىكە تىكە .^{٤٢}
 نە فايىدا چكى گەم، مىن آه و فرياد،
 شكاروم واردۇ الدە داد و بىداد.
 عجب ياغلۇغ اتى، تاتلوغ كۈك اۋزو ،

türke sasuk oğlu! haz közün̄ süzü.
 unu köz ƙaras`éy süreme haydaƙ,
 sa`adetce huma,süretçe caçcaç.
 dunyaça körmedik`ertim munağ çak,
 ne boşuń hağrutum,u bî teri yaƙ.

تۇر كە ساسوق اوغلى! ھاز كۈزۈن سۆز. .
 اوно كۈز قاراسى، سورمە ھايداق،
 سعادت چە ھما،صور تىچە جاقجاق.
 دونيا چا كۈرمەدىك ارتىم، موناغ چاق،
 نه بوشۇن ھاغرو تتوم، او بى ترى ياق.

٣٧. توڭىن پىشان اولماقى

tulkü heğledi,kezdi tolkandı,
 üzüldü taşatıvardı tayandı.
 ne tizçe taşatı ne cança tâbı,
 yürekde heğledi étti istirâbı,
 tolkanturdu közün̄ âkturdu yaşıń,
 ƙurruk turpaƙ üsté ƙodu başıń.
 közü ƙaraldı hali vuruştı,
 yüreki ƙavzandu rengi ustu,
 hücum étti merez cism-i nizarqa,
 bulkandı haleti, tüstü éhtizarqa.
 vetende hünmek`i ƙem yéyir`etti,
 mudam nala şamış, yaş töker`etti:
 hölürüm közlerimi vâkulu yok,
 ne bî heğlegilim,oğşaƙulum yok.
 ne bacum var,ne lalam nedek nenem
 ne oğlum,ne dostum nedek dedem.

تولكۇ ھغلەدى، كىزدى تولقاندى،
 اوزۇلدو طاقتى وارادى تايىاندى.
 نه تىيز چە طاقتى نه جان چا تابى،
 يوركىدە ھغلدى ائنتى اضطرابى.
 تولقانتوردو كۈزىن، آقتوردو ياشىن،
 قوررۇق تورپاق اوستى قودو باشىن.
 كۈزۈ قارالدى، حالى ووروشتو،
 يوره كى قاوزاندو، رنگى اوشتى.
 هجوم ائنتى مرض جسم نزارقا،
 بولقاندى حالتى توشتو احتضارقا.
 وطن دە ھونىمە كى، غم يېئراتنى،
 مودام نالا شامىش، ياش تؤکەراتنى.
 ھۇلۇرۇم كۈزلەرىمى واقولو يۇق،
 نه بى ھغلە گىلىيم، اوغشاق قولوم يۇق.
 نه باجوم وار نه لالام، نه دق ننەم،
 نه اوغلۇم نه دوستوم، نه دق دىدم.

hölorum meni bî yâd étgili yok,
 boşumu tizi üstey âlkulu yok.
 bulunmaz ne kafan ne sidr u kafur,
 ne tabut u ne ķessal u ne dek gur.
 vesiyet étigem héckim yazan yok,
 höldük`i bî nefer ķebrim kazan yok.
 eger témi vetende sarı hölsettim,
 ķom-u ķonşuda sarı can vérsettim.
 familler âllâttu meni hara`ka,
 batarattı lala bacı ķara`ka.
 bîsi töşüm üstey saç töker`etti,
 bîsi kirpix sanı, yaş töker`etti,
 çektik`i âh bacım, can hayırattı,
 nenem nezr étmış ķurban hayırattı.
 bîsi laşum üşçe saç yonuķattı,
 bîsi ķazannak`ça halva yoğruķattı.
 bîsi tabutum üs`çe, boş haçuķattı,
 bîsi molla dalında, tolķanıķattı.
 âzzat sesle hayırattı, âc balam vay,
 gurbetçे hölgülü mühtac balam vay.
 yüz holumuş hek dergaséy hayıkattı,

هؤلۈرۈم منى بىياد ائتگىلى يوق،
 بوشومو تىزى اوستىء آلقولو يوق .
 بولونماز نه كافان نه سدر و كافور،
 نه تابوت و نه غسال و نه دق گور.
 وصىت ائتىگەم هئچ كىيم يازان يوق،
 هؤلدۈكى ئىن نفر قېرىيە قازان يوق .
 اگر تئمى وطن دە سارى هؤلسىتىم،
 قوم و قونشودا سارى، جان وئرسىتىم.
 فامىيل لرآللاتتى، منى هاراقا ،
 باتاراتتى لا - باجي قاراقا .
 بىسى تؤشۇم اوستىء ساچ تؤكراتتى،
 بىسى كىرپىك سانى، ياش تؤكراتتى.
 چكتىكى آآ، باجىم جان ھاييراتتى،
 ننهم نذر ائتمىش، قربان ھاييراتتى.
 بىسى لاشوم اوسچە ساچ يۇنوقاتتى،
 بىسى قازاناك چا حالوا يۇغرۇقاتتى .
 بىسى تابوتوم اوسچە بوش ھاچوقاتتى،
 بىسى موللا دالىندا تولقانى قاتتى.
 آززاد سىن لە ھاييراتتى، آچ بالام واى،
 غربتچە هۆلگۈلە محتاج بالام واى.
 يوز ھولوموش حق درگاهسى ھايىقاتتى

tökügetti közünde yaş turuğattı.
nêse ollatdı nenem halum bilserti,
can vérdikéy boşum hucéy kelserti.
Îhudavenda bu zâru rusiyahiń,
bağışléy mehşerçe corm u gunahiń.
mene rahat eti bu éhtizarı,
so`al-i ķebri sehl éti foşarı.
Îhdavenda bi hekké é al é yasîn,
bu zar u bikesi īar étme yasiń.

تؤکوگنتى كۈرونده ياش توروقاتنى.
نەسە اوللاتنى ننه م حالوم بىلسەرتى،
جان وئردىكىء، بوشوم هوچى كىلسەرتى.
خوداوندا بو زارو روسياهين،
باغيشلىئ محشرچە جرم و گوناھين.
منه راحات ائتى بو احتضارى،
سوال ئى قبرى سهل ائتى فشارى.
خوداوندا به حق آل ياسىن،
بو زارو بى كسى، خوار ائتمە ياسىن.

٣٨. تۈلکۈ غىيىدە سىس ائشىتمەكى

munag îngillemiş, âhu çeker`etti,
dembidem heglemiş, yaş töker`etti.
telatum ķildi behr-é lotf é cebbar,
ķeribiń nalasıça bî eser var.
ķavzandı geybde bî ses u sa`et,
ki türk éy heste-yé derd é muca`et.
ķem u ķustań kelip hündü boşka,
âram olu "kulunguń vurma taşka".
sene rezzaķ bî kitik kismet étti,
u napaku esir`i nekmet étti.
îholasa tülkü çün hatif sözleriń,
éşitmiş ķivrildi, haçtı közleriń.

موناغ اينگيل له ميش، آه چىراتتى،
دم بدم هغله ميش، ياش تۈكرااتتى.
تلاطم قىلدى بحر لطف جبار،
غريبيين نالاسى چا بى اثر وار.
قاوزاندى غىيىدە بى سىس او ساعت:
كى تۈرك اى خستەي دردى مجاعت.
غم وغوصتايىن كلىپ ھوندو بوشقا،
آرام اولو «كولونگوين وورما تاشقا».
سنه رزاق بى كىتىك قىمت ائتتى.
أوناپاكو اسىرى نقمت ائتتى.
خولااصا تۈلکۈ چون هاتف سۆزلرىن،
ائشىتمىش قىورىلدى، هاچتى كۈزلرىن.

bellî oldu una,lütf é hudavend,
 külümsüdü yürekde,vurdu lebhend.
 u dem buldu bî huşak,oldu falçu,
 haydi bulķam kitik üçde bî alcu.
 huşakıń sorduķ`ey,u alçı turdu,
 damaklaşanmış harluķunda,ķudurdu.
 u nime canıla,çekti nâlâ yu âh,
 haydi: înni tevekkeltu e`lellah.
 eliń ķodu yerke,ķavzandı hadaķ`ka,
 sümsüne sümsünü keldi baluķ`ka.
 érdi bî daraķa,zar u dil efkär,
 kördü u daraça bî kök ferik var,
 ýemiş ezbeski dana,lap kaz olmuş,
 ķâru şışmiş şışek vârâ saz olmuş.
 olmuş şangul,hekki étmiş feramuş
 damakı çak étmiş cam`i safa nuş.
 vurur çehçeh kîrdikéy lalazar`ka,
 hayır bulbul neser,kakluk nigar`ka.
 ne Allah biliyor ne mezheb u din,
 zelalet le étmiş u terk-é âyin.

بللى اولدۇ اونا، لطف خوداوند،
 كولۇمسۇدو، يوركىدە ووردو بىخند.
 اودم بولدو بى هوشاق، اولدۇ فالچو،
 هايىدى بولقام كىتىك، اوچ ده بى آلچو.
 هوشاقىن سورىدوقىءُ، او آلچى توردو،
 داماقلانمىش هارلوقوندا، قودوردو.
 او نىيمە جانى لا ، چكتى ناله وآه،
 هايىدى: آنى توكلت على الله .
 الين قودو يئركە، قاوزاندى، هاداققا،
 سومسۇنو سومسۇنو، كىلدى بالوققا .
 ائردى بى داراقا زارو دل افكار،
 كؤرددۇ او داراچا، بى كؤك فريك وار.
 يئميسىش ازبس كى دانا،لاپ قاز اولموش،
 قارنى شىميسىش شىشىكوارا ساز اولموش.
 اولموش شانگول، حقى ائتمىش فراموش،
 داماقي چاق ائتمىش جامى صفا نوش.
 وورور چەچە كىردىكىءُ لالازارقا،
 هايىر: بولبول كىمر، كاكلوك نگارقا.
 نه آللە بىلىيور، نه مذهب ودين،
 ضلاللت له ائتمىش، او ترك آئىن.

ğururunda yérişin, yoluñ hazmuş,
boduñ çekmiş hayiñ ki kaz turmuş.

غۇرۇوندا يېرىشىن، يۈلۈن ھازمۇش،
بۇدۇن چىكمىش، ھايىن كى غاز تورمۇش.

٣٩. تۈلكۈ فرييک توتماقى

unu kördükte tülükü bide turdu,
hayiñ sen behti yâtmıştu ûdandu.
u dem murk-é dili, pervazqa keldi,
havaslandı sümükü sazqa keldi.
haydi:ne haktim ne կavurdum!
şukur olta bîhazır lokma buldum.
közü çün nergis-é şehla hâçuldu,
hıraqlıda şir`i korran vârâ turdu.
ķerez söz mühteser derdiñ unuttu.
hatluqtu téz feriki bastı tuttu.
u yérçe bu ferik hêyli étti nala,
habardar olmadı héckimse valla.
ez beski dad étti tüştü nefesde,
héckim es olmadı hali bu sesde.
kitik kördü ki héckim omor hali,
haydi:ahır dağ`ar, turmaç mecalı.
hîyal`éy keldi bî cimili héle,
tülüküke erz étti, u hoş tili le.
"ki éy biçaralar poşt u penahu,

اونو كۈرددۈكتە، تۈلكۈ بىدە توردو ،
ھايىن سن بختى ياتموشتۇ اواداندو .
او دم مرغى دلى، پرووازقا كىلدى .
ھاواسلاندى سۆمۈكۈ سازقا كىلدى .
ھايىدى: بە به نە ھكتىيم نە قاوارىدوم،
شوکور اوللتا بى حاضىر لوقما بولدوم .
كۈزۈ چون نرگىن شەلا، ھاچولدو ،
ھيراقدا شىر غرآن وارا ، توردو .
غرض سۆز مختصر دردین اونوتتو ،
ھاتلوقتو تئز فرييکى باستى توتتو .
او يېرچە بو فرييک خىيلى ائتتى نالا ،
خاباردار اولمادى ھئچ كىمسە والا .
ازبس كى داد ائتتى توشتۇن نفس ده .
ھئچ كىيم اس اولمادى، حالى بى سىسى ده .
فرييک كۈرددۈ كى اومنۇر ھئچ كىيم حالى ،
ھايىدى: آخر داغ آر، تورماق مجالى .
خىالي كىلدى بى جىمىلى حىلە ،
تۈلكۈكە عرض ائتتى، او خوش تىلى لە:
«كى اى بىچارالار پشت و پناھو،

peleng u şir u bebriń ķiblegahu.
 seniń lütfińçe fezlińçe közüm var,
 icaza ver sene bî haz sözüm var".
 tülükü haydı: lal olupa dânişma,
 temellük hotuça könme alışma.
 sesiń kesi héyli hovma elliń,
 ýéke hatma işke yaǵluǵ tilleriń.
 sessiz tural ķulaǵumu vang étme,
 ǵız vârâ işmarma, etiń zehr étme.
 meni hatma elke takı allanmam,
 yavan, ci sözlerke takı inanmam.
 bu salusu bu mekru fikru tetbir,
 yeńkin étmez mene bî zerre tesir.
 hayma âcluń menim âklumu almuş,
 meni melün heriń bu halqa salmuş
 hıyal şadıń özüye çaraaptıń?
 heriń âllâttu sen dek şire yaptıń.
 kökerige bî ƙarı ot, ƙebrim`de,
 heriyiń pisliki hünmez ƙelbim`de.
 eger min lala boş hâçka gulumda,
 һorosıń dağları varmaz yadımda.

پلنگ وشىر و بىرىن قبله گاھو.
 سىنин لطفىن چا فضلىن چە كۈزۈم وار،
 اجازا وئر سىنە بى ھاز سۈزۈم وار».«
 تۈلکۈ ھايىدى: لال اولوپا دانىشىما!
 تملق ھۆتوچا، كۈنمه آلىشىما!
 سىسىن كسى خىلى ھۈوما اللرىن،
 يئكە ھاتما ايش كە، ياغلۇغ تىللرىن.
 سىس سىز تورال، قولاقدۇمۇ وانگ ائتمە،
 قىز وارا اشمارما، اتىن زھر ائتمە.
 منى ھاتما ال كە، تاقى آللاتمام،
 ياوان، چى سۈزلىر كە تاقى اينامام.
 بو سالوسو بو مكرو فكرى تىبىر،
 يقىن ائتمىز منه بى ذىرە تأثىر.
 هايىما آچلۇق منىم عاقلۇمو آلموش،
 منى ملعون ھرىن بو حالقا سالмوش.
 خىال شادىن اۋزو يە چارا تاپتىن؟
 ھرىن آللاتتو سىن دق شىرە ياپتىن.
 كۈركىيگە بى قارى اوت، قېرىم دە،
 ھرىن پىسلىكى ھونمىز قلىبىم دە.
 اگر مىن لالا بوش ھاچقا گولومدا،
 خروسىن داغلارى، وارماز يادومدا.

sim vârâ âfeti, bâguma hesti,
 bağrumu çân étti, kararum kesti.
 unuń mekr işleriń yadka hatorum,
 ķasasıń men býein sende âlorum.
 iķbalum bu sa`at havul ķavzanmış
 ki boşey sarkulu desmal sarılmış.
 ne dad éti, ne dek közde tökü dem,
 kerek men yépigem ńatırıń cem.
 meni eşge çaglama, boşum yélleme
 yupaǵda ķoltukuma çapula vérme.
 ne men bî kimse ke poştu penasam
 ne şiru, ne peleng, ne ķiblegah sam.
 ġeribem ǵurbet turpaķey yükülmüş
 elif ķed-ķametim, kemde bükülmüş.
 beden ńeste yürek ķemliǵ özüm âç,
 tilenci vârâ elim boş zâr u mütâc.
 ne cança taķatım, ne közce nurum,
 ne boşçe huş, ne köyünce sururum.
 yémezéttim seni âmma seht âcâm,
 seni vallah yémekde la alacâm.
 ķavzatma kökler`ke âhu emanı,

سیم وارا آفتى، باغوما هستى،
 باغرومۇ قان ائتتى، قراروم كىستى.
 اونوين مکر ايشلرين، يادقا ھاتزوروم،
 قصاصىن من بئین سندە آلوروم .
 اقبالوم بو ساعات ھاولۇ قاوزانميش،
 کىبوشى ئارقولو، دىسمال سارى لمىش.
 نه داد ائتى، نه دق كۈزدە تۈكۈ دەم،
 كىرەك من يئېيگەم، خاطرىن جمع.
 منى اشگە چاغلاما، بوشوم يئل لەم،
 يوباغدا قولتوقما، چاپولا وئرمە .
 نه من بى كىمسە كە، پشت وپناھ سام،
 نه شىر و، نه پلنگ، نه قبلە گاھ سام.
 غربىم غربت تورپاقى يۈكۈلمۈش،
 الف قد - قامتىم، غىمدە بۈكۈلمۈش.
 بدن خستە يۈرەك غىلىغ اۋزۇم آچ،
 تىلنجى وارا اليم بوش زار و محتاج.
 نه جان چا طاقتىم، نه كۈزچە نوروم،
 نه بوش چا هوش، نه كۆييون چە سروروم.
 يئمەزاتتىم سنى آمما سخت آچام،
 سنى والله يئمك دە لا علاجام.
 قاوزاتما كۈكلىر كە آه و امانى،

bu hek söz' er âçıñ olmaz imanı.
ķerez tülkü oldu, şadu ḥorrem,
yadında hündü, derd u ménet u ġem

بو حق سؤزر آچىن اولماز ايمانى.
غرض تولكۇ اولدو شادو خرم،
ياديندا هوندۇ درد ومحنت وغم.

٤٠. تولكۇين كىتىك يئمەسى

nehayet küç tağı kâlmadı tizçe,
keldi hargün yordu bî taş üstüče,
tişiñ bastu boşır üzdü u bide,
ne tükde ķaldı bî zad ne sümükde.
yédi toğ oldu ,çağ oldu damağı,
hâculdu gul vârâ ķâşı ķapağı.
tevekkül étti u çün kirdigar`ka,
érdi u meksudéy.perverdigar`ka.

نهايت كوج تاقى قالمادى تىزچە،
كلدى هارغون يوردو بى تاش اوستوچە.
تىشىن باستى بوشىن اوزدو او بىدە،
نه توڭدە قالدى بى زاد، نه سۈمۈكдە.
يئىپ توق اولدۇ، چاغ اولدۇ داماقى،
هاچولدو گول وارا ، قاشى قاپاقى.
توكل چون ائتتى او چون كردىگارقا،
ائىرى او مقصودى پرودگارقا.

٤١. كىشىسى يادى توشىمىسى

holasa nekl étmiş munağ erenler,
ravayet gulşeninde gul derenler.
ki çün ǵem hanasiñ toldardı rubâh,
kişisi tüştü yadéy hende nagâh.
haydi tülkü ki âç ķaldı ayalum,
nafayda hoş keçige kéce halum.
köz tikmiş yollarķa çeker intizar,
yédikim yegülük olta zehri mar.
ķallarum ķalığa, hevçe perişan,

خولاصا نقل ائتمىش موناغ ارن لر،
روايت گلىشىنىنده، گول درن لر .
كى چون غمخاناسىن تولداردى روباه،
كىشىسى توشتۇ يادى هندە ناگاھ.
هايدى تولكۇ كى، آچ قالدو عيالوم ،
نه فايدا خوش كچى گە كئچە حالوم .
كؤز تىكمىش يوللارقا چىكىر انتظار،
يئدىكىيم يئگولوك اولتا زهرى مار.
كاللاروم قالى قا هوچە پريشان،

olur her ne içigem, karunumça kan.
âç қalıka kulfet, olukam men şad!
tulküler içice hipigem pis ât!
eceb konturmorum, es toz özüme,
nenem hevce âc kâlmuş, tü yüzüme.
kallarum âc, yürekleri bişoru,
özüm yéyip içom, karnum şisoru.
nenesiz her zadum, oluka bilinmez.
biryan kuzu oluka canıma sînmez.

٤٢. تولکوین تیش کؤرمە سى

holasa çün bu fîrke tüstü tulkü,
kem u kusta hotuça bişdi tulkü.
u kallarıñ hatarattı hâtırka,
töker` etti köz yaş, batar` attı hîyalka.
kişiséy fîr étmış battı fağanكا,
kâvzândı şoleyi âh âsimanكا.
tüşerétti yadéy, yar u yoldaş,
tökerétti közlerinde müdam yaş.
müsibet rişteséy vabeste oldu,
ezbes tüdü özüň u heste oldu.
mezemmet çalaséy, kerék oldu battı,
boşuň kodu bî taş üstéy yattı.

اولور هرنه ايچيگم، قارونوم چا قان.
آج قالىقا كلفت، اولوقام من شاد!
تولكولر ايچىچە هيپىگم، پىس آت!
عجىب قونتورموروم، اس توڑ اوڑۇمە،
ننهم هوچە آج قالموش تو يۈزۈمە.
كاللاروم آج يوركلى بىشورو،
اوڑۇم يئيوم ايچوم قارنوم شىشورو.
ننه سىز هر زادوم، اولىقا بىلىنىز،
برىيان قوزو اولوقا، جانىما سىنىز.

خولاسا چون بو فكر كه توشتى تولكو،
غم وغىتنا هو تو چا، بىشتى تولكو.
او كاللارين هاتاراتنى، خاطىر قا.
تۆكەراتتى كۆز ياش، باتار آتنى خيال قا.
كىشىسى فكر ائتمىش باقى فغانقا،
قاوزاندى شعلە ئ آه آسمانقا.
توشەراتتى يادى، يار و يولداش،
تۆكەراتتى كۆزلىرىندە، مدام ياش.
مىسىبەت رىشته سى، وابستە اولدو،
ازبس تودو اوزىن، او خىستە اولدو.
مذمت چالاسى، غرق اولدو باقى،
بۇشىن قودو بى تاش اوستى ياتتى.

û:ça kördü u bî şehs-é mücellel,
keldi luft'la boşey çekti bî el.
mücellel çün kelim-é vadıyé tur,
sâçulmuş yüzünde kö:klerke nur.
buyurdu türke nêyer ey belakes?
ki olmuş bî munağ haliň moşevves
başıńça nêse var,mehzün u külbaş,
tökor birriz közüň péyveste çan yaş.
yaşa yirtik közü yaşlıg perişanş,
olmuş işiń müretteb âhu afşan.
nêser derdiń béleşmişé turpaڭ`ka?
semada ovc étmiş,ahıń sema`ka.
éşitti bu sözü rubâh-i heste,
hadaڭ`ka turdu u zar-é şikeste.
vurdu cellad-é ڭem boyuné dürtme
töktü közü yaş,çaldı bîde hökürtme.
selam étti buyurdu resm-é teslim,
eliń ڭodu töşey,étti tezim.
beyan étti haliń,can hüne hüne,
bu nehvle hayirarttı köne köne.

او:چا كۈرددو او بى شخصى مجلل،
كىلدى لطف لا بوشى چكتى بى ال.
مجلل چون كلىيمى وادى طور،
ساچولموش يۆزوندە، كۈكلر كە نور.^{٤٥}
بويوردو توركە، نەيەر اى بلاکش؟
كى اولموش بى موناغ حالىن مشوش.
باشىن چا نەسە وار، محزون و كۈل باش،
تۈكۈر بىررېز كۈزىن، پيوستە قان ياش.
ياقا بىرتىق كۈزۈ، ياشلوغ پريشان،
اولموش ايشين مرتب آه و افغان.
نەسەر در دىن بئىلشمى شەين تورپاققا؟
سما دا اوج ائتمىش، آھىن ساماقا.
ائشتى بو سۈزۈ روباه خستە،
هاداققا توردو او، زار شكسىتە.
ووردو جلادى غم، بويونى دورتمە،
تۈكتۈ كۈزۈ ياش، چالدو بىدە هۇكۈرتمە.
سلام ائنتى بويوردو رسم تسلىيم ،
الىين قودو تۈشى ائنتى تعظىيم.
بيان ائنتى حالىن، جان ھونه ھونه.
بو نحولە هاييراتنى كۈنە كۈنە .

rehm éti ağa can,közümüň yaşéy,
 meni sen yétgeri kallarum başéy.
 yadıma tüşmüs̄ ehl u ayalum,
 ular toğyan étmiş derd u melalum.
 dedem âç`ar nenem âç külvetim âç,
 müsibet hoklärlär`éy,olmuşam âmac.
 nenemiň közünüň kökü sarşaldı,
 balalarum boğarsaķı tavlandı.
 bu ķemlerde ağa bélím büküldü,
 ýemiştim her`ne,burnumda töküldü.
 men özümde savay on külvetim var,
 işim çetiner mavlaķ mehnetim var.
 bîsi nenem ubîsi dek dedem`er,
 bîsi dek keniziň hoşkedem`er.
 üç oğlum bî bacum,bî balduzum var,
 ekké balla saruğ télliğ kîzim var.
 elac olka mene,sende bilim men.
 mene lütf éti hadaķıň öpem men.
 inayet kôlgesiň boşuma hatı,
 veya yék canumu cismimde ali.

رحم ائتى آغا جان، كۈزۈمین ياشى،
 منى سن يېتگىرى، كاللاروم باشى.
 يادوما توشموش اهل و عيالوم،
 او لار طغيان ائتمىش درد و ملالوم.
 دەدم آچار، ننهم آج، كولفتىيم آج،
 مصىبىت هوقلارى، اولمىشام آماج.
 ننه مين كۈزۈنин كۆك سارقالدى،
 بالالاروم بوغارساقى تاولاندى.
 بو غەمرىدە آغا بىئىlim بۈكۈلدۈ،
 يئميشتىيم هرنە بورنومدا تۈكۈلدۈ.
 من اوزۇمدا ساواى اوون كولفتىيم وار،
 ايشىيم چتىنار ماولادى مەنتىيم وار.
 بىسى ننهم او بىسى دق دەدم ار،
 بىسى دق كىيىزىن، خوش قدم ار،
 اوچ اوغلۇم بى باجوم، بى بالدو زوم وار،
 اككى باللا ساروغ تئل لىغ قىيزىم وار.
 علاج(هرج) اولقا منه، سىنده بىلىيم من،
 منه لطف ائتى، هاداقىن اۋپەم من .
 عنایت كۈلگەسىن بوشوما هاتى،
 وييا يېڭى جانومو، جسمىيم ده آلى: ۴۶

bu el bu hetekiň,hâçu müşkilim,
 ya türk kesi dameniň,yadaň elim.
 haydi: u şeňs yatma,türke hadaň`ka,
 tekellea éti därmeip bu taň`ka.
 kördünj oda beri,sen éti tezim,
 eliňde herne keldi éti tekrim.
 una refik olu tüşek haraňa,
 bu tézlik` le éteň sen muradka.
 u dem tülkü ûdusunda ûdandı,
 tişiçe kördükünj toğru sanadı.
 u sa`atça turdu dimdik hadaň`ka,
 yüz tutmuş yollandı,dürmendi taňka
 yürüdü bî haz, hardı oldu heste,
 el- hadaňda tüştü zar u şikeste.
 sürünnétti gebelemiş varrattı,
 nalası kąvzanmuş ucalannattı.
 u uça taňları, gahda hünnetti,
 hadaň bend olmaduň.sidirinnetti.
 tizi üstey hünmüs gahda turrarti,
 boşuň bu taş u taşlarķa vurrarti.
 libas-é işretiň,hidi harķasında,

بو اال بو هتكىن، هاچى مشكلىم،
 يا تورك كسى دامنinin يا داق اليم.
 هايىدى: او شخص ياتما، توركە هاداققا،
 تقللا ائتى دورمنىپ، بو تاققا.
 كؤردىن اودا بئرى، سىن ائتتى تعظيم،
 اليندە هرنە كلدى ائتتى تكرىم.
 او نا رفيق اولو، توشهك هاراقا،
 بو تئزلىك لە ائرەين سىن مرادقا.
 او دم تۈلکۈ او دوسوندا او داندى،
 تىشىچە كۈردو كۈين، توغرو سانادى،
 او ساعات چا توردو دىم دىك هاداققا،
 يۆز توتموش يوللاندى، دۆرمىندى تاققا.
 يۈرۈدۈ بى هاز، هاردو اولدو خستە.
 ال - هاداقدا توشتۇ، زارو شكستە.
 سورۇننتى گبەلمىش، وارراتى.
 نالاسى قاوزانموش، او جالانناتى.
 او اوجا تاق لارى، گاھدا ھوننتى،
 هاداق بند اولمادوق، سىدىرىننتى.
 تىيزى اوستى ھۆنمۈش گاھدا توررارلى،
 بوشىن بو تاش او تاش لارقا ووررارلى.
 لباس عشرتىن، هيىدى، هارقا سىندا،

eli hem tizleri,hündü կasında.
haçarattı tört terefke қollacım,
çekeretti yükkar u vaht turmacım.
tağıń turpaqlarıń, éne sürrétti,
céyran vârâ âh çekmiş bêkîrrétti.
bu haletçe yol varup yûriretti,
meksedéy érme ke héy ulîretti.

الى هم تيزلرى، هوندو قاسىندا.
هاچاراتتى تؤرت طرف كه قوللاجىن،
چكراتتى يوققار او واخت تورماجىن.
تاغين تورپاقلارين، ائنه سوررتتى،
جيئران وارا آه چكمىش بقىررتتى،
بو حالتچه يول وارپ يورى رتتى،
مقصدئ ائرمە كە، هئى اولىرتنى .

٤٣. بئرى كۈرمى ئارماسى

kerkindi tulkü hündü tağıń boş`ey,
közü bide sataştı öz yoldaş`ey.
kördü bî taş üstüce béri turmuş,
yetim kal vârâ boyunuń eyri burmuş.
çekтик`i nala,taşlar seslenoru,
taşatı varmuş elde haz haz höloru.
ne bî refik ne bî lala,ķuk yormuş,
tükde hünmüş baluğ it vârâ turmuş.
közü yaşluğun eli қoynuça қalmuş,
âçında rengi rohу,sarıgalmuş.
ezbes ki erimiş,âçluğ elinde,
belenmiş turpaqka u itgininde.

كركىندى تولكۇ هوندو تاغين بوشىء،
كۈزۈ بىدە ساتاشتى اوز يولداشىء.
كۈرددۇ بى تاش اوستىچە، بئرى تورموش،
يتىيم كال وارا، بوينوين آيرى بورموش.
چكتىكى ئالا، تاق لار سىنىز نۇرۇ،
طاقتى وارموش، الدە هازھاز هۇلۇرۇ.
نە بى رفیق نە بى لالا، قوق يورموش،
توكىدە هونمۇش بالوغايىت^۷ واراتورموش
كۈزۈ ياشلۇغ الى قويىنۇچا قالموش،
آچىندا رنگى روخو ساروغالموش.
ازبىس كى اريمىش، آچلوق اليندە،
بئلنمىش تورپاققا او ايتگىنىنده .

unu kördü ڭاۋالدۇ, oldu teslim,
 yıraڭda bî boş eydi, étti tezim.
 cilve étti maڭul , mehbub közüçe,
 yiڭildi turpaڭ üstey yéti yérçe.
 avval kellip hüzürüça tayandı,
 söre keldi unuń bos`éy tolkandı.
 bu ovzań kördü u gorg é perişan,
 haydı:u tülüke ھۆشكەلىň héyvan.
 kéfiń havul damaڭıń çäk necüreń?
 ugul nérde kelmiş ne sen bucüreń?
 u dem tülükü tüstü bî éyze halqa,
 tutar tutmaz til haçtı bu maڭallqa.
 selam olta sene éy կible gahum,
 eziz dostum havul poșt u penahum.
 meni bî hoڭ vârâ ڭомуش kamanqa,
 yük müş tașkar, hatmiş taڭqa bebanqa
 boğdu çinsitti da`im ڭustayé dil,
 meni öz astanań `ça bî méyman bil.
 mosibet hotuça ezes ki köndüm,
 seniń kölgeye keldim süründüm.
 hidmetińče kerek mudam oluڭam,

اونو كۈرددۇ قاوالدى، اولدۇ تسلیم ،
 بىراقدا بى بوش ايدى، ائتنى تعظیم .
 جلوه ائتنى ماقول، محبوب كۈزۈچە ،
 يېقىيلدى تورپاق اوستىء، يئتى يئرچە .
 آوال كلىپ حضوروچا تاياندى ،
 سۈرە كىلدى اونوين، بوشى تولقاندى .
 بو اوضاعين كۈرددۇ او گرگى پريشان ،
 هايدى: او تۈلکۈكە خوش كىلدىن حيوان .
 كئفين ھاول داماقين چاغ نەجورىن؟
 اوغول نئرده كلمىش، نەسەن بو جورىن؟
 او دم تۈلکۈ توشتۇ بى ائىزە حالقا ،
 توئار توتماز تىيل ھاچتى بى مقالقا .
 سلام اولندا سنه اى قبله گاھوم ،
 عزيز دوستوم ھاول پشت وپناھوم .
 منى بى ھوق وارا، قوموش كمانقا ،
 يۈكموش تاشقار، هاتموش تاققا بئبانقا
 بوغدو چىنسىتتى، دائم غصە دل ،
 منى اوز آستانايىن چا مهمان بىل .
 مصىبىت ھۆتوچا از بىس كى كۈندۈم ،
 سنىن كۈلگە يە كىلدىم سۈرۈندۈم .
 خدمتىن چە كرەك، مودام اولوقام ،

mühibbet kandulasıń ḫarmaléķam.
 bitev alemde hekmen el üzügem,
 dalında kölge vârâ men kezigel.
 kerek köz tutmaķam heç masavaqa,
 kezigel hartınça,men misl é bağa.
 eşitti bu sözü gorg é mükedder,
 turdu eyleşdi haydî éy berader:
 hitik öptüm u gul yüzünde bî men,
 bu könek ḫelbiye,suv septim men.
 hezaran âferin ehsent u ehsent,
 sene min âferin,némelfeta ent.
 ugul ḡem yéme,yék étme teşviş,
 moşerref buyurduń,olma sen dil riş.
 ķuşum ḫondu sene,avval köretir,
 ḫoşum keldi sene tağda énetir.
 derik étmem sene var, her ne varum,
 ezizim sen ḫonaķum nazluğ yarum.
 közüm yańı vérigem men méyanqa.
 nêše olum seni vârâ ḫonaķ'ka.
 eger ellî méyman yékge daruķmam,

محبت کاندولا سین، قارمالئ قام.
 بیتو عالمده، حکمن ال اوزوگم،
 دالیندا گؤلگه وارا من کزیگم.
 کره ک کؤز تو تماقام هئچ ماسواقا،
 کزیگم هارتین چا، من مثل ی باقا.
 ائشتتى بو سوزو گرگ مکدر،
 توردو آيلشتى هايدي اي برادر:
 هيتيك اوپتوم اوگل يوزينده بى من،
 بو كونك قلبىه سوو سېتىيم بى من.
 هزاران آفرىن احسنت واحسنت!
 سنه مين آفرىن، نعم الفتى انت.
 اوغول غم يئمه، يئك ائتمە تشويش،
 مشرف بو بوردىن اولما سن دل ريش.
 قوشوم قوندو سنه آووال كۈرە تىر،
 خوشوم كلدى سنه تاقدا ائنه تىر.
 درىغ^{٤٨} ائتمە سنه وار، هرنە واروم،
 عزيزىيم سن قوناقوم نازلوغ ياروم.
 كۈزۈم ياغىن وئريگم من مهمانقا،
 نشئە اولوم سنى وارا قوناققا.
 اگراللى مھمان يئكىگە داروقمام!

yolka hatam varisiń hergiz çorkmam
m y man y kge ruzu kelir, dalında,
ne ruzu  o sluk,hayd nluk dalında.
hev sahab   gunahlariń varduk   ey,
yetir u va t huda hafiz hayduk   ey.
havul olur m y man elbet m safir,
buyurmu  mustafa lovkan  kafir.
velakin  ermendesem, y niku zad,
canum h nte elim bos yo um  ar zad
elim bosar kelmi e  menzilime,
h l m m hi orum t smez elime.
n se hevi b  zehmet turke k ri,
y ke vak  kup  urruk  ar y ri.
mene ta k  tir clmek  eyli se ter,
ernim erin  st ce ce t bender.
 udavenda bihe k -  l i ismet,
m y manda h ckimi  tme  icalet.
ne havullar izzet  tmek  onak  ka,
k ikirige   onak  k ikanak  ka.
ha ka  hidmet y h r n lava ,.
 ana  ka toldari a  pur u a .

يولقا هاتام واروسوين،هرگز قورقمام.
مئيمان يئك ه، روزو  لىير دالىندا،
نه روزو خوشلوق،هايدىنلوق دالىندا.
هو صاحابىن  وناهلارىن واردوقى،
يئتىير او واخت خودا حافظ  ايدوقى.
هاوول اولور مهمان،البت مسافر،
بوبورموش مصطفى لوكان كافر.
ولاكن شرمندەسم،اي نيكو زاد!
جانوم ھونته اليم بوش يوقومار زاد.
اليم بوش ار  لمىشەين منزىليمە،
ھولومۇم ھىشوروم توشمۇز اليمە.
نه سە هوى بى زحمت تۈركە كۈرى،
يئكە واقى قوب قوررۇق آر يئرى .
منه تاقى تىرچەلمك خىلى سختار،
اريئىيم اريين اوستۆچە جخت بىندر.
خوداوندا بحق آلى عىصمت،
مەماندا ھئچ كىمى،ائتمە خجالت.
نه ھاوول لار عزت ائىمك قوناققا،
قىيىرىگەين قوناقى، قىقاناققا .
هاچىقاين خدمتىء،ھورۇن لاواشى،
چاناققا تولدار يقاين پورشوک آشى.

٤٤. تولکو له بئرى دانىشاقى

haydı tülükü una éy fehr é ehrar,
icaza ver mene bî haz sözüm var.
bular erzim ne sen munağ perişan,
olmuşań péşeń olmuş âhu afşan.
müretteb közlerińde yaş tökorıń,
bedbehtlik le nabar künler çekorıń.
béri haydı:uǵul կuy men cavabıń,
bîbebî haydum cavab-i basavabiń.
cavanluķumça men bî şér varattum,
her kes u nakes ke küç hayırattum.
artuğ boş vurdu mende zülmü bidad,
elimde köklerke կavzandı faryad.
oğard taşkar çepiş le կuzu yédim,
elim hatdum yıldız canıń hîdim.
muselmanları hattum istirab`ka,
tepildim tevleke ya mostarabka .
konçular boşlaréy kéttim oyonlar,
hadurdum burrada,kök kök կoyunlar
kelir yadıma bî kün bî cavaniń,
ana bu dara`ça kestim amaniń.
keletalıg uǵul hetti hünmetiketti,

هایدی: تولکو اونا ای فخر احرار،
اجازا ور منه بىھاز سۆزۈم وار.
بولار عرضىيم نه سن موناق پريشان،
اولموشاين پىشەين اولموش آه وافغان؟
مرتب كۆزلىپىنده ياش تۆكۈرىن،
بدبخت لىك له نابار، كۈن لر چكۈرىن.
بئرى هایدی: اوغول قوى من جاوايىن،
بىبىھىپىن دايدوم جاواب ئى باصواين.
جاوانلوقوم چا من بى شئر واراتتوم ،
هر كىس وناكس كە، كوج هاييراتتوم .
آرتوق بوش ووردو مندە ظلم وبىداد،
الىمده كۈكلىر كە قاوزاندى فرياد.
اوغارد تاشقار چىپىش لە قوزو يئدىم،
الىيم هاتتوم يىلىقى لر جانىن هىدىم .
مسلمانلارى ھاتتوم اضطرابقا،
تىپىلدىم طولە كە يا مصطراپقا .
قونچىلار بوشلارئ، كىتىيم اوپۇنلار،
هادردوم بوررادا، كۈك كۈك قۇپۇنلار.
كلىر يادوما، بى كۈن بى جاوايىن،
آنا بو داراچا كىستىيم امانىين.
قىشىڭ اوغول، خطى هۇنمه تىكەتتى،

cavanluğuń kaméy, érmetiketti.
rehm étmedim una, ڭانىń töktüm,
çirptim yérke unu, ڭارنىń söktüm.
yéyip tok oldum hündüm bu taڭ'ka,
kelip taڭ üstüče tüstüm bu dam'ka.
kece kecti tézde oldu çaldi kün,
nêse kördüm bu bêbani tutmuş ün.
u lehze yüz nefer kördüm zenu merd
tolkanur bêbani, köyünlerce derd.
hemîń ki buldular u nov cavani,
oldu bu daraça mehser ayanı.
ugul vaz nalası tuttu cahânu,
hattı derdke zemin u âsimânu.
dalı'ça bî kelin, ugul nenesi,
boşu'ça ڭara yu elçe hinesi.
cama'et sél vârâ bânâda, aktı,
saçlarıń yuldular, ses kökke ڭâlktı.
kârishti ses seske ڭoptu կiyamet,
կiyamet`de körsendi min alamet.
kerek bu zulmlar oluڭa mokafat,

جاوانلوقىن كامى، ائرمەتىكەتنى .
رحم ائتمەدىم اونا، قانىن تۈكتۈم،
چىرپتىم يئر كە اونو، قارنىن سۈكتۈم.
يئىپ توق اولدوم، ھۆندۈم بۇ تاققا،
كلىپ تاق اوستۇچە توشتۇم بۇ دامقا.
كئچە كچتى تىزدە اولدو چالدى كون،
نەسە كۈرددۈم بۇ بئباني توتموش اون^{۴۹}.
او لحظە يۈز نفر كۈرددۈم زن و مرد،
تولقانور بئباني كؤيۈن لرچە درد.
همىن كى بولدولار او نوجاوانى،
اولدو بۇ داراچا محشر عيانى .
اوغول واى نالاسى، توتنو جەhanو،
هاتنى درد كە زمين و آسمانو.
دالىچا بىكلىن، اوغول ننهسى،
بۈشۈچا قارا و الىچە خىنهسى.
جماعت سئل وارا بانادا آقتى،
ساچلارين يولدولار، سىس كۈك كەقالقتى
قاروشتو سىس سىس كە قوپتو قىامت،
قىامت دە كۈرسىندى مىن علامت.
كرەك بۇ ظلم لار، اولوقا مكافات،

ular hatmiş menim derdime âfat.
 keçer her cura dunya`ça ezabum,
 köreň necür olur yom é hesabum.
 ezizim yorma`ça héç fayda olmaz,
 bu halatçe bizke tatmaň yaraşmaz.
 umudum var kedamiň oluňa hâýr,
 vârâk biz ruzu dalında oldaň sir.
 elimde sen tutal қavzéy hâdâk`kâ,
 mettel étme ugľum yéke yovuk`kâ.
 eşitti bu sözü, tülükü oldu şâd,
 fikirde derd u kemde, oldu âzad.
 avval öptü u bériň seňkelinde,
 oçağ turdu yapuştı ellerinde.
 haydi: kom ya refiki ya enisî,
 melazi melce`i uvni reisî.
 haydi:türke menim havul refikim,
 seneň hem melce u meva hebibim.
 u dem béri şedi türkke yıkıldı,
 töküp yaşıň yürekde nala ķildi.
 haydi: canumu aldı natavanluň,

اولار هاتمیش منیم دردیمه آفات.
 کچر هرجورا دونیاچا عذابوم،
 کؤرین نه جوर اوپور يوم حسابوم.
 عزیزیم يۈرمەچا هئچ فایدا اولماز.
 بوجالىتچە بىز كە ياتماق ياراشماز .
 اومودوم وار قدمىن اولوقا خىر،
 واراق بىز روزو دالىندا، اولداق سىر.
 اليمده سن تو تال قاوزى هاداققا،
 معطل ائتمە اوغلۇم، يئكە يۈوققا .
 ائشىتىتى بو سۆزۆ، تولکۇ اولدو شاد،
 فيكىرده درد و غمده، اولدو آزاد.
 آووال اوپتو او بئرىن سقلىنده،
 اوچاغ توردو يا پوشتو اللرىنده.
 هايىدى: قم يا رفيقى يا انىسى ،
 ملاذى ملجانى عونى رئيسى .
 هايىدى تۈركە منیم ھاچىل رفiqueيم،
 سنه يىن ھم ملجاي و ماوا حبىبىم.
 او دم بئرى شدى^۵ تۈركە، بىقىلدى،
 تۈكۈپ ياشىن يۈركىدە نالە قىلدى.
 هايىدى: جانому آلدى ناتاوانلوق،

bedençe taşatum yok éy cavanluğ.
cavanluğ vardu elde dad u bidad,
taşı olmaz yürekde hâtırım şâd.

بىدن چە طاقتىم يوق اى جاوانلوق.
جاوانلوق واردو الده داد وبيداد،
تاقى اولماز يوركىدە خاطریم شاد.

٤٥. بئرين قودروق كؤرمەسى

tekella étti béri, seht çâlıştı,
çetinlik le turup yolka kâriştı.
bî haz yol vardular bide hîrakda,
körsendi bî tike kudruk uzağda.
kudrukü köretir, keldi tizéy ķuvat,
tülküke haydi: ugłum turma bu vaht.
işuğlandı közüm, canum tırgeldi,
téz ol! turma vârâk ķelbim tırceldi.
közledi kudrukü, tezdi kétirdi,
özün̄ dek tülküde ilger ýertirdi.

تقللا ائنتى بئرى سخت چالوشتو،
چتىن لىكىله توروب، يولقا قاروشتو .
بى ھاز يول واردولار، بىدە هيراقدا،
كؤرسىندى بى تىكە قودروق اوزاقدا.
قودورقۇ كۈرە تىر، كىلدى تىزى قوات،
تولكۇكە ھايىدى: اوغلۇم تورما بو واخت.
ايشوق لاندى كۆزۈم، جانوم تىرگەلدى،
تئز اول تورما واراق قلبىم تىرچەلدى.
كۈزلە قودورقۇ، تزدى كىئىيردى،
أوزۇين دق تولكۇ دە ايلگەر يئىيردى.

٤٦. تۈلکۈ آيىدى

tülkü érdi amma bî haz hikmetle,
kudrukü vaqtı, hîyli diķketle.
bide kördü âvçu oda telle ķurmuş,
kudruk bend olmuş dam üstçe turmuş.
unu kördükéy tülkü hadaķ saqladı,
sangay yamuş behti bide üdandu.
hôlasa tülküke béri buyurdu,

تۈلکۈ ائردى آمما بى ھاز حىمتله،
قودوروققا واقتى، خىيلى دېت لە.
بىدە كۈرددۇ آوچۇ، اودا تلە قورموش،
قودروق بند اولموش دام اوستىچە تورموش.
اونو كۈرددۈكى تۈلکۈ ھاداق ساقلادى،
سانگاي ياتموش بختى بىدە اوداندو.
خۇلاسا تۈلکۈكە بئرى بويوردو،

ki:" bésmillah éy dildar é hoş hû.
 ugul turma dağâr,turmaç zamanı,
 yéyip şukr éti héyi zolcelallı.
 metel étme türk baturu tişîn nazum,
 yégülük kördiň hayma ahîr ne lazum
 metel étme elke forset kelmiş'er,
 yéke ugul meger ağzıň bişmiş'er.
 eliň biçara, ne koynuň'ça kalmuş?
 meger seniň ağızıň buzlamuş.
 tülükü haydı:meni sen éti mezür,
 mene alân olmaz bu yémek mekdür.
 ahîr keçmişçe men bî nezr şamuştum
 hudavend ke bî hay ruza haymuştum
 mükellefer vârâ mah-i sıyamı,
 ruza tutakam iħlasla tamamı.
 ki Allah rehm şéyge bu şemliq halķa,
 értirige meni bez-é vesalķa.
 elime damen-i vesliň alikam,
 yékegem da`im hüzürüňça kâlikam.
 şukr olta yétgerdim nezrim yéréy,
 moğedes kiblemiň érdim turpaķey .

کى:«بسم الله اى دلدار خوش خو.
 اوغول تورما داغ آر، تورماق زامانى،
 يئىپ شوکر ائتى حى ذوالجلالى:
 معطل ائتمە تورك، با تورو تىشىن نازم،
 يىڭىلوك كۈردىن، هايمما آخر نه لازوم.
 معطل ائتمە الکە فرصت كلمىش ار ،
 يئكە اوغول مگر آغزىن بىشمىش ار.
 الين بىچارا، نه قويۇنۇن چا قالماوش؟
 مگر سىنىن آغىزىن بوزلاموش .
 تولكۇ ھايىدى منى سن ائتى معدۇر،
 منه الآن او لمماز بو يئمك مقدۇر.
 آخر كچمىش چە من، بى نذر شاموش توم
 خداوند كە بى ھاى روزا ھايموش توم.
 مكلفلر وارا ماھ صيامى،
 روزا تو تاقام اخلاقى لا تامامى.
 كە آللاه رحم شىئگە بو غەملىغ حالقا،
 ائر تىرى گە منى بزم وصالقا.
 اليمە دامن ى وصلىن آليقام،
 يئكە گەم دائم حضورىنچا قالىقام.
 شوکر اولتا يىتىگردىم نذر يىم يئرىء،
 مقدس قبله مىن ائردىم مطلبىء .

bu bî hây ruzada, bî kün te ķalmuş,
 zehmetke tüşmüsem canum ta almuş
 buyru meķul olu éy nik reftar,
 ki ta olta mene dek vaht é iftar.
 býeyün tutķam,érer nezrim kamalqa,
 kerek témi vakıqam yengi hayqa.
 érmiş köklerke ahu faķanıj,
 buyuru yemeki sen noş canıj.
 bu ehvalı eşitti,béri inendi,
 yürekde bavar étti toğru bildi.
 gatum basmuş bide u tüştü bendke,
 hayıj sen tüştü bî céyran kemendke.
 tüştü bendke purdu ķudruk ķırakqa,
 yazıq bérij hattı u, âhu-zarqa.
 u dem tülkü vaqtu,suyi semavat,
 eliň çekti yüzéy haydı:selevat.
 bu ovzań kördü u gorg é mükedder,
 haydı:hay`ça nese var éy berader?
 haydı tulkü: vâktum kördüm helalı,
 ýémek vacub oldu,iftar helalı.
 haydı körsendi hay,ayíd ķaçân`ar?

بو بىٰ هاي روزادا بىٰ كون ته قالموش،
 زحمت كه توشموشىم،تاوانوم وارموش.
 بويرو مشغول اولو، اي نيك رفتار،
 كى تا اولنما منه دق واخت افطار.
 بئيون توتفام ائرەر نذرىيم كمالقا،
 كرهك تئمى واقوقام يئنگى هايقا.
 ائرمىش كۆكلر كه آه و فغانىن،
 بويورو يئمكى سن، نوش جانين.
 بو احوالى ائشىتىتى ، بئرى اينندى ،
 يورك ده باوار ائنتى، توغرۇ بىلدى .
 گاتوم باسموش بىدە، او توشتۇ بندكە،
 هايىن سن توشتۇ بىٰ جiran كمندكە.
 توشتۇ بندكە، پورتۇ قودرۇق قيراققا،
 يازىق بئرىن هاتتى او، آه- و زارقا.
 او دم تولکو واقتۇ سوی سماوات،
 الين چكتى يۈزى هايدى: صلوات.
 بو اوضاع ين كۈرددو او گرگ مكدر،
 هايدى: هاي چا، نهسە وار اي برادر؟
 هايدى تولکو: واقتۇم كۈرددۇم هلالى،
 يئمك واجب اولدو افطار هلالى:
 هايدى كۈرسىندى هاي، آيىد قاچانار؟

ayıd kęlbiń tügünleriń haçan`ar.
hayı: tülükü ki éy yar é mesahib,
olur ayıd keldik`i telle sahib.
oçaǵlan ķudruku tülükü herekti,
purttu vardu unu kisséy yétgerdi.

عاييد قلبين توگونلرين هاچان آر.
هايدى: تولكۇ كى، اى يار مصاحب،
اولور آييد كلدىكى ئىللە صاحب!
اوچاغلان قودروقو تولكۇ هرهكتى،
پورتىو واردۇ اوно كىيسسى ئىنتىرىدى.

ايلىشكىلر

۱. آللەه قضا بلاسوندا تزمك اولماز

beli vallah қazada tezmel olmaz,
tügün hatka,meşiyet hâçmaç olmaz.
kimi kördińki ķutulmuş belada?
özüń çekti ķiraķ`ka macarada?
fela tekror iza ca-elkeza,
iza ca-elkeza zaķ-elfeza.
ķaza keldikte ķuş damı körmez,
közüń kor éter âkibeti körmez.
ķaza yékke, evele éter tebibi,
sefi éter ķaza,merd-é lebibi.

بلى والله قضادا تزمك اولماز،
توگون هاتقا مشيت هاچماق اولماز.
كيمى كوردىن كى قورتولموش بلاد؟
أوزوين چكتى قيراققا ماجرا دا؟
فلا تقرر اذا جاء القضاء،
اذا جاء القضاء ضاق الفضاء.
قضا كلدىكتە، قوش دامى كۈرمىز،
كۈزۈن كور ائتهر عاقبىتى كۈرمىز.
قضا يئىك كە، اوھلە ائتهر طبىبى،
سفى ائتهـ ر قضا ،مردى لبىبى.

۲. توڭوكو له خروس حالتىن دونياقا مانىتىماق

bu sözlerde söz âynéy éy berader,
hayma ki puç u pukar sen bu sözler.
hîyalum var bu sözce éy nikunam,
hîyalum âynéy cznum,olma sen ham

بو سۆزلرده سۆز آينىء اى برادر،
هايمىا كى پوج و پوكار سن بو سۆزلر.
خيالوم وار بو سۆزچە اى نكونام،
خيالوم آينىء جانوم اولمما سن خام.

munaǵ bili ki sen dunyań tuttuń,
 cahaniń mekru efsununda purtuń.
 eger tutkań yeńkin ǵalmaz eliń`ce,
 özü ǵalmaz atı ǵalur tiliń`ce.
 bu dunyańa eziz allanma hergiz,
 peşimanluń hotuńa könme hergiz.
 olur dunya sendile nećce kün hoş,
 ǵalır amma eliń ahır künce boş.
 cahaniń hélesinde ǵafıl olma,
 bu dunya işleréy sen mayıl olma.
 hoşlukunń kelir matem hartında,
 şadlukünuń hemmése ǵem dalında.
 baharınıń kelir fesl-é ǵazanı,
 értirir boşka eyyam-é cavanı.
 tolkânturur sîyir yok étibarı,
 çeker ǵebristanńa ahır ǵatarı.
 uçar elde hüner ǵâlk`ar havańa,
 hatar canum mudam seni belańa.
 sürer nur-é sa`adeti halińda,
 hüner dunya ve uğbadak yadińda.
 cahamca merd ugul dunyań tutmaz,

موناغ بىلى كى سن دونياين توتنوين،
 جهانين مكرو افسونوندا پورتنوين .
 اگر توتقاين يقين قالماز اليں چه،
 اوڑو قالماز آتى قالور تيلين چه.
 بو دونياقا عزيز آللاتما هرگز،
 پشيمانلوق هوتوچا، كؤنمە هرگز.
 اولور دونيا سندىلە نىچە كۆن خوش،
 قالور آمما اليں آخر كۆن چە بۇش.
 جهانين حىلە سىدە غافل اولما،
 بو دونيا ايشلىرى سن مايل اولما.
 خوشلوقونوين كلىير ماتىم هار تىندا،
 شادلوقونوين همىشە، غم دالىندا .
 بەهارىنин كلىير، فصل خزانى،
 ائر تىير بوشقا ايام جوانى.
 تولقاتتورور سىيىر، يوق اعتبارى،
 چىك قېرىستانقا آخر قطارى.
 اوچار الدە هونر قالقار ھاواقا،
 هاتار جانوم مدام سنى بلاقا.
 سۈرەر نور سعادتى ھالىندا،
 ھۆنەر دونيا وعقبى داق يادىندا .
 جهان چا مرد اوغول دونياين توتماز،

tutaňa dunyań daň,uňbaň unutmaz.
bîsi dunyań ruya haleti`ce,
körmüş bî pardaluğ kîz süreti`ce.
haydi sen bînava min her almuşań,
te`eccob`âr ki hala kîz  almuşań.
haydi aldu meni her y er e namerd,
ye in namerd e olmaz es emelkerd.

توتاقا دونياین داق عقبايين اونوتماز.
بىـسى دونياین رويا حالتى چه،
كۈرمۈش بىـ پاردالوغ قىز صورتى چه.
هايدىـ سن بىنوا مىن هر آلموشايىن،
تعجب آر كى حالا ، قىز قالموشايىن.
هايدىـ آلدو منى هر يئرچە نامرد،
يقين نامردچە، اولماز اس عمل كرد.

٣. تىليل ساقلى

beli tilde kelir bosuń belasi,
kemi derdi belasi mübtelası.
horoسىń olmasatti er huruşu,
holunmazattı es nişke nuşu.
til haçmasatti er şuru nava a,
hekmen tüşmezetti derd u bela a.
danışaklu  gümüşde olka vallah,
kızilderi sukut éy merd-  agah.
künde tézde til hayır boşka éy baş,
haliń neteyer lalacan éy  arda ?
hayur boş:olikań lal men havulam,
hîyalum rahatar,hem dek şangulam.
kula ıń ekkéri çün bî tiliń var,
bî hayı ekk  esiti éy vafadar.

بلى تىilde كلىر، بوشىن بلاسى،
غمى، دردى، بلاسى مبتلاسى:
خروسىن اولماساتتى ار خروشو،
ھولونمازاتتى اس، نىش كە نوشو.
تىيل ھاچماساتتى ار شور و ناوقا،
حىمن توشمه زتتى، درد و بلاقا.
دانىشاقلوق گوموشىدە اولوقا، والله،
قىزىلدەرى سكوت اى مرد، آگاه.
كۈندە تئزدە تىيل ھايير بوشقا اى باش،
حالىن نتهير لالا جان، اى قارداش؟
ھايير بوش: اولوقاين لال من ھاوللام،
خيالوم راحاتار، هم دق شانگولام.
قولاقين اككىرى، چون بىـ تىليلين وار،
بىـ ھايىـ، اككىء ائشىتى اى وافادار.

٤. جاوانلوق قدرین بىلمك

beli hayır kenimeter cavanluğ,
vavanluğ da olmuş kamranluğ.
eger kesdińçe vârâr mal u dövelt,
veya kesdiń eta`et u ibadet.
cavanluğ alemice éti tehsil,
elińde herne keldi éti tecil.
havul söz haymuş u pir-é hârabat,
ki eccil inne fittehir afat.
cavanluğça yiğı sen malu dövlet,
ķarruluğ fesliçe eti istirahet.
ķarrı eli boş olıka zehmeti var,
eliçe olıka mal lezzeti var.
cavanlarıń nemazı tatlığ olur,
ķarrılarıń nemazı ah̄ vay olur.

بلى هايور غنيمت ار جاوانلوق،
جاوانلوق دا او لموش كامرانلوق.
اگر قصدىن چه وارار مال دولت،
وييا قصدىن اطاعت و عبادت.
جوانلوق عالميچه ائتنى تحصىل،
اليندە هرنە كلدى، ائتنى تعجىل.
هاوول سؤزه ايموش اوپير خرابات،
كى عجل انّ فى التاخير آفات.
جاوانلوق چا بىغى سن مال و دولت،
قاررولوق فصلى چه ائتنى استراحت.
قاررى الى بوش او ليقا زحمتى وار،
الى چه او ليقا مال لذتى وار.
جاوانلارين نمازى، تاتلوغ او لور،
قاررى لارين نمازى، آخ واي او لور.

٥. هوسله لە قىسىمك حقى چە

beli hêyli havular iş`ce hevsele,
ķatlanķań zehmeti yoķar mesele.
ugul dunyań körrtir, etme tecil,
tural ulk u muhellid eti tehsil.
ışık kördiń yükme sen âftabı,
buldıń zire unutma mişk-é nabı.

بلى خىيلى هاولار، ايشىچە هوسلە،
قاتلانقايىن زحمتى، يوق ار مسلە.
اوغلۇ دونياين كۈره تىر، ائتمە تعجىل،
تورال ملک و مخلد ائتنى تحصىل.
ايшиق كۈردىن يۈكمە سن آفتابى،
بولدىن زىيە اونوتما مشك نابى.

ezizim közleriň tikme sahaňa,
 holunup bî vakı, şemsu zahaňa.
 eliň hüride éy bîcara kesme,
 bu dunya şahidiň kördiň telesme.
 unuň zahir hett-é hal'i vaňma,
 ecül olma özüň saklýey akma.
 hayası yok yüzüň, yüzler körgiliň,
 seni vârâ min her, hölergiliň.
 vafası yok u ki minler hev yiňmiş,
 sen nebiliň u ne işlerde hünmiş.
 egerçi hêyli ugul-kîz toğar bu,
 amma beş kün keçer kömaz boğar bu
 bu dunyaň izzet u éysi elem'er,
 nişadı mayeyi end u kêm'er.
 bu alemiň heç yokuru vafası,
 gulu gulzarınıň olmaz safası.
 sélmine sélmine hünek kıraň'ka,
 nezer eti vaňı bostanqa taň'ka.
 benefše gerdeniň kêmde etmiş hem,
 töker nergis közünde eşk-é şebnem.
 turmuş efsorda servu erer u das,

عزیزیم کۆزلرین تىكمه سەھا،
 هولنونب بى واقى، شمس وضحاقا.
 الین حورى ده، اى بىچارا كىسمه،
 بو دونيا شاهدین كۆردىن تلىسمه.
 اونوين ظاهر خط و خالى واقما،
 عجول اولما اوزوين ساقلى آقما.
 حياسى يوق يۈزۈن، يۈزلى كۆرگىلىن،
 سنى وارا مىن هر هۇلگىلىن.
 وافاسى يوق اوکى مىن لر، هو بىق مىش،
 سن نه بىلىن او نه ايش لرده هوئىمىش.
 اگرچە خىلى اوغول - قىز توغار بو،
 اما بئش كون كچر قۇماز بوغار بو.
 بو دونياين عزت و عىشى الم آر،
 ناشاطى مايهى اندوه و غم آر.
 بو عالمىن هئچ يوقورو وافاسى،
 گول و گلزارونىن اولماز صفاسى.
 سئلمىنە سئلمىنە هونك قىراققا،
 نظر ائنى واقى، بوسтанقا تاققا.
 بنفسه گردىن غىمدە ائتمىش خم
 تۈكىرنىگىس كۆزوندە اشك شبىنە
 تورموش افسردا، سرو و عرعرو داس،

tutmuş matam ķerenfol yasemen yas
ķulağ hası necür süsen hâçar dil,
hayur éy ehli dunya olma ķafil.
érer téz boşka çün fesl'i baharı,
tutmuş lalazarı nala zarı.

kelir çünkü baharınıň hâzani,
basar dunyań bulbullarıń fağanı.
teravet serv çün olmuş mükedder,
ular ķumru hayır:kö kö mükerrer.
ķulağ hası bîdem hâlkıń şiven'ey,
hâlk tamam ķan heğlor öz ķara künéy

٦. دونيا اهلين بئرى حالي اوغشاتماق

ezizim vakıma dunyan zerk u berk'ey
eger vaqtıń yitirme özüń saql'ey
tüšeń sen béri vârâ bide dam'ka,
u dan içce umuruń varur boş'ka.
çekmiş dunya özü ķiraқça turmuş,
sende sarı tört yanqa telle ķurmuş.
hünekgeń andazada ķiraқ'ka.
tüšeń sen telleke yadaқ ki dam'ka.
ķalıń sen telleçe bî umur kül baş,
âyıldıń daқ tutar ķebr üsče ķardaş.

تۇتموش ماڭم قرنفل ياسمن ياسن.
قولاق هاسى نەجور سوßenن ھاچار دل،
ھايور اى اهل دونيا اولما غافل.
ائىرەر تىز بوشقا چون فصل بھارى،
تۇتموش ار لاله زار وناله زارى.
كلىر چونكى بھارونىن خزانى،
باسار دونياين، بولبولارين فغانى.
طراوت سرو چون اولموش مقدار،
اولار قمرى ھايير: كۈكۈ مكرر.

قولاق هاسى بى دم، خالقىن شىيونى،
خالق تمام قان هغلۇر، اۆز قارا كونى.

عىزىزىم واقما دونياين زرق وبرقى
اگر واقتىن يىتىرمە اۆزۈين ساقلى.
توشەين سن بئرى وارا بىدە دامقا.
او دام ايچىچە عومورىن وارور بوشقا.
چىكمىش دونيا اۆزۈ، قىراقچا تورموش،
سىنده سارى تۈرت يانقا تله قورموش.
ھونە كەگەين اندازادا قىراققا.
توشەين سن تله كە باداق كى دامقا.
قالىن سن تله چە بى عمر كۈل باش،
آايىدىن داق توتار قىر اوسچە قارداش.

tecerrud şiveséy yék eti adet,
 buluń sen ekké dunya`ça sa`adet.
 bu dunya h̄eylisiń allattı lala,
 veli āhîrça taşıń hattı lala.
 vafa etri munuń kelmez gulunda,
 yüz min artuk h̄eta hünmüş ɋolunda.
 eger sendiće var,bî fikr-é barik,
 bu dunyań sen köreń hem tar u tarik.
 olur cirik numurtka içe guua,
 hayır seń menzil`er bora h̄udaya.
 bu erzim éşiti yareb tlimde,
 bu havul menzili alma elimde.
 eceb menzil`er bu,havul otań`ar,
 duvari yeri tańı, hürün yatań`ar.
 eger her yanńa holunkam voseti var,
 munań menzilce Ɂalmań lizzeti var.
 hayıbilmem ki ey biçara cirik,
 feraset`ce olkülu âvârâ cirik.
 te`eccob`ar seniń bu etibariń,
 dańca`ar hasil bu dunya`ça muradiń.

تجرد شیوه سئ یئک ائتى عادت،
 بولوین سن اککى دۇنياچا سعادت.
 بو دۇنيا خىئىلى سين، آللاتتى للا،
 ولی آخىرچا تاشىن ھاتتى للا.
 وافا عطرى مونوين کلمز گولوندا،
 يۆزمىن آرتوق خطا ھونموش قولوندا.
 اگر سندىچە وار بى فيكى بارىك،
 بو دۇنياين سن كۈرهىن ھم تار وتاريک.
 اوڭلور جىرىيک نومورتقا اىچچە گويا،
 هايپىر: سخ منزل ار، بۇرا خودا يار.
 بو عرضىيم ائشىتى يارب تىلىمده،
 بو ھاولول منزلى آلمالا اليمدە .
 عجب منزل ار بو ھاولول اتاقار،
 دووارى تاقى يئرى، ھورۇن ياتاقار.
 اگر هريانقا ھولونقام وسعتى وار،
 موناق منزل چە قالماق لذتى وار.
 هايى بىلەم کى اى بىچارا جىرىيک،
 فراستىچە اولقولو، آوارا جىرىيک.
 تعجب ار سىنин بو اعتبارىن،
 داغار حاصىل بودۇنياچا مرادىن.

neber munaş bu zülmetcə կalmişań,
ķaralug menzilke sen alışmişań.
türk bu yérde hünek sen eti pervaz,
uçup u yar u yoldaş`la olu dimsaz.
ne havul çöşme-yu bağlar köreń sen,
gulistanlar uca taklar köreń sen.
hoķi sen bî terana, türk hadaķ`ka,
eti pervaz vaķı,yérke- âsıman`ka.
bu dunya ey uğul uķba yanıça,
numurtka vârâru dunya yanıça.

نبهر موناق بو ظلمت چە قالمىشاین.
قارالوغ منزل كە سن آليشمىشاین.^{۵۱}
تۈرك بو يئرده هۆنك سن ائنتى پرواز،
اوچوب او يار يولداش لا اوڭو دمساز.
نه ھاولول چؤشمەو، باغلار كۈرەين سن،
گولىستانلار اوجا تاق لار كۈرەين سن.
ھوقى سن بى ترانا، تۈرك ھاداققا،
ائىپ پرواز واقى يئركە-آسمانقا.
بو دونيا اى اوغۇل عقبا يانى چا،
نومورتقا وارا رو، دونيا يانى چا.

٧. كتابين سويي (آخرى)

bihemdillah kitab`i selebiyye,
tamam oldu eceb şirin keziyye.
avamonnaşka yadum bu kitabı,
movecce olķuluķa ķildim hatabı.
sözümü külmeli éttim zerafet,
unuń devriçe yazdum nesihet.
ziraki ߰alka hek hâcuǵ keliyor,
heneklik sözleri şirin keliyor.
karuşturdum ekkesiń keldi halka,

بحمدالله كتابى ثعلبيه،
تمام اولدو عجب شيرين قضيه.
عوم الناسقا يازدو بوكتابى،
موجه اولقولقا قىلدىم خطابى.
سۈزۈمۈ كولمەلە ائنتىيم ظرافت،
اونوين دورىچە يازدوم من نصيحت.
زىرا كى خالققا حق ھاچوغ كلى بور،
هنكليلك سۈزلرى شيرين كلى بور.
قاروشتوردوم اككىسىن كلدى حالقا،

yetişdi müntehyi etidalğa.	بیئتیشته‌ای منتهای اعتدال قا.
habar alğa atumu bisi bilferz,	خبر آلمقا آتمو بیسی بالفرض،
özüm öz atumu kuy men éydim erz.	أوزوم اوز آتمو قوى من ائنتیم عرض.
funun-é merifetde halırsam men,	فنون معرفتده خالى رسام من ،
muhemmed bakır é halhalirsem men.	محمد باقر خلخالى رسام من.

كتاب مذاهب
كتاب شعبه

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>کلامی دو غریب و روی خود ریا لانی که بخی غیرت نکت جهاد ندا هر آذین و رسموب حرج مراسب که بس برآمی که دگوست از پنهان بو و سخن از ناتنک باور نهاد افاق اجسدان کندی آللد است جهتار خدنکت ابتلاء او لدی آماج الم تو مینند قالمگار معطر کچ کوند و زاندر که آه و اری عشق زنگی دوندی کسر بایه بو پوز باغان غم و خصه میرودی دو تایدی بو رانی بی جانی چنار دی</p>	<p>پدر نقل امیوب پیرزاده فلانی که بتوکلی دیار اصفهان ندا ایسه هشتمیوب قوت مناب چونکه امیوب بزرادایی تو کندی صبری او لد طاقتی طلاق قرالد کوز زری کیسته قراری قالوب پوده او رکن کلعتی آج کونه قاره او ز دلشتر چاره دان مقوایه دنوب جسم زازی تو کولدی جسم قالد مثل سید هو شاقار دان بری آحمد درودی پلکت کیسته نولار کنیا خاتری</p>
---	---

<p>بلند ایست همچنین تک جاه تختین کامی خوکاریں جاه و جلا پیون او زون بخواهند هر رای دار است کم اینمه سایون الله با شهد و ملت یخور او ز محمدی شه او ز پایه سندن سوچه او لالار قیلیدیم خطابه او زون سخنمند هم یاز دم نصحت طرف سوز ری شیرین او لوپید و یشدنی مهتمای اعنه ال تعرض ایله احکم الله او زوم او ز آگدمی قوی بیلوم عرض محمد باقر صلحاییشم من بیان الملوک و تاریخ کتابه</p>	<p>خدا یا دا نمی قل تاج و تختین او زون او غلام طارین ایل و علیم همکه بوجه ندا باید از است زیاد است باشی اوسته باشند و آن دل عهدی شاپیون سایه سندن عوام انسان ساری ز دوم بوكا پیش دیوب چون سخنکه قیلیدیم خرافت پچونکه خلقه حق آجی کلو بدور فارشیدیم ای پاکسین کلدی صاده بو خدر مدن صور اکرم دخواه خبر آن بری آدیلی بالغرض قتوں سحر قندن خایم من بو قرد آخرین نظم و صوابه</p>
<p>یعنی بینات نظم آخر را که عبارت از اطنی یعنی است حابب ناینست بارع کتاب است تمام شد کتاب تعلیمی بحسب فرمایش جناب سلطنت ب عده بیست و لاثرهف آقای آقا مشهدی حاجی آقا کتاب است یعنی اهل کتاب و با فردش مطابی کردید روز یکشنبه ششم مهر ماه ۱۳۲۲ از افراد ایل از شهربستان همکنون</p>	<p>صفحه آخر کتاب ثعلبیه</p>

HELEC Türküsü

TÜLKÜ MATALI

**Muhemed Bakır-é
Helhali Selebiyye`si**

Alî Esker Cemrasi

1393/2014

TÜLKÜ MATALI

Xelec Tili

Mirza Muhemmed baqır Xelxali

Selebiy'yesi



Eli Esquer Cemrasi